

روز گوروش بزرگ

بزرگترین گردهم آیی ایرانیان



۷ آبان ۱۴۰۰

Cyrus The Great Day

Celebrated:

October 28th 2021

6pm to 9pm

روبروی رستوران شعله

Civic Center

1645 Corinth Ave

Los Angeles, CA 90025



ایران گسترده



**خواهشمند است با تلفن یا ایمیل شرکت کتاب تماس بگیرید
تا یک نسخه از کتاب « فقر و راه‌های برون‌رفت از آن »
برای شما به رایگان ارسال شود**



شرکت کتاب
www.ketab.com



کتاب انوسی

برگردان، تصحیح و پژوهش
امیرعلی فلاحیان

بابایی بن لطف کاشانی

کتاب انوسی منظومه‌ای روایی در بیان زندگی یهودیان ایران در میانهٔ عصر صفوی است. بابایی بن لطف در این کتاب از روزگار سخت یهودیان در دوران شاه عباس اول، بهبود نسبی وضعیت آنان در دوران شاه صفی و واقعهٔ تغییر کیش اجباری‌شان در زمان حکمرانی شاه عباس دوم می‌گوید و به رخدادهای مهمی می‌پردازد که یهودیان شهرهای مختلف ایران در فاصلهٔ سال‌های ۱۰۱۶ تا ۱۰۷۲ ه.ق از سر گذرانده‌اند. داده‌ها، اطلاعات و محتوای این کتاب در حوزه‌هایی چون تاریخ، فرهنگ و زندگی اجتماعی یهودیان ایران، تاریخ ایران عصر صفوی، تاریخ ادیان و مذاهب ایران، تاریخ اجتماعی ایران، زبان‌شناسی و گویش‌پژوهی، تاریخ محلی و تاریخ ادبیات ایران حائز اهمیت است.

ketab.com

(310) 477-7477

ketab1@ketab.com



IRANSHAHR News Agency

خبرگزاری ایرانشهر

IRANSHAHR Weekly Paper

نشریه هفتگی ایرانشهر

ویژه‌نامه‌های ایرانشهر به مناسبت‌های گوناگون ملی



ویژه‌نامه روز کوروش بزرگ

اکتبر ۲۰۲۱ - آبان ۱۴۰۰

از انتشارات شرکت کتاب

با همکاری جنبش فرهنگی ما هستیم و بنیاد میراث پاسارگاد

IRANSHAHR Special Edition

Cyrus the Great Day

a Publication of Ketab corporation

with cooperation

We are Society & Save Pasargad Fundation

بنیانگذار و مدیر مسئول: بیژن خلیلی

زیر نظر شورای نویسندگان

صفحه آرایی و گرافیک: رسا باقر

ناشر: شرکت کتاب

KETAB Corporation

12701 Van Nuys Blvd UNIT H,

Pacoima, CA 91331

818.908.0808

800.908.0808

Fax: 818.908.1457

www.Eiranshahr.com

ketab1@ketab.com

© Copyright 2021

The Day of Cyrus the Great

Iranians abroad are preparing to celebrate the "Day of Cyrus the Great" around the world, a day which has been banned in his hometown due to cultural and religious discrimination.

The day of Cyrus the Great, or the day of the proclamation of his Charter of Human Rights, is a tribute to the historical man who, 2550 years ago, exemplified tolerance and acceptance of cultural and religious liberties in a great empire. This day is not only for Iranians, but for all believers in tolerance and freedom.

Cyrus the Great Day – October 29th 2021

Observed and Celebrated in California, October 28th 2021

Observed and Celebrated in Germany, October 30th 2021



با سپاس ویژه از دو هنرمند میهنمان مرتضی برجسته و سعید محمدی



بدینوسیله از کلیه افراد و موسساتی که به جشن روز کوروش برای هرچه بهتر برگزار شدن آن یاری رساندند سپاسگزاری می‌کنیم بویژه از کلیه رسانه‌های تصویری - صوتی و مکتوب: کانال یک - ایران - ایران اینترنشنال - من و تو - همراه - ۶۷۰ ای ام - تهران (شهبان نوری) - جوانان (مهدی ذکایی) - جی ال ویز (عطا معینی) - ایرانشهر

و از هنرمندان محبوب مرتضی برجسته، سعید محمدی، گروه موزیک فلیم (شعله) اینترنشنال و از آرتیست‌های بهمن مجلل، پریس مستشاری، محمد مستشاری - بهزاد مسرور (سازمان جشن‌ها) و بسیاری از عزیزان دیگر

IRANSHAHR Special Edition, Cyrus the Great Day

ویژه‌نامه ایرانشهر، روز کوروش بزرگ

IRANSHAHR MAGAZINE

© Copyright 2021 Ketab Corporation

فهرست مندرجات

- تاریخچه روز کوروش بزرگ یا سالگشت صدور منشور حقوق بشر او..... ۲
- کوروش و دو گزینه برای مردمان سرزمین ما - شکوه میرزادگی..... ۳-۴
- آن شب / شهرام همایون ۵
- صداقت ورزی در دروغ - پیرایه شبان ۶-۸
- جای جای خانه ما یهودیان - بیژن خلیلی ۹
- پیش درآمد کتاب «کوروش رهایی بخش» / شروین وکیلی..... ۱۰-۱۱
- اگر کوروشی هست، رهایی از زندان تاریخ / عرفان قانعی فرد..... ۱۲-۱۳
- کوروش رویای ایرانی / دکتر ناصر کرمی..... ۱۴
- نامه بیژن خلیلی به شهردار تورنتو برای نصب مجسمه کوروش بزرگ در شهر تورنتو..... ۱۵
- دیکتاتوری، ترس و افکار، و روز کوروش بزرگ / شکوه میرزادگی..... ۱۶-۱۷
- کوروش ما و کوروش گزنفون / مزدک بامدادان ۱۸-۱۹
- کوروش انسانی عمل‌گرا، که نیاز زمانه خود را می‌شناخت / داریوش بی‌نیاز..... ۲۰
- کوروش پدر معنوی ایرانیان و فریدون شاهنامه / جواد مفرد کهلان ۲۱
- نکاتی حقوقی در کتیبه کوروش بزرگ / دکتر نیره انصاری ۲۲-۲۳
- استوانه کوروش بزرگ و اسناد دیگر در بابل... / پروفیسور کاوه فرخ ۲۴-۲۹
- منشور کوروش بزرگ و خاورمیانه بر آتش کشیده شده / شکوه میرزادگی..... ۳۰-۳۲
- از منشور کوروش بزرگ در سال ۵۳۹ پیش از میلاد تا اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ / دکتر تورج پارسی ۳۳-۳۴
- پرشی به اندازه انسانیت، «منشور حقوق بشر» / گلاویژ معتمدی..... ۳۵-۳۷
- کوروش بزرگ، پدر ایرانیان / حزب رستاخیز ایرانگرایان ۳۸-۳۹
- کوروش خردمند / شاهین نژاد..... ۴۰-۴۱
- استوانه‌ی کوروش بزرگ و درونمایه آن / هومر آبرامیان ۴۲-۴۸
- دودمان هخامنشیان را بهتر بشناسیم..... ۴۹-۶۱
- سخنرانی محمدرضا شاه پهلوی - شاهنشاه ایران - پاسارگاد / ۱۳۵۰ خورشیدی..... ۶۲-۶۳
- شعر: کوروش، دیگر آسوده خواب - منوچهر کوهن..... ۶۴



تاریخچه «روز کوروش بزرگ» یا سالگشت صدور منشور حقوق بشر او

در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) «کمیته بین المللی نجات پاسارگاد» که برای جلوگیری از آبیگری سد سیوند، و نجات آرامگاه کوروش بزرگ از خطر رطوبت زدگی و ویرانی تشکیل شده بود برای برانگیختن توجه مردمان به اهمیت کوروش بزرگ، روز ۲۹ اکتبر را، که همزمان با روز صدور منشور اوست، به نام «روز کوروش بزرگ» اعلام کرد. خوشبختانه این اقدام به سرعت مورد استقبال رسانه ها و مردمان در داخل و خارج ایران قرار گرفت. در سال ۲۰۰۷ (۱۳۸۶) کمیته نجات، با نام «بنیاد میراث پاسارگاد» به عنوان اولین ان. جی. اوی بین المللی حفظ میراث فرهنگی ایران رسماً در آمریکا تاسیس شد و با همراهی و تلاش مردمان فرهنگ دوست در سراسر جهان و دخالت بهنگام یونسکو، توانست دولت احمدی نژاد، را وادار کند ارتفاع آبیگری سد سیوند را کوتاهتر کند.

در واقع نام گذاری روز کوروش بزرگ علاوه بر جلوگیری از خطری که پاسارگاد را تهدید می کرد، موجب آگاهی مردمان بیشتری نسبت به دهش آغازین کوروش در بقای تمدن مشترک انسان ها شد.

نام گذاری روز کوروش بزرگ در این است که بدون کمترین پشتوانه ی دولتی، یا مذهبی از سوی یک سازمان فرهنگی مردم نهاد و دهها شخصیت مهم فرهنگی، و اجتماعی، و به ویژه رسانه های ایراندوست دیداری و شنیداری خارج کشور و هزاران هزار زن و مرد ایرانی و غیر ایرانی مورد تایید قرار گرفته است.

اکنون همزمان با روز کوروش بزرگ، مردمان زیادی در ایران و خارج ایران روز هفتم آبان، ۲۹ اکتبر نام و یاد مردی را گرامی می دارند که که ۲۵ قرن پیش از نگارش اعلامیه جهانی حقوق بشر، و در زمانه ای که جهان در آتش خشونت و عقب ماندگی می سوخت، آن گونه که در منشور او آمده: «آشتی خواهانه به بابل اندر شد، سربازان بسیار او دوستانه در بابل گام برداشتند، و او نگذاشت کسی در تمامی سرزمین های سومر و اکد ترسانده شود. او مردمان ستمدیده را از درماندگی رهانید، آوارگان را به خانه های خود بازگرداند، بردگان را از بیگاری نجات داد، و فرمان داد که هر کسی برای انتخاب مذهب و محل سکونت خود آزاد باشد...»

بنیاد میراث پاسارگاد

www.savepasargad.com

نام اعضای هیات امنای بنیاد پاسارگاد برگرفته از یلوپیج ایرانیان ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ شرکت کتاب

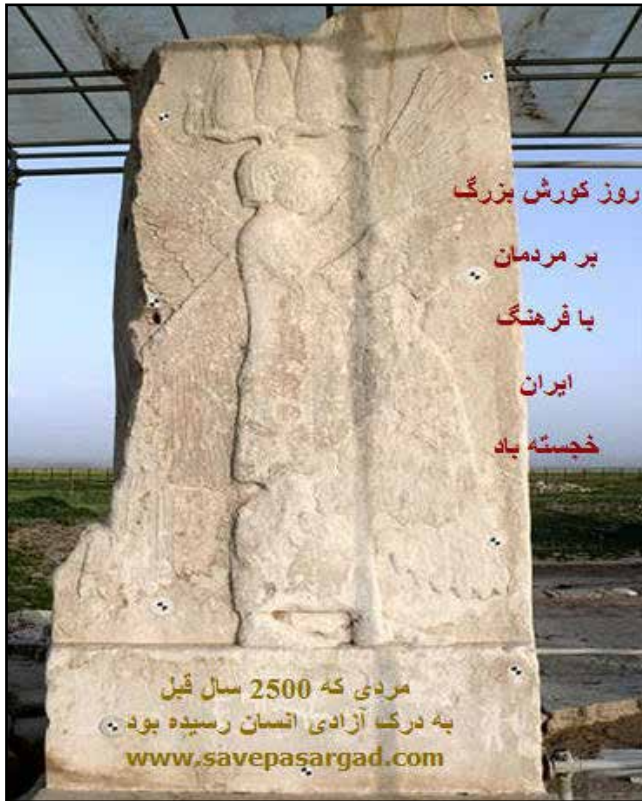
کمیته بین المللی نجات پاسارگاد وابسته به بنیاد میراث پاسارگاد
اعضای هیات امنای بنیاد میراث پاسارگاد

شاعر، پژوهشگر ادبی، دبیر و بنیانگذار ایرانکده فرهنگ و زبان فارسی (از هیات مشاوران کمیته نجات) - فرانسه	آقای نعمت آزیم
پزشک، فعال اجتماعی (از هیات اجرایی کمیته نجات) - آمریکا	آقای دکتر رامین اعتبار
جامعه شناس، ایران شناس، استاد دانشگاه (از هیات اجرایی کمیته نجات) - سوئد	آقای دکتر نوری پارسا
نویسنده، تاریخ شناس، پژوهشگر مسائل فرهنگی - آلمان	آقای دکتر بهرام چوبینه
استاد دانشگاه، حقوقدان، پژوهشگر، فعال اجتماعی - آمریکا	آقای دکتر هرمز حکمت
ناشر، فعال فرهنگی (از هیات اجرایی کمیته نجات) - آمریکا	آقای بیژن خلیلی
حقوقدان، وکیل، موسس حقوق بشر ایران (وکیل داوطلب در مسائل حقوقی آثار فرهنگی - تاریخی ایران) - ایران	آقای محمدعلی دادخواه
هنرمند نقاش، فعال فرهنگی (از هیات اجرایی کمیته نجات) - آمریکا	خانم شمس رحبر
نویسنده، پژوهشگر مسائل حقوقی و ایران شناسی، فعال اجتماعی، - ایران	آقای مهندس کورش رحیم
دامپزشک، پژوهشگر مسائل ایران شناسی، فعال فرهنگی (از فعالان کمیته نجات) - ایران	آقای دکتر شاهین سینتا
استاد دانشگاه، فعال اجتماعی (از اعضای کمیته نجات) - آمریکا	خانم دکتر شهلا عبقری
باستان شناس، پژوهشگر تاریخ ایران، استاد دانشگاه - کانادا	آقای دکتر کاوه فرخ
نویسنده، ژورنالیست، پژوهشگر مسائل فرهنگی، (موسس بنیاد میراث پاسارگاد و یکی از دو موسس کمیته نجات) - آمریکا	خانم شکوه میرادگی
استاد دانشگاه، پژوهشگر، از هیات مشاوران کمیته نجات) - آلمان	آقای دکتر ناصر کنعانی
شاعر، نویسنده، پژوهشگر، جامعه شناس، استاد دانشگاه (یکی از دو موسس کمیته نجات) - آمریکا	آقای دکتر اسماعیل نوری علا



کوروش و دو گزینه برای مردمان سرزمین ما

از: شکوه میرزادگی



در تاریخ و فرهنگ هر جامعه، هر چند گاه یکبار، کسانی رخ می نمایند و چهره می شوند که مردمان نسل های پس از آن ها به وجودشان می نازند و از پیوند خود با آن ها می بالند. این کسان - که بزرگان و قهرمانان جامعه محسوب می شوند - بیشتر از میان شخصیت های ملی، ادبی، علمی، سیاسی و مذهبی جامعه سر می زنند.

در طول تاریخ دیده شده که معمولا مردمان این بزرگان را با عناوین و داستان هایی عجیب و گاه غلوآمیز می ستایند؛ آن ها را بهترین های جهان می دانند و در مقام مقایسه با بزرگترین های جوامع پیشرفته تر یا بزرگتر می سنجدند و با استدلال های گاه علمی و بیشتر غیر علمی ثابت می کنند که آنچه خود دارند بزرگتر و بهتر و مهم تر از دیگران است. گاه کار به جایی می رسد که شاعری، با یک «دیوان» شعر عادی، چون با ذوق ملی می خواند، به مقام بزرگترین شاعر جهان صعود می کند؛ گاه یک آدمکش، فقط به لحاظ اینکه دشمنی از ما را کشته است، نام قهرمان به خود می گیرد؛ و گاه رهبری سیاسی که در کشور یا کشورهایی دیگر، به دلیل تجاوزها و کشتارهایش مورد نفرین است، در کشور خودش به عنوان فاتحی بزرگ تحسین می شود. حتی در ارتباط با شخصیت های مذهبی که میدان نفوذشان پس از قرن ها از مرزها و ملیت ها فراتر می رود باز محدودیت هایی وجود دارد. معمولا هر پیامبری فقط برای پیروان خودش در عرش قرار دارد و به معجزات و بزرگی هایی مجهز است که پیروان مذاهب دیگر آن ها را قبول ندارند.

با این همه، وقتی تاریخ جهان را مطالعه می کنیم می بینیم که گاهی نیز شاعری، نویسنده ای، عالمی، و رهبری سیاسی پیدا شده که از مرزهای سرزمین زادگاهش بر گذشته و به سرزمین های دیگر نیز سر کشیده است. اما این سرکشیدن هم بیشتر در حد شناخته شدن او در آن سرزمین ها بوده و لزوما تایید و تحسین آن ها را با خود به همراه نداشته است. در میان این جمع کمترین شانس را شخصیت های سیاسی داشته اند. به راستی چندین سزار و امپراتور و پادشاه و خلیفه و حاکم و رئیس جمهور و رهبری را می توان سراغ داشت که پس از خود نام و اهمیتی مثبت بجای نهاده و، یا اگر نام و مقامی مثبت دارند، این نام و مقام گستره ای به معنای واقعی «جهانی» داشته باشد؟

حتی در یک قرن اخیر که ارتباط های رسانه ای پهنه ای شگفت انگیز پیدا کرده و نگاه دوربین ها و گوش میکروفن ها در هر دهکده ای هم حضور دارد، باز جهانی شدن به معنای واقعی (و نه در چهار کشور همجوار و وابسته به هم) کار راحتی نیست. البته در اینجا هم به «جهانی شدن» همچون مفهومی مثبت اشاره می کنم آنگونه که مردمان همه جای جهان وقتی نامی را می شنوند

حسی احترام آمیز داشته باشند و نه حسی از نفرت و بیزاری. حال فکر کنید که در این پالایش بسیار حساس و سخت گیر تاریخی که انگشت شماری توانسته اند از آن ماندگار بیرون آیند، شخصیتی پیدایش شود که نه تنها در زمانه خودش به نام آوری مثبت برسد و شهرت اش از مرزهای سرزمین خودش بگذرد و مقامش در نزد دشمنان سرزمین اش و در نذر قبای سیاسی اش نیز مورد تحسین قرار گیرد و، آنگاه، از سر زمان ها نیز بگذرد و دو هزار و پانصد و اندی سال بعد هم مردمان کشورهای دیگری جز کشور خودش او را تحسین کنند و از او به خوبی نام ببرند. این یک استثنای بزرگ تاریخی است.

و ما مردمان کشوری به نام ایران این خوشبختی را داریم که یک چنین شخصیتی از سرزمین ما و از قلب فرهنگ ایرانی ما برخاسته است. می گویم از قلب فرهنگ ما چون باور دارم که کوروش بزرگ پیش از آن که امپراتور ایران باستانی ما باشد، پیش از آن که مبتکر اولین امپراتوری جهان باشد، پیش از آن که رهبری سیاسی و موفق دوره ای از سرزمین ما باشد، یکی از رهبران فرهنگی ما است. او، در واقع، درست به خاطر این بار فرهنگی که با خاطره ی او همراه است توانسته از مرزهای ایران بزرگ دیروز و ایران کنونی، و نیز از سر زمان ها و مکان های چند هزار ساله، گذشته و در قلب جهان امروز بنشیند.

توضیح می دهم که چرا می گویم کوروش شخصیتی فرهنگی است. اگر به منشور کوروش بزرگ نگاه کنیم (در هر ترجمه ای



درخشیده و متعلق به ملتی است که بخش روشن و با فرهنگش توانسته نماینده‌ای چون کوروش داشته باشد.

و توجه کنیم که کوروش و عقایدش تقریباً در حوالی تاریخی همان دورانی در جهان مطرح شده‌اند که در جوار سرزمین شان ملت‌هایی بدبخت در بختک ستم رهبرانی زندگی می‌کردند که چیزی جز زدن و کشتن و جنگ و خرافات نمی‌دانستند؛ رهبرانی همچون «آشور بانی پال» که اگر چه او هم فاتح است اما غرورش در آن است که: «من شهر بزرگ شوش را گشودم... زیگورات آن را، که با آجرهایی از سنگ لاجورد لعاب شده بود، ویران کردم... معبد‌های ایلامیان را یکسره با خاک برابر کردم. خدایانشان را به باد و چپاول سپردم... لشگریانم بیشه‌هایش را به آتش کشیدند... من در مدتی کمتر از یک ماه و بیست روز شوش را به ویرانه و بیابان بی حاصل تبدیل کردم. به دست توانای من ندای انسانی و شادمانی از آن دیار رخت بر بست... و به عقب‌ها و ماران اجازه دادم تا آن را به تصرف خود در آورند...»

باری، پرسش پر اهمیت امروز ما این است: در پی ۲۵۳۵ سال که از عصر کوروش می‌گذرد ما کجا هستیم و چه باید بکنیم؟ آیا می‌توانیم بگوئیم کوروش نماینده جهان بینی ما است یا اندیشه‌های ما را فاتحانی چون آشور بانی پال شکل داده‌اند؟ و آیا برای انسان امروز، میان این دو، گزینه‌ی سومی هم وجود دارد؟

باور من این است که نه، نمی‌تواند وجود داشته باشد. تفکر بانی پال دیگر در در بین مردم پیشرفته و متمدن - چه آمریکا باشد چه اروپا چه در خاورمیانه - خریداری جدی ندارد، حتی اگر آشور بانی پالی بر بلندای قدرت این سرزمین‌ها نشسته باشد. یعنی، یا ما به بشریت احترام می‌گذاریم و زرد و سرخ و سفید و سیاه‌ها را دوست داریم یا چنین نیستیم؛ یا به مسیحی و یهودی و مسلمان و زرتشی و بودایی و بهایی و... به طور مساوی حق ابراز عقیده می‌دهیم یا نه؛ و یا برای داشتن عقیده و بیان و حتی تبلیغ آن انسان را به طور عام آزاد می‌بینیم یا نه.

بنظر من، اگر می‌خواهیم که حرف مان در دنیای امروز خریدار داشته باشد، اگر نمی‌خواهیم که شرم‌منده‌ی عقب ماندگی‌های فرهنگی خود باشیم، اگر می‌خواهیم با انسان پیشروی این روزگار همگام و هم‌زبان گردیم، و اگر می‌خواهیم با جهان پیش‌رونده تبادل مدام فرهنگی برقرار کنیم، باید که فرهنگ مان هویتی «کوروش وار» به خود بگیرد.

بر گستره‌ی آن اندیشه‌ی ریشه دار، و یگانه با مهر و یگانه با انسان، است که می‌توانیم به جهش‌هایی فردایی برسیم؛ و گرنه همچنان باید قالی‌های زیبای دستباف مان را بر دوش و گریه‌های ایرانی مان را در بغل بگیریم و بر کشتی‌ها فرسوده عهد عتیق و درشکه‌هایی با چهارپایانی لنگ بدویم تا در جهان امروز برای خود و نسل‌های آینده مان جایی دست و پا کنیم.

و این دو راهه‌ی جهان بینی کوروش وار و آشور بانی پال مدت هاست که به انتظار گزینش ما نشسته است.

که از آن شده است) به این نکته‌ی بسیار با اهمیت برمی‌خوریم که گوینده‌ی این منشور به «درک آزادی انسان، به طور عام، و لزوم توجه به حق عقیده و نظر او، به طور خاص» رسیده است و نگاهبانی از آن را سفارش می‌کند. آن چه که در منشور کوروش آمده اگر چه برای ما، به عنوان انسان‌هایی متعلق به امروز، به راحتی قابل درک است اما این درک را انسان دوران باستان که هیچ، انسان چند قرن پس از آن دوران - یعنی قرون وسطی - نیز نداشت و، اساساً به دلیل قدرت گرفتن سازمان‌های مذهبی، نمی‌توانست داشته باشد. و تازه در عصر معروف به روشنگری است که جماعتی انسان متفاوت و پیشرفته توانستند به درک آن برسند و بر اساس این درک اعلام کنند که بدون شناخت و توجه به «حقوق بشر»، امکان داشتن جامعه‌ای متمدن و انسانی مقدور نیست و نخواهد بود.

و این تازه در دوره‌ای اتفاق می‌افتد که فقط برخی از کنکاش‌گران تاریخی، آن هم نه در کشور خود ما، جستجو و گریخته از روی نوشته‌های پراکنده‌ی باز مانده از اعصار گذشته می‌دانستند که روزگاری کوروشی بوده که سرزمین‌هایی را فتح کرده اما در نوشته‌های سرزمین‌های مغلوب نیز سخن از کشتار و چپاول و حق‌کشی او دیده نمی‌شود.

و تازه یک قرن پس از این ادراک بوده که در گوشه‌ای از خرابه‌های نزدیک بغداد گل نوشته‌ای از قرن‌های دور به دست کاوشگران می‌افتد تا فریاد مردی از اعماق تاریخ شنیده شود که: «من به آزادی انسان، آزادی عقیده و خواست او ایمان دارم»؛ مردی که ندای آزادی را به سراسر سرزمین‌های تحت فرمانش ابلاغ می‌کند و خود نگاهبان و مجری آن می‌شود.

رسیدن به چنین درکی به طور قطع به معنای برگردشتن از مقوله‌ی دو دو تا چهارتای سیاست و حساب و کتاب‌های جهانگیری و فتح و فاتح بزرگ بودن است و پا نهادن به مرحله‌ی انسانی می‌باشد که صاحب فرهنگ و تمدن است؛ تمدنی که آنقدر نو و رو به آینده دارد که می‌تواند قرن‌ها پس از خود زنده و تازه باشد.

اما آیا این تنها کوروش بزرگ بود که صاحب فرهنگی شد که سخن از آزادی بردگان و آزادی مذهب، عقیده و خواست انسان می‌گفت؟ نه، به طور قطع نه. کدام شخصیتی در کل تاریخ بشری پیدا شده که شب بخوابد و بامداد بیدار شود و سخنی بگوید یا رفتاری انجام دهد که زمینه‌ای اجتماعی و ریشه‌ای در تربیت و پرورش او نداشته باشد؟ حتی همه‌ی کلمات و فرمان‌ها و حرف و حدیث پیامبران - که می‌گویند حرف‌هاشان از سوی خداوند بر آن‌ها نازل شده است - نیز در ارتباط با همان منطقه‌ای است که در آن زاده شده‌اند و درباره‌ی جهانی است که در آن زندگی می‌کنند. مگر کوروش می‌توانست بدون آن تربیتی که در آن انسان معنایی مستقل و آزاد و صاحب حق دارد این‌گونه سخن از آزادی بگوید؟ این که سهل است، آیا او می‌توانست حتی به فکر آزادی‌های اجتماعی و سیاسی مردم سرزمین خود باشد؟ نه، این فرهنگ حیرت‌انگیز و با اهمیت است که در قلب دوران باستان



آن شب ...

شهرام همایون

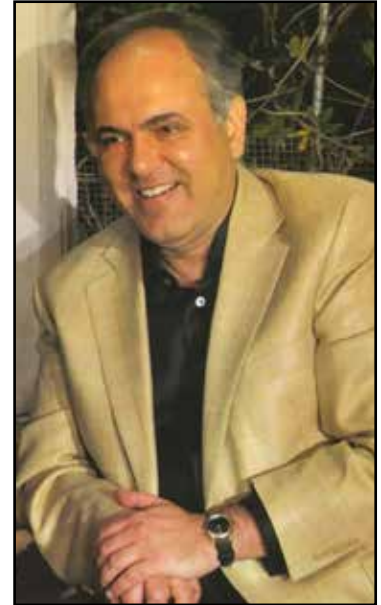
پاسارگاد بروند! مگر ممکن است؟ این همه راه، کار سختی است؟ اگر مردم توجه نکنند. روز ایران، شب لس آنجلس است. از ساعت ۴ بعد از ظهر، دلهره و تپش قلب شروع شد. آن سال، تماس‌ها، به آسانی امروز نبود. تلفن منزل، یا دفتر کار و یا ایمیل تنها راه ارتباطی بود. و اینترنتی که البته به سهولت امروز نبود!

شب سختی بود! یکی از آن شب‌های سخت زندگی من! که هرگز فراموشش نخواهم کرد! یک نگاه، به ساعت، یک نگاه به تلفن اما شد. باور نمی‌کردم اما شد! اول یک تماس کوتاه از سردشت! هوای پاسارگاد در بیست و نهم اکتبر، بارانی بود. بدشانسی بود شاید. اما مردم رفتند. رفته بودند، باور کردنی نبود. آنقدر رفته بودند که نیروی انتظامی (آنروزها فقط همین نیرو برای مقابله با مردم وجود داشت) راه را بر مردم ببندد. زیر باران! پیر و جوان. مردمی روی چرخ معلول و یک شعار در کنار شعارهای بزرگ جنبش ملی ما هستیم! شعارهایی مانند: موج ام اگر می‌روم، گر نروم نیستیم! ما هستیم! و آن شعار این بود:

«ایران وطن ماست، کوروش پدر ماست»

گویی از آن شب، شب سخت زندگی من ایران، ملت ایران، پدر خود را یافته بود و چنین شد که ایرانیان صاحب تکیه‌گاهی شدند که راه را به مردم نشان می‌داد بطوری که سالهای پس از آن این مراسم، کم و زیاد در ایران برگزار شد مأموران راه را بر مردم بستند، مردم بیشتر رفتند و هفت آبان شد روز «کوروش»! تا امروز که کاری بزرگ از سوی سه سازمان، شرکت کتاب، بنیاد میراث پاسارگاد و جنبش ملی ما هستیم، این روز همزمان در آمریکا و اروپا در ابعادی بزرگ برگزار می‌شود! آن شب سخت بود. آری، اما شب دلپذیری بود! آن شب!

آدم‌ها در طول زندگی‌شان، فقط چند شب سخت دارند که لحظات سنگینی آنرا، هرگز فراموش نمی‌کنند. آن شب برای من، یکی از همان شب‌های معدودی است که هرگز فراموشش نمی‌کنم.



یکی دو سالی بود، پس از تلاش بنیاد میراث پاسارگاد برای ثبت روز بیست و نهم اکتبر هفتم آبانماه، بعنوان روز کوروش، چند تنی در چنین روزی به دیدار آرامگاه کوروش می‌رفتند. این سال، سال ۱۳۸۷ بود. همان سال پدید آمدن «جنبش ملی ما هستیم»!

در یازدهم اردیبهشت آن سال، «جنبش ملی ما هستیم» با دعوت مردم به حضور مقابل سفارت امارات، بعنوان اعتراض، شروع به کار کرده بود اردیبهشت و خرداد و تیرماه، هفت فراخوان «جنبش ملی ما هستیم» با اقبال روبرو شده بود. در تهران، کرمانشاه، مشهد، اصفهان، شیراز، اهواز مردم به دلائل مختلف به خیابان‌ها آمده بودند و این نخستین باری بود که یک جریان خارج از کشور در بسیج همگانی مردم نسبتاً موفق شده بود! اما همین موفقیت باعث شد تا جمهوری اسلامی ایران فرکانس‌های پخش تلویزیون را با ایجاد پارازیت مختل کند و ارتباط تلویزیون و جنبش و من با مردم قطع شود. امکان اعلام فراخوان موجود نبود. تنها از طرق دیگر مثل تماس با آدم‌ها در شهرها ریسک بزرگی کردم. یک فراخوان عمومی در هفتم آبان، بیست و نهم اکتبر برای مردم که به

صداقت ورزی در دروغ

می‌دهد، مادر خوب است و وقتی که مادر غایب است از نظر کودک، مادر بد است. مدتی طول می‌کشد که در ذهن کودک انسجام و یکپارچگی صورت گیرد و او آگاه شود مادری که به دنبال کارهای خود رفته همان مادر مهربانی است که به او شیر می‌دهد و ذهن کودک از این دو پارگی خارج می‌شود. کودکان، بنا به نوع رفتاری که والدین دارند، تصویری از خود در ذهنشان حمل می‌کنند، چنانچه این تصویر، منفی باشد و کودک احساس کند ناخواستنی و بد است و هم زمان به طور مثال کودک همسایه به نظر او و دیگران فردی دوست داشتنی باشد، این امر برای روان کودک به منزله‌ی تهدید بزرگی محسوب می‌شود. به طوری که روان او برای از هم نپاشیدن ذهن کودک متوسل به انواع سیستم‌های دفاعی می‌شود و بطور مثال کودک همسایه را در ذهن او بی‌مقدار، ناچیز و کم اهمیت جلوه می‌دهد تا کودک نسبت به خود احساس خوبی پیدا کند.

چنانچه این یکپارچگی در ذهن کودکان ایجاد نشود، این نوع سیاه و سفید، خوب و بد، زشت و زیبا دیدن دیگران و جهان می‌تواند در بزرگسالی هم او ادامه پیدا کند.

جمهوری اسلامی مانند هر حکومتی از یک «سیستم» تشکیل شده و به نظر می‌رسد افراد و مسئولینی که به سوی این سیستم گرایش دارند، دچار عدم یکپارچگی ذهنی که شرح آن در بالا داده شد، هستند بطوری که این گونه گسستگی و چند پارگی در ذهنیات و افکار در همه آحاد، تشکیلات کشور و زندگی مردم (به وضوح) تسری و انتقال داده شده است: پروژه‌ها و کارهای نیمه تمام، زندگی دوگانه مردم در خانه و بیرون از آن، تظاهر به پاکدامنی و درستکاری و در پس آن دروغ و ریا، وعده‌های توخالی و بی‌سرانجام رژیم، بی‌اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر و رژیم، عدم یکپارچگی در مدیریت کشور ...

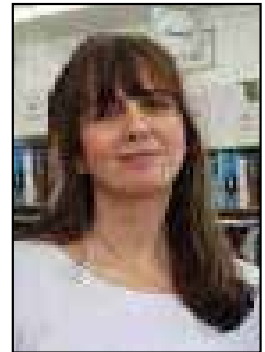
این «سیستم» چنان در خودشیفتگی غرق شده است که پس از گذشت ۴۳ سال و دریافت فیدبک از سوی ملت ایران نتوانسته است در روش‌های خود تغییری ایجاد کند و با توجه به اعتراضات گسترده مردم، تصویر خوبی از خود نیز حمل نمی‌کند. در نتیجه، نیکو داشت افرادی چون کوروش و میراث ارزشمند فرهنگ گذشته ایرانیان می‌تواند به منزله‌ی تهدیدی برای موجودیت او باشد و شوربختانه همان گونه که در حکایت خرس و کلاغ به آن اشاره شد، هنوز نیاموخته که برای پذیرفته شدن در جامعه ایران و جهانی می‌بایست کارهای مثبت و

چندی پیش ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور اسلامی ایران به طور حضوری در تخت جمشید گفت: «تخت جمشید به ستمگران پیام می‌دهد که عاقبت ظلم به مردم چیست». از اظهارات ایشان چنین به نظر می‌رسد مخاطب آقای رئیسی پادشاهان در خاک خفته ایران باستان در منطقه نبوده بلکه بی‌اثر کردن وجوه مثبت آنان مانند رواداری کوروش و رفتار دوستانه او با سایر ملل و برقراری نظم و قانون، و نیز خدشه دار کردن میراث فرهنگی در نزد ما ایرانیان بوده است. برای بررسی این رویکرد مذبوحانه و مکرر سران جمهوری اسلامی ایران نخست به ذکر چند توضیح پرداخته می‌شود.

حکایتی است به نام صداقت: در جنگلی خرسی سیاه به دیدار کلاغی رفت و گفت: در رابطه با کودکانم خسته شده‌ام و دارم فکر می‌کنم که شاید فاقد احساس شفقت (Compassion) و همدلی با آنها هستم. کلاغ پاسخ داد: وانمود کن (به همدلی). خرس گفت: اما این «صادقانه نیست» و کلاغ پاسخ داد: این امر با «صداقت آغاز نمی‌شود».

این حکایت از آموزه‌های بودایی سرچشمه می‌گیرد و به درستی به چند نکته اشاره می‌کند که مهمترین آن این است که صداقت ورزی در پیروسی انجام کارها نمایان می‌شود نه پیش از آن. به قول ارسطو اگر می‌خواهید شجاعت ورزی کنید به چند عمل شجاعانه مبادرت کنید. بنابراین اگر خرس می‌خواهد شفقت داشته باشد می‌بایست نخست رفتار همدلانه و مهربانانه با کودکان خود داشته باشد سپس میزان صداقت خود را بسنجد. از سوی دیگر باید دید که آیا افکار، باورها و رویکردهای ما در رابطه با خود و دیگران و جهان هستی از ابتدا به ساکن معتبر هست که در صداقت‌ورزی آنها پافشاری کنیم یا نه.

خانم ملانی کلاین روانشناس پسا فرویدی نظریات گسترده‌ای در رابطه با رشد ذهن کودکان دارد و به سیستم‌های دفاعی روان کودک اشاره می‌کند. بطور خلاصه در این نوشتار می‌توان چنین توضیح داد که ذهن کودک انسان در ابتدا برای درک جهان بیرون، افراد، اشیاء و پدیده‌ها را به دو بخش خوب و بد تقسیم می‌کند. به طور مثال، زمانی که مادر به او شیر



پیرایه شبان



برای دادخواهی حقوق خود و طبیعت رو به نابودی ایران بوده را نمی‌شنوند!

آقای رئیسی! آیا خفقان حاکم در ایران، فقر و فحشا، دزدی، رانت‌خواری، قاچاق، زندانی کردن و شکنجه و اعدام بهترین فرزندان ایران، دزدی‌های کلان توسط عمال رژیم، قانون شکنی‌ها، زورگویی‌های مسئولین، غارت و فروش آب و خاک و دادن سرمایه‌های ملی ایران به بیگانگان، سواستفاده از ایمان مردم و غیره «ستمگری نیست؟!»

آقای رئیسی! چنانچه به ورای پرسونا و ماسک عبا و عمامه و ریش و عطر گلاب می‌رفتید و اعمال خود و همدستانان را به طور شفاف در آئینه ملت ایران می‌دیدید، بی‌شک این ندا را هم از تخت جمشید می‌شنیدید:

هان!
ای دل عبرت بین از دیده عبر کن، هان!
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

جالب اینجاست که هم زمانی که رئیسی‌ها در درون کشور به تخریب این شکوه در ذهن ایرانیان می‌پردازند، خوشبختانه جهانیان بخش ارزشمند تاریخ ایران را مورد ستایش قرار می‌دهند و هم اکنون شهرداری تورنتو کانادا در حال مستقر کردن تندیس کوروش به عنوان سمبل رواداری به کمک گروهی از ایرانیان آمده است.

ملت ایران پس از ۴۳ سال تحت سلطه این رژیم ستمگر به خوبی می‌داند که این دولت نه به گذشته تاریخی و نه به زندگی کنونی ما اهمیت می‌دهد و تا زمانی که از سوی دولتهای خارجی حمایت می‌شود همین رویکردها ادامه خواهد یافت. افراد و حکومت‌های خودشیفته (نارسیست) خود را همواره حق به جانب پنداشته و در مجموع فاقد همدلی (Empathy) هستند و خود را در زورگویی و گرفتن حق دیگران محق می‌دانند. در رویارویی با آنان باید بسیار قاطعانه عمل کرد. و در ایران می‌بایست به طور مداوم اعتراضات را به مسئولین نظام حاکم عنوان کرد و آنان را وادار نمود که روش‌های خود را تغییر دهند تا حکومت «قانون» به تدریج در ایران پا بگیرد. ملت ایران نیز می‌تواند جدا از این حکومت، در لایه‌ها و سطوح مختلف در زندگی فردی و جمعی خود تحولاتی ایجاد کند و به طور مثال به واکاوی روان فردی و جمعی خود بپردازد و آگاه شود که آیا همان مکانیزم‌های دفاعی رژیم مانند دشمن تراشی و ناچیز کردن دیگران را در زندگی خود به کار می‌برد. به یاد داشته باشیم که تحول یک قبیله با تحول یک فرد آغاز می‌شود.

سازنده انجام دهد، نه دزدی، فساد و در بند کردن ایرانیان در زندانهای مخوف و ...

مثال دردناک و بارز دیگر به هدر دادن وقت برای به کارگیری واکسن کووید بود و پافشاری مسئولین حاکمیت در صداقت‌ورزی بی‌اساس در دروغ، دشمنی با دولت‌های خارجی و بی‌مقدار جلوه دادن واکسن‌های خارجی که به کشته شدن هزاران ایرانی و سوگواری عمومی در ماههای اخیر انجامید.

به قول زنده یاد رضا بابائی در مورد سیاست فیدل کاسترو: «باورهای غلط از انسان‌های خوب جنایت کار می‌سازد. او چهل سال شرافتمندانه ظلم کرد و کشورش را به بن بست کشاند تا جهانیان بدانند که آنچه کشوری را آباد می‌کند نیت‌ها نیستند، روش‌ها هستند.»

صداقت ورزی در دروغ‌گویی، وارونه جلوه دادن تاریخ، تقیه، بی‌مقدار کردن میراث فرهنگی ایرانیان، دشمن تراشی مدام نه تنها به رئیسی و همدستان او وجهه مثبت و خوب نمی‌دهد بلکه این رویکرد رذیلت است نه فضیلت؛ مانند زیاده‌روی در تواضع که خود دلیل ادعاست.

پرواضح است که خانه‌ها، اماکن و ابنیه تاریخی در پروسه زمان، یا بر اثر تهاجم اقوام و گروه‌های متجاوز، یا بی‌توجهی مسئولین مغرض و نداشتن فرهنگ و حس حفظ آثار باستانی، دچار تخریب می‌شوند. با این وجود، تخت جمشید با همه خرابی‌های به جا مانده از دل تاریخ برای ما ملت ایران همچنان با شکوه است و جنبه نمادین دارد. به طوری که ایرانیان در ذهن خود به ورای خرابی‌های بیرونی رفته و به داشتن سازندگان آن و به داشتن افرادی چون کوروش به خود می‌بالند. کوروش تجسم و تصویر بیرونی آرکی تایپ (کهن الگو) پادشاه (رهبر) در روان هر یک از ما ایرانیان است که به دلیل رواداری دگر اندیشان به مظهر و نماد رواداری مبدل گشته است.

روان ما قابلیت نماد و سمبل سازی دارد، رویاهای ما در خواب با زبان سمبل با ما حرف می‌زنند. ما نباید این سمبل‌ها و اسطوره‌های ارزشمند تاریخی را به فراموشی بسپاریم. زندگی بدون وجود این نمادها فاقد جان و «روح» است.

آقای رئیسی به مانند برخی از افرادی مذهبی در ایران که خود را نماینده خدا بر زمین می‌دانند که البته هنوز مشخص نشده چگونه این نمایندگی را کسب کرده‌اند، به نظر می‌رسد خود را پاک و منزّه دانسته و از دریافت پیام خرابه‌های تخت جمشید مبرا می‌دانند.

حیرت آور است که آقای رئیسی، ندای خرابه‌های تخت جمشید و «ستمگری» سلسله‌های پیشین ایران را شنیدند اما فریاد بیش از ۸۰ میلیون ایرانی زنده را در ۴۳ سال گذشته که

کوروش در جای جای خانه و اندیشه‌ی یهودیان

بیزن خلیلی

نام کوروش برای یک یهودی و بویژه یهودی ایرانی، نه این که نام غریبه‌ای نیست بلکه بسیار آشنا و گوش نواز است زیرا او در خانه یهودیان زندگی کرده است. او نه فقط در جای جای کتاب مقدس یهودیان بوده است بلکه یهودیان نامش را بر روی فرزندان خود گذاشته‌اند. در درازای زمان که به بیش از ۲۵۰۰ سال است یهودیان هرگز مهربانی و انسانیت این اسطوره همه تاریخ را فراموش نکردند، او را بزرگ داشتند، و او را هم چنان که انبیایش تقدیس کردند، مقدس دانستند. برای مقایسه در این مورد خاص بهتر است نام‌هایی که در درازای تاریخ دو جامعه یهودی و جامعه بزرگتر اکثریت بر فرزندان خود اطلاق کرده‌اند را مقایسه کنیم.

تقریباً نام هیچ بزرگی از بزرگان ایران از استیلای اسلام تا آغاز انقلاب مشروطیت، کوروش نبوده است. شاعر، نویسنده، فیلسوف، دولتمرد، صاحب منصب و... و نام‌هایی که ما در تاریخ ادبیات و تاریخ سیاسی می‌بینیم به تقریب نزدیک به یقین همه و همه نام‌های عربی هستند در حالی که در طرف مقابل اگر یهودیان اسامی عبری بر فرزندان خود نهاده‌اند از کوروش و رستم و اسامی شاهنامه‌ای غافل نبوده‌اند. باید یادآوری کنم کوروش فقط یهودیان را از بند ستم و زور جباران رها نکرد بلکه همه زیردستان و ستم دیدگان را آزاد نمود ولی این فقط یهودیان بودند که او را پاس داشتند و احترام کردند و از او قدردانی نمودند و دیگران تقریب به یقین هیچ.

یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

خوان کوروشی

از سال ۲۰۰۸ میلادی که ۲۹ اکتبر روز کوروش بزرگ در تقویم‌های شرکت کتاب به ثبت رسید، شرکت کتاب در این روز خجسته با الهام از منشور کوروش بزرگ به مانند سفره هفت سین نوروز سفره‌ای را بنام خوان کوروشی تهیه دید. تفاوت خوان کوروشی با هر خوان و سفره دیگر آن است که بجای میوه‌ها و سبزیجات و خوراکی‌ها که از طبیعت الهام گرفته است مفاهیم انسانی برآمده از منشور کوروش را به نمایش می‌گذارد.





از مقاومت مردم این شهر دستخوش خشمی جنون‌آمیز شد و فرمان داد تا بابل را با خاک یکسان کنند. سربازانش مسیر رود دجله را برگرداندند و این منطقه‌ی باستانی را به باتلاقی متروک تبدیل کردند. با وجود این، فرزندان بعد از چند سال او را کشتند و شهر بابل را دوباره بازسازی کردند و استقلال ظاهریاش را به رسمیت شناختند. فرزندان سناخریب تا چهل سال بر بابل فرمان راندند و در این مدت بابل چندین بار شورش کرد.

در ۵۳۹ پ. م. مردم بابل دروازه‌های‌شان را بر کوروش گشودند و شاه پارس‌ها بدون نبرد وارد شهر شد و کتیبه‌ی حقوق بشر را، هم‌زمان با متحد شدن قوم‌های مقیم ایران‌زمین، نویساند. پس از آن جانشینان کوروش تا ۲۳۰ سال بر بابل فرمان راندند. در تمام این مدت بابلیان تنها در دو نوبت زیر فرمان چهار شورشی به سرکشی پرداختند. دو بار آن به جنگ‌های داخلی ابتدای سلطنت داریوش مربوط می‌شد، و دو بار دیگرش که جای چند و چون بسیار دارد، در دوران فرزند او رخ نمود. تنها یکی از این شورش‌ها چندان جدی بود که لشکرکشی پر دامنه‌ی شاهی هخامنشی (داریوش بزرگ) را ضروری ساخت. یعنی اگر سابقه‌ی هزار سال پیش بابل درباره‌ی مقاومت در برابر حاکمان بیگانه را با رخدادهای دوران هخامنشی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که بابلی‌ها بعد از ورود کوروش به این شهر جز یک بار شورشی واقعی نکرده‌اند.

تاریخ بابل پیش و پس از ورود کوروش به این شهر، متفاوت است. تا پیش از آن بابل پادشاهی مقتدری بود که همواره مورد تهدید پادشاهی‌های مقتدر همسایه (کاسی‌ها، آشوری‌ها، ایلامی‌ها و هیتی‌ها) قرار می‌گرفت، و در برابر فاتحان بیگانه واکنشی سخت و تند نشان می‌داد. بعد از کوروش، این شهر به یکی از پایتخت‌های دولتی جهانی بدل شد و از یک واحد سیاسی جنگجو و مهاجم و سرسخت به شهری پر جمعیت و بازرگان‌پیشه و مرکزی مهم در تولید دین و دانش دگردیسی یافت.

تنها بابل نبود که چنین تجربه‌ای را از سر گذراند. با مرور نام و تاریخ شهرهایی که کوروش گشود و فتح کرد، می‌بینیم که الگویی مشابه در تمام این شهرها و سرزمین‌ها تکرار می‌شود. شهرها معمولاً بدون مقاومت فرمان او را گردن می‌نهند و مردم نسبت به او و فرزندان وفادار باقی می‌مانند. تقریباً هر آنچه ما درباره‌ی «تاریخ» می‌دانیم، گذشته از دو استثنا، میان رودان - ایلام و مصر، به بعد از دوران کوروش مربوط می‌شود. یعنی انبوه نام‌ها و نشان‌ها و شخصیت‌ها و اسنادی که در دست

بیژن خلیلی :

این متن را دوست ارجمند اکبر معارفی که خود نویسنده دو کتاب «در جستجوی زرتشت» و «جهان بینی ایرانی» است، در ایمیلی برایم فرستاد که کتابی را ضمیمه آن برای انتشار نموده بود، من نیز استقبال کردم و کتاب را به چاپ سپردم. از شروین و کیلی که او را ندیده‌ام، صمیمانه به عنوان عضو کوچکی از جامعه بزرگ ایرانی برای کوشش‌هایش در انجام این کار بزرگ سپاسگزارم کتاب برای روز کوروش بزرگ سال ۱۴۰۰ (۲۰۲۱) آماده می‌شود.

پیش در آمد کتاب را در این ویژه نامه برای آشنایی با این کتاب به شما ارمغان می‌کنیم.

پیش در آمد کتاب «کوروش رهایی بخش»

«با درود خدمت آقای خلیلی عزیز

امروز شنیدم که قرار است روز ۳۰ اکتبر در لس آنجلس مراسمی در بزرگداشت کوروش برگزار کنید. مناسب دیدم که کتاب کوروش رهایی بخش را برای شما بفرستم. به نظر من در میان تمام نویسندگان ایرانی و خارجی دکتر شروین و کیلی بهترین، جامع‌ترین و مستندترین کتاب را در باره کوروش نوشته است....»

۱. سی و شش قرن پیش، در حدود سال ۱۵۹۵ پ. م. شاه کشور هیتی، که مورسیلیس نام داشت، در حمله‌ی برق‌آسایی مهم‌ترین شهر میان‌رودان باستان، یعنی بابل، را فتح کرد. مردم بابل برای دفاع از شهر خود بسیار کوشیدند، اما شکست خوردند. پس از سقوط شهر، مورسیلیس بعد از چند هفته ناچار شد به کشور خویش برگردد و بابل را به حال خود رها کند. فرزندان او هرگز نتوانستند بر بابل حکومت کنند.

سیصد و شصت و پنج سال بعد، در حدود ۱۲۴۰ پ. م. شاه مقتدر آشور، که توکولتی نینورتا نام داشت، پس از غلبه بر مقاومت شدید بابلی‌ها موفق شد این شهر را فتح کند اما او هم نتوانست بر این کشور حکومت کند و بعد از چند ماه به دنبال شورش بابلیان از این قلمرو رانده شد. نوادگان او که در سرزمینی نزدیک به بابل می‌زیستند، بارها و بارها به این شهر حمله کردند و اغلب موارد در فتح و غارت بابل کامیاب می‌شدند. اما هم‌چنان بعد از هر پیروزی با مقاومت و شورش بابلی‌ها روبه‌رو می‌شدند و از این اقلیم رانده می‌شدند. پانصد و پنجاه سال به این ترتیب سپری شد، تا آن که در ۷۰۰ پ. م. سناخریب، شاه آشور، به بابل تاخت و این شهر را تسخیر کرد. او پیش از این هم دو بار بابل را فتح کرده بود و هر دو بار به خاطر شورش مردم بابل ناچار شده بود ارتش خود را از آن منطقه خارج کند. در سومین بار، شاه خونخوار آشور



دارد. تاریخ ایران زمین، سراسر ارزشمند و مهم و تعیین‌کننده است، اما در این گستره‌ی پهناور بزنگاه‌ها و چرخش‌گاه‌های مهمی وجود دارد که باید نگریسته شوند و مورد پرسش قرار گیرند. برخی از این نقاط حساس و مهم، به رخدادهایی مهیب و مرگبار مانند حمله‌ی قوم مقدونی و عرب و مغول مربوط می‌شوند و برخی دیگر به شخصیت‌هایی تأثیرگذار و تعیین‌کننده وابسته‌اند که ممکن است مانند فردوسی شخصیتی فرهنگی باشند، یا هم‌چون داریوش و شاه عباس به سپهر سیاسی تعلق داشته باشند.

احتمالاً مهم‌ترین این گرانیگاه‌های تعیین‌کننده‌ی تاریخ ایران، در میانه‌ی قرن ششم پ.م. قرار دارد و نام شخصیتی نیرومند و افسانه‌ای در میانه‌اش می‌درخشد. کشور ایران به عنوان یک واحد سیاسی در آن هنگام تأسیس شد و کسی که این مهم را برآورده ساخت، کوروش بزرگ بود که مانند تمام شخصیت‌های بنیان‌گذار، نام و نشان در هاله‌ای از روایت‌ها و داستان‌ها فروپوشیده شده است.

کوروش برای پژوهش‌گری که خواهان فهم تاریخ و هویت ایرانی باشد، شخصیتی سخت‌جذاب و معماآمیز است. از سویی، بدان دلیل که به زمانی بسیار کهن تعلق دارد. کوروش قدیمی‌ترین بنیانگذاری است که نظم‌های برساخته‌اش هنوز هم باقی مانده و استوار می‌نماید. تمام کشورها و واحدهای سیاسی و نظم‌های اجتماعی‌ای که امروز در گوشه و کنار می‌بینیم، قرن‌ها، و گاه هزاره‌ها بعد از کوروش تأسیس شده‌اند و بنابراین به شخصیت‌هایی تعلق دارند که نسبت به ما نزدیک‌تر هستند و منابع و اسناد فراوان‌تری درباره‌ی‌شان وجود دارد. کوروش اما به زمانی بسیار بسیار کهن تعلق دارد؛ زمانی که هنوز بودا پیامبری‌اش را شروع نکرده بود، بخش‌های مهمی از تورات هنوز نوشته نشده بود، و اوستا هنوز صورتی نهایی به خود نگرفته بود. کوروش به جهانی تعلق دارد که بزرگ‌ترین واحدهای سیاسی‌اش از استان‌های کوچک امروزی کوچک‌تر بودند، خط و نویسی در بخش عمده‌ی سرزمین‌ها ناشناخته بود، پول وجود نداشت، و ترابری و بازرگانی تنها در قلمروهایی محلی و نزدیک به هم انجام می‌پذیرفت. کوروش شخصیتی تأثیرگذار و شگفت‌انگیز است که تاریخ را به دو دوره‌ی پیش و پس از خود تقسیم می‌کند، و مانند تمام شخصیت‌هایی که چنین نفوذ و تأثیری دارند، خود در دنیای پیشاکوروشی زاده و پرورده شده بود.

گذاری که با نام کوروش مَهر خورده است، در جامعه‌شناسی تاریخی با عنوان دگردیسی جامعه‌ی کشاورزی ابتدایی

داریم، به دنیایی تعلق دارد که کوروش ردپای خود را بر آن به یادگار گذاشته است. در میان تمام این یادگارها، احتمالاً دیرپاترین و مهم‌ترین دستاورد کوروش، که سیر تاریخ جهان را به شدت تعیین کرده، کشور ایران است. کوروش آفریننده‌ی دولتی و واحدی سیاسی است که بعد از او تا به امروز دوام آورده و بارها و بارها نقش نیرومندترین واحد سیاسی و پهناورترین کشور روی کره‌ی زمین را بر عهده گرفته و سیر تحول دولت‌ها و تمدن‌های دیگر را دگرگون ساخته است.

۲. کشور ایران، گذشته از یک ماهیت سیاسی و دولتی در میان سایر دولت‌ها، یک پیوستار تاریخی و یک عنصر اسطوره‌شناسانه هم هست. درباره‌ی هویت سیاسی این کشور تردیدی وجود ندارد، چرا که هم اکنون کشوری به این نام وجود دارد و در سازمان ملل متحد عضویت دارد و وارث تاریخ و تمدن سرزمینی محسوب می‌شود که در اختیار دارد. اما، در ضمن، دولت ایران پیوستاری تاریخی هم هست. چرا که در زمانی به درازای بیست و شش قرن، یعنی دورانی که از عمر بیشتر تمدن‌ها و فرهنگ‌های زنده‌ی امروزی بیشتر است، وجود داشته و هویت جمعی جمعیتی بزرگ را صورت‌بندی کرده است و جریان‌های دینی، سلیقه‌های هنری، رخدادهای سیاسی، خلاقیت‌های ادبی و دستاوردهای فنی و علمی فراوانی را در اندرون خویش پرورده است. در سراسر این دوران، یا یک کشور گسترده و بزرگ ایران وجود داشته، و یا مانند چند قرن گذشته، شبکه‌ای از کشورهای وارث تمدن ایرانی در کنار هم حضور داشته‌اند. اما گذشته از تمام این‌ها، ایران یک دلالت اسطوره‌شناختی هم دارد. کشور ایران، در کلیت سیاسی‌اش، در گستره‌ی سرزمینی‌اش، و در ظرف تاریخی دیرینه‌اش، شبکه‌ای پیچیده و غنی از نمادها و روایت‌ها و معانی را پدید آورده که به شکلی شگفت‌انگیز پایدار و دیرپا از آب در آمده‌اند و امروز به شکل لایه‌هایی برهم نشسته از آرا و رمزگان و باورهای گوناگون و گاه متضاد در کنار هم به بقای خود ادامه می‌دهند.

برای ما ایرانیان، که شهروندان کشور ایران هستیم و وارث آن تاریخ دیرین و اعضای آن تمدن کهن و بهره‌مندان از آن بستر اساطیری، ضرورت دارد که چند و چون این خزانه‌ی فرهنگی را بشناسیم و محتوای این میراث را نقادانه و اندیشمندانه بنگریم و هویت امروزی‌مان خویش را به شکلی خودآگاه و درون‌زاد بر مبنای پرسش‌های برآمده از این زمینه، بازتعریف کنیم.

برای دست‌یازیدن به این مهم، نگرستن و اندیشیدن درباره‌ی گرانیگاه‌های بنیادین شکل‌گیری هویت ایرانی اهمیت بسیار



برای نخستین بار، حدود ده سال پیش بود که بخشی از این پرسش‌ها به نوشتن متنی دامن زد که بعدتر، با نام تاریخ کوروش هخامنشی بر تارنمای شخصی‌ام - و کمی بعد در تارنماهای دیگر - منتشر شد و در سال ۱۳۸۹ نیز به زیور طبع آراسته شد و در مدتی کوتاه با استقبال پرشور مخاطبان، چاپ نخستش به پایان رسید. از دو سال پیش که تاریخ کوروش هخامنشی به چاپ رسید و با نظر مساعد مخاطبان و نقدهای سازنده‌ی صاحب‌نظران روبه‌رو شد، این ضرورت احساس می‌شد که این کتاب باید بازنویسی شود و مباحثی نو در آن گنجانده شود. به این ترتیب، وقتی دوست عزیزم آقای حسین کاظمیان (مدیریت نشر شورآفرین) پیشنهاد کردند تا کتاب تجدید چاپ شود، تصمیم گرفتم یادداشت‌هایی را که طی این چند سال گرد آورده بودم به متن بیفزایم.

طرح پرسش درباره‌ی کوروش و پژوهش درباره‌ی هویت او و دستاوردهایش به خصوص از ۲۰۰۵ م. به بعد با شتاب و دامنه‌ای بیشتر بین مورخان و جامعه‌شناسان تاریخ مورد توجه بوده است. از این رو، مرور آنچه در ده سال اخیر نوشته شده بود، در عمل ساختار کلی کتاب را دگرگون کرد و باعث شد تا آن اثر قدیمی را از دست فرو گذارم و به نوشتن کتابی نو درباره‌ی کوروش دست ببرم. شادمانم که اکنون، بعد از کنکاش‌های بسیار و انتشار اسناد نو یافته‌ی فراوان، می‌بینم بدنه‌ی آنچه در تاریخ کوروش هخامنشی نوشته بودم درست از آب درآمده و برای بخش مهمی از حدس‌های آن کتاب که زمانی جسورانه و بلندپروازانه می‌نمود، اسنادی استوار یافت شده است.

گنجانیدن بحث‌های ده ساله‌ی اخیر در این کتاب، خواه ناخواه موضوع آن را تغییر داد و آن را از تکنگرایی‌ای درباره‌ی شخصیت کوروش به پژوهشی گسترده‌تر درباره‌ی سیاست کوروش و دستاوردهای تاریخی او سوق داد. از این رو، این کتاب را باید در کنار دو اثر دیگر نگارنده درباره‌ی تاریخ عصر هخامنشیان خواند. یکی از این دو داریوش دادگر است که ظهور «من ایرانی» در دوران داریوش بزرگ را بررسی می‌کند، و دیگری اسطوره‌ی معجزه‌ی یونانیست، که ساختار و پیکربندی سوژه در یونان عصر هخامنشی را هم‌چون برابرنهادی در مقابل من پارسی واری می‌کند و چاپ جدیدش با نام و نشانی تازه عرضه خواهد شد.

به کشاورزی پیشرفته شناخته می‌شود. کوروش بنیادگذار دنیایی است که در آن تمرکز سیاسی غول‌آسایی در ترکیب با نخستین شکل دولت رفاه و اقتصاد برنامه ریزی‌شده‌ی دولتی پدید آمد. به خاطر دستاوردهای او بود که نخستین دولت جهانی، نخستین شبکه‌ی بازرگانی جهانی، و نخستین خیزش چشمگیر و پرشتاب جهانی در نویسا شدن و درآمیختن نژادها و اقوام و ادیان و باورها ممکن گشت.

به خاطر همین دستاوردها، کوروش به شخصیتی اساطیری هم تبدیل شده است. حاصل کارهای کوروش چنان سترگ بود که تمام تاریخ‌نویسان، تا بیست و پنج سده بعد، او را ستودند و کردار و رفتار او را سرمشق شاهی آرمانی دانستند. در بزرگداشت اثرگذاری این نخستین شاه کشور ایران، گوشزد کردن همین نکته بس که بخش عمده‌ی مردمانی که ما متمدن میدانیم و تاریخشان را کاوش می‌کنیم، در بیست و پنج سده‌ی گذشته زیر تأثیر کوروش زیسته‌اند، و در جهانی که شالوده‌اش را وی ریخت تکاپو می‌کردند.

کوروش، با این تعبیر، معمایی بزرگ است. شخصیت‌های تاریخی زیادی وجود دارند که خوش‌نام و ستوده و بزرگ می‌نمایند ولی وقتی پژوهش‌گر به زندگیشان می‌پردازد، لکه‌هایی تیره را بر چهره‌شان تشخیص می‌دهد. با وجود این، کوروش در این میان استثناست. در سرگذشتش لکه‌ای تیره‌ای نمیتوان یافت، و زندگی‌نامه‌اش به داستانی اساطیری می‌ماند. این، چنان غیرعادی است که ناچاریم فرض کنیم چنین تیرگی‌هایی در روایت ماجرای او هم وجود داشته، اما مردمان با مهارت و اشتیاق آن را از یادها برده‌اند. و باز این پرسش زور آور میشود که چرا؟ چطور شده مردمی که همگان مغلوب کوروش شدند در بزرگداشتش چنان کوشیدند و او را چنان ستودند که در زمان زندگیش هیچ‌جا اثری از جنبه‌های منفی شخصیتش ثبت نشد و تا بیست و پنج سده کسی نکته‌ای ملامت‌باری را درباره‌اش به یاد نیاورد؟

۳. آن‌گاه که طرح پرسش درباره‌ی کوروش آغاز شود، به سرعت به حوزه‌ها و زمینه‌ای دیگر نیز تعمیم می‌یابد. به راستی کوروش که بود؟ پارسی بود یا ایلامی؟ هخامنشی بود یا نبود؟ چگونه زیست و چطور موفق شد این‌گونه زندگی کند؟ قوانینی که وضع کرد چه بود؟ و خود طبق چه قواعدی می‌زیست؟ چه دین و باوری داشت و چه می‌خواست و از چه راه‌هایی برای تحقق خواست خویش بهره می‌جست؟ دستاورد او، به واقع، چه بود؟ و ردپاهایش را بر چه بافت‌ها و بسترهایی می‌توان بازجست؟

این پرسش‌ها و آن مسائلی که از دل این‌ها زاده می‌شوند، شالوده‌ی این کتاب را بر ساخته‌اند.



اگر کوروشی هست؛ رهایی از زندان تاریخ

عرفان قانعی فرد [تویتر: @EQFard]

مردم خرافی و متوهم و غرقه در موهومات، آنها را بیشتر از روشنفکران دوست دارند و هنوز مردم به دین اعتقاد دارند! اما همین نمایندگان فاسدترین و خونریزترین و منفورترین حکومت الله بر زمین تا اسم ایران باستان می آید، پرخاش می کنند. اسیر همان زندان اوهام و بت پرستی هستند. امیدی هم به رهایی این قبیله اصرار و انکار نیست. راه حل منطقی هم نمی توان جست. فعلا مصلحت و منفعت شان در نشخوار تاریخ سیاه ۱۴۰۰ ساله است. آنهم از دریچه ای تنگ و مملو از شعار و نعره کشیدن ها و گاه زاری کردن برای نمایش هایی مانند محرم و ...

برای نسل جدید نوگرا باید گفت به راستی نماد هویتی ما کجاست؟ کوروشی هست؟ کدام کشور در جهان هست که نصف تاریخ کشورش را قیچی کند؟

گاهشماری شاهنشاهی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ بعد از جلسه مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا، به عنوان تقویم رسمی کشور ایران اعلام شد. دیگر تقویم یگانهشماری هجری خورشیدی، تقویم رسمی کشور نبود. در این مصوبه مبدأ تقویم خورشیدی از هجرت محمد عرب پیامبر اسلام شبه جزیره عرب به تاریخ تاجگذاری کوروش بزرگ ایرانی تغییر یافت. بر مبنای این گاهشماری سال ۱ شاهنشاهی برابر بود با ۵۵۶ پس از میلاد و سال ۲۵۰۰ شاهنشاهی با ۱۳۲۰ هجری خورشیدی آغاز پادشاهی محمدرضا پهلوی بود.

اما همین موضوع، عقده و گره اختاپوس مذهبی ملای ایران شد. دیگر خبری از نادرشاه و رضاشاه نبود که بساط شان را جمع کند. و بعد از رفتن رضا شاه، کار و بارشان تروریسم اسلامی بود و سر به نیست کردن هر منتقدی که ملایان را و بیروس جامعه ایران می خواندند. نمونه اش: ترور احمد کسروی در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران به ضرب «گلوله و ۲۷ ضربه چاقو توسط افراد گروه «فدائیان اسلام [یا خمینی].

خمینی و پیروان مارکسیست کمونیست و یا اسلامی اش، تقویم شاهنشاهی بر اساس هویت تاریخی ایران را با سادیسم، شارلاتانیسم و هوچی گری؛ نوعی دهن کجی به اعتقادات دینی و تلاش برای اسلام زدایی از کشور ارزیابی کردند. خمینی در پیام عید فطر سال ۱۳۵۵ آن تاریخ را هم حرام و نغمه شوم مخالفت با اسلام عدالتخواه دانست و شاه را کثیف خواند.

به راستی کدام روشنفکر در جامعه داخل و خارج از ایران، در سال ۱۳۵۵ به خمینی اعتراض کرد؟ در کدام روزنامه، کسی از اباطیل خمینی، گله کرد؟ هیچ کس!

شاه فقید ایران در کتاب پاسخ به تاریخ ص ۱۵-۱۶ نوشته: " بنیان گذار شاهنشاهی ایران، کوروش است که به حق وی را بزرگ لقب داده اند. کوروش شاهنشاهی ایران را بر چندگونگی ادیان و رعایت عدالت بنیان نهاد. کوروش را می توان در حقیقت بنیان گذار فکر امروزی صیانت حقوق بشر نیز خواند چرا که نخستین

شاید قابل فهم باشد که چرا ایرانیان شیفته ایران و ایرانی ماندن؛ همواره به کوروش فخر می فروشند. شاید این افتخار مرهمی بر درد فضای فکری و عاطفی تاراج شده ایرانیان باشد. زیرا که زیاده روی های پشیمان آور، هم آزادی و رهایی اندیشه ایرانیان را گرفت و هم در روزگار پر فریب و موسم عسرت، احوال کنونی مان، خود حدیث پراکندگی و پریشان حالی و گاه پریشان گوئی ما است. کوروش، بهانه ای است تا تصویری از یک



آرمان شهر و یک ایران شهرگمشده را بازسازی کنیم. دستاویزی است تا از اختاپوس مذهبی ملایان شیعه، انتقام جست که اسلام اسلام گفتن شان، ایران ما را به این حال و روز دردناک درآورده است. کوروش، نشان درد اشتیاق است؛ شوق به رهایی؛ شوق به شادی؛ شوق به آدمیت؛ شوق به زیستن. اما اگر کوروشی هست؛ در این مجموع پریشانی ما چه می کند؟

کشورهایی که راه پر سنگلاخ دمکراسی را پیموده اند - مانند لهستان، کنیا، اوکراین، کلمبیا و ... - کوروش که نداشته اند. اما ایران صاحب کوروش و او که خالق اولیه منشور حقوق بشر بود؛ امروز پایمال ملایان شیعه اند و نام ایران با تروریسم اسلامی و خشونت و خمینیسم آمیخته شده است. نسل جوان، چه تصویری از کوروش بسازد وقتی که مقام های رژیم جمهوری اسلامی، ۴۲ سال است سادیسم وار و بیمارگونه به جعل تاریخ مشغول اند و هر جا فرصتی بیابند به نفی تاریخ ایران می پردازند... از خلخالی دیوانه که خواست با لودر تخت جمشید و پارسه را نابود کند تا میرحسین موسوی و لاریجانی که کل ماجرا را دروغ نامیدند تا سردارهای سربار که دهان شان را می گشایند و به تاریخ ایران نفرین و ناسزا می گویند. تاکتیک و شعار حکومت شان، همین نفی تاریخ کهن ایران و ایرانی است. پیکار براندازی ندارند. با تعصب خشک و تفکر بیات شده و جمود مذهبی ۱۴۰۰ ساله دل خوش اند... با کتاب های مطهری و آل احمد و شریعتی و بازرگان و بنی صدر صفا می کنند. آن گروه دگر هم هنوز در رجوی و مارکسیست و حزب توده و کیانوری و طبری و شوروی و ... شنا می کنند؛ با بحث و تفکر و اندیشه هم که از اساس قهرند. همه گروه های شرکت کننده در بلوای ویرانگر ۵۷ در لجن مالی کردن تصویر ایران کهن، مسابقه گذاشته اند. تا حد مرگ به دنبال گریز از واقعیات اند. ملأهای منبرها هم در مغزشان، حدیث و آیه می سازند و همانجا به خورد خلق الله می دهند. از دیدشان،



مذهب شان و اسیر شرع تاریک شان هستند. تا همچنان مردم ایران را در گاهواره جهل و خرافات در خواب نگه دارند.

این دکان داران دین دوستدار کمونیسم شوروی و چین، با عطش تخریب به ستیزه با هویت ملی، فرهنگ کهن و اصالت فرهنگی برمی خیزند و عنصر ایرانی تمدن کهن را مضر می دانند. پس با نظام واپس گرا و حکومت مطلق العنان دستگاه خلافت اسلامی ولایت فقیه، تعصب، غرض، تکفیر و چماق، اندیشه ارتجاع سخیف، دشنام و غضب، به دشمنی با کوروش و غرور فرهنگ ایرانی برخاسته اند. مغزشوئی حساب شده با استدلال های سفسطه آمیز و بی محتوی هم از دستگاه های تبلیغاتی اسلام چماق دار صاحبان نعلین و عبای سیاه، مرتب به گوش می رسد. تا جامعه خفتگان گرفتار درد، بیدار نشود!

امروز حدود ۵۰ سال از تلاش شاه مملکت برای توجه به کوروش گذشته است. هر وقت جامعه ایران، از ابتدال قداست جعلی دستگاه شوم اختاپوس مذهبی شیعه در ایران آگاه شد، آن گاه به سوی کوروش باز خواهند گشت.

اگر کوروشی هست؛ رهایی از زندان تاریخ لازم است. باید از بند و دام خرافات و موهومات مذهبی ملایان گریخت و آن گاه از نو، تاریخ و تمدن و فرهنگ کهن دیار را باز شناخت و ایران فرو رفته در لاک و زنجیر جهل و خرافات و بیسوادی و زبونی و تحقیر را نجات داد. وگرنه در بر همان پاشنه خواهد چرخید. یورش های تازی و ترک و مغول و تاتار و قزلباش به جنگ با نام و یاد کوروش برنخاستند اما ملای واپس گرا، وقیح و هرزه زبان شیعه برخواست تا در کنار توسعه فقر و ویرانی ایران؛ هویت ایرانی به اوج ابتدال و عقب ماندگی و ظلمتکده جاهلیت سقوط کند.

اگر کوروشی هست؛ بین کوروش خالق و شهبسوار دمکراسی با ملای دستار به سر شیا و چماقدار دیکتاتوری رابطه ای نیست.

کس در جهان عهد عتیق بود که منشوری آزادمنشانه در این زمینه تدوین و اعلام کرد. کوروش بزرگ، داریوش و خشایار شاه، شاهنشاهان قهرمان تاریخ ما هستند و در افسانه ها، ادبیات و هنر کشور ما مقامی بس والا دارند."

شاه فقید جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران با نام رسمی ۲۵۰۰مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به دست کوروش بزرگ را برگزار کرد و این از دیدگاه شرکت کنندگان در بلوای ۵۷ و جنایت و مکافات همراهی با خمینی و خودکشی دسته جمعی مردم ایران، گناهی نابخشودنی بود.

شاه ایران با برگزاری آن جشن ها به مناسبت دوهزاروپانصد سال تاریخ مدون شاهنشاهی ایران خواست تا در ۱۲ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ - سه شنبه ۲۰ مهر تا شنبه ۲۴ مهر ۱۳۵۰ - در تخت جمشید (پارسه) سران حکومتی و پادشاهان ۶۹ کشور جهان را دعوت کرد و شرکت کردند تا تمدن و تاریخ کهن ایران را ارج نهند!

پیشنهاد برگزاری این جشن هم نخستین بار توسط شجاع الدین شفا مطرح شد. و علاوه بر آن، برج شهید (برج میدان آزادی امروز در تهران؛ طرح حسین امانت معمار) به یادبود جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در تهران طراحی و ساخته شد. در جریان همان جشن های

۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، منشور حقوق بشر کوروش بزرگ به رغم مخالفت دولت وقت بریتانیا، برای چند روز به ایران آورده شد و به نمایش درآمد.

از طرفی شجاع الدین شفا، معاون دربار شاهنشاهی، کوشید تا تصمیم گرفته شود که تاریخ شاهنشاهی با مبدأ تاریخ تاجگذاری کوروش بزرگ به جای تاریخ هجری یک فرد عرب از یک شهر به شهر دیگر در قبل از حمله اعراب به ایران استفاده شود.

اما فرصت طلبی شریفامامی هم خیانت به شاه فقط نبود، بادمجان دور قاب چینی و چاپلوسی برای ملایان شیعه بود. در ۵ شهریور ۱۳۵۷ این قانون توسط همین نخست وزیر شاه فقید لغو شد تا دل ملایان پیرو تروریسم اسلامی نرنجد و خمینی در تبعید، شاد شود که اسلام برای امت اسلامی زنده است و کوروش و ایران مهم نیست!

انگار مزاحم و مانع موفقیت دولت آشتی ملی او همین نام کوروش و تقویم شاهنشاهی بود! آیا آن باج علنی به ملای شیعه، راه توحش اطرافیان خمینی را سد کرد؟ واقعه سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ رخ داد و دست کم ۴۲۰ نفر توسط اطرافیان سخیف و وحشی و جاهل خمینی به قتل رسیدند.

در آن هنگام از همه جا، آوای وحش می آمد و کسی از کار ارزنده شاه، قدردانی نکرد! تعارف هم نباید داشت، بیشتر مردم خرافی و مذهب زده ایران هم دل در گرو اباطیل ملایان فریبکار، غارتگر، بنیادگرا و ضد ایران و ایرانی داشتند که سابقه وافر در استحمار جامعه ایرانی پاک باخته داشتند البته در جامعه کسی نمی دانست کوروشی هم هست؟ در هوس قمار ویرانگر ۱۳۵۷ بودند.

دستگاه اختاپوس مذهبی ملایان کینه توز شیعه در ایران، همچنان در پی نگهداشتن مردم ایران در داخل زندان تاریخ



کوروش و رویای ایرانی

اکتبر ۲۰۲۰

یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند
با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

هومر آبرامیان پژوهشگر تاریخ ایران باستان و موسس بنیاد فرهنگ ایران تندیس کوروش بزرگ را به همراه یارانش به همراه یارانش در سیدنی استرالیا در سال ۱۹۹۴ میلادی برپا کرد



The Persian Cultural Foundation of Australia

پروژه‌بردار از تندیس کوروش بزرگ، بلاادشبه، هفتم آبانماه (روز جهانی کوروش بزرگ)

استرالیا یک سرزمین چند فرهنگی است که بیش از دویست و بیست گونه مردم از سرزمینهای گوناگون در آن زندگی می‌کنند، دولت استرالیا به هیچ یک از این مردم پروانه‌ی برپایی نمادی از فرهنگ یا تاریخ خود را نمیدهد، چرا که می‌داند اگر چنین کند، دیری نخواهد پایید که سراسر خاک استرالیا در زیر اینگونه تندیس‌ها پنهان خواهد شد!! با اینهمه، کوششهای پیگیر کارگزاران بنیاد فرهنگ ایران از یک سو، و نام ارجمند و جهانگیر کوروش بزرگ از دگر سو، هم‌همی راه بندها را فرو ریختند و سر انجام پروانه‌ی بر پایی سنگ نگاره کوروش بزرگ در بهترین جای این سرزمین یعنی پارک دهکده ی المپیک سیدنی بدست آمد.

این تندیس به بلندی دو متر و نیم از روی سنگ نگاره مرد بالدار که در دشت مرغاب برجای مانده است، بدست لوئیس پطرس، هنرمند ایرانی آشوری تبار ساخته شد و بر روی تخته‌گاهی به بلندی یک متر و نیم جا گرفت.

آیین پرده برداری در ساعت یازده بامداد روز شنبه هفتم آبانماه ۱۳۷۳ برابر بیست و نهم اکتبر ۱۹۹۴ روز جهانی کوروش بزرگ در Cyrus day در پیشگاه شمار بزرگی از استادان و هنرمندان و فرزندان میهمان که از سراسر جهان به سیدنی استرالیا فرا خوانده شده بودند و تنی چند از بلند پایگان این سرزمین انجام گرفت.



دکتر ناصر کرمی

کوروش و ایران تلاقی دو پدیده هستند که می‌توانند نماد «دیگرپذیری» و «مدارا» باشند

کوروش به واسطه منشور مشهورش، و نیز آن چه مورخان درباره پادشاهی او نقل کرده اند، اهل مدارا و دیگرپذیری بوده است. گفته می‌شود تاکید بر دیگرپذیری در متن منشور بیش از آن که نشانه یک رویه اخلاقی باشد، راهبردی سیاسی بوده است، برای جذب و همراه سازی مردمانی متخاصم

این اتفاقا داستان را پیچیده‌تر می‌کند؛ اینکه دوهزارو پانصد سال پیش دیگرپذیری می‌توانست برگ برنده در بازی سیاست، برگی که در اختیار کوروش بوده و به خوبی با آن بازی شده است. چگونه نمی‌توان بر این تصور بود که در نهایت انتخاب شما معرف رویه اخلاقی شماست؟ اما ایران؛ اینکه چرا ایران سرزمین دیگرپذیری و مدارا می‌باشد، بحثی است درازدامن و پرمسئله.

در اینجا لازم است به دو دلیل مشخص جغرافیایی و اقلیمی اشاره شود: ایران در ملتقای سه قاره و در قلب اصطلاحاً «نیمکره خشکی» قرار دارد. کره جغرافیایی را طوری بچرخانید که عمده آنچه که پیش روی شماست خشکی باشد. جغرافیدانها به این وجه از زمین نیمکره خشکی می‌گویند. نقطه مقابل عمدتاً آب دیده می‌شود که «نیمکره آبی» است. درست در مرکز نیمکره خشکی، یعنی به واقع در مرکز سکونت‌گاههای کره زمین کشور ایران واقع است. آنچه که ایران را به چارراه تاریخ تبدیل کرده و نقطه اتصال تمدن‌ها و اقوام از تاریخ باستان تاکنون می‌باشد. و نتیجه تبعی ارتباط، شکیبایی و مدارا است.

نکته دیگر اقلیمی است. در این عرض از جغرافیا منابع زیستی به شدت تابع دوره‌های اقلیمی هستند. به خصوص خشکسالی‌های بلندمدت مردم منطقه را و امیدداشته جابجایی موقت را به عنوان راهی برای انطباق با این وجه اقلیمی بپذیرند. آنچه که در وهله اول مدارا با همسایگان، به عنوان ذخیره روزهای مبادای سختارهای اقلیمی را اجتناب ناپذیر می‌کند.

به هر رو نگاهی به چشم انداز مردم شناختی ایران نیز نشان دهنده دیگرپذیری تاریخی این سرزمین است. سرزمین موعود چندین دین و سکونت تیره‌های مختلف اقوام: از سیاهان در جنوب تا زردها در شمال شرق.

دیگرپذیری، سرمایه و هویت تاریخی ایران است. به واقع این همان ایرانیّت خالص است که اگر چه در طول زمان لطمه دیده و مخدوش شده اما همچنان چشمه‌زایی است که می‌توان از آن بهره گرفت و بر آن به عنوان روح ایران تکیه کرد. و کوروش نماد عینی و تاریخی دیگرپذیری ایرانیان است.

اگر ورزش زهربا‌دهای چند دهه گذشته نبود می‌شد تصور کرد همچنانکه نروژ نماد صلح است و نوبل صلح می‌بخشد، و دانمارک نماد محیط زیستگرایی و بیرق انطباق اقلیمی به دست گرفته است، ایران هم می‌تواند مدعی دیگرپذیری باشد و بر این مدعا در جهان پافشارد.

چه رویاهایی که می‌توانسته ایم داشته باشیم.



ترجمه نامه بیژن خلیلی مدیریت شرکت کتاب به شهردار تورنتو

۸ سپتامبر ۲۰۲۱



بسیار خوشنودم که در بزرگداشت کوروش بزرگ و برپایی مجسمه او در تورنتو کانادا مشارکت می‌کنم.

کوروش بزرگ به دلیل اقدامات تاثیرگذار متعددی که نه تنها زندگی و ارزشهای فرهنگی ایرانیان و یهودیان را بلکه جهانیان را متحول کرده است، مورد احترام است.

در میان بسیاری از ویژگیهای تحسین برانگیز او، بارزترین آن که بن‌مایه اساسی افکار و اعمال برجسته او بود، "شفقت" compassion او به انسانها و احترام به نیازها، فرهنگ، دین و اعتقادات آنها بوده است.

پادشاهان و رهبران خوب و عادل ویژگی‌هایی دارند که مهم‌ترین آن، تصمیم‌گیری درست، حفظ مرزهای سرزمین خود، تأمین صلح، امنیت، عدالت و نظم می‌باشد که با اجرای همه این‌ها میراثی گرانبها به جای می‌گذارند، و نیز محترم شمردن و عادل بودن در خارج از حاکمیت خود. کوروش بزرگ دارای همه این ویژگی‌ها بود.

بر اساس روانشناسی یونگی، در روان همه ما کهن‌الگوی به نام پادشاه یا رهبر وجود دارد و هنگامی که این کهن‌الگو در جنبه مثبت خود فعال می‌شود، فرد همان ویژگی‌های پادشاهان خوب و متعادل را از خود بروزمی‌دهد مانند تعیین مرزهای مناسب، منصف بودن، شفقت داشتن و موارد دیگر. بدون شک، وجود کوروش بزرگ به عنوان نماد شفقت، در زندگی اجداد ما و نسلهای بعدی تاثیر بی‌سزا و مثبت داشته است و دیگر این‌که چگونه بتوانند با اقوام دیگر با رواداری، مسالمت و درک مشترک رفتار کنند.

ما مفتخریم که از سال ۲۰۰۸ میلادی در کلیه تقویم‌ها و نشریات شرکت کتاب «روز کوروش بزرگ» را گرامی داشته و در برپایی نشست‌های بزرگداشت او و اندیشه‌هایش همواره کوشا بوده‌ایم.

یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

مهندس بهنام آبادیان از گروهی از ایرانیان فرهنگدوست خواست که با او در برقراری مجسمه کوروش که طرح آن رازنده یاد مهندس امینی سام داده بود و او به ساختن آن اقدام نموده بود در جای جای شهرها و کشورهای جهان یاری برسانند. کمیته‌ای مرکب از افراد و سازمانهای زیر در ماه جولای ۲۰۱۹ تشکیل شد. خانم‌ها: سیما برآوریان، بدری خلیلی، رزا پیرنظر، از گروه فریبرز مطلوب، بنی بریت - شعله شمس، انتشارات ره آورد - شهلا جاودان، سازمان بانوان یهود ایران - سوسن عزیززاده، الهام یعقوبیان، از فدراسیون یهودیان ایرانی و آقایان حسن خیاطباشی - خسرو مهرفر - بهنام آبادیان و بیژن خلیلی، شرکت کتاب تشکیل شد که نخستین کار آنها نصب مجسمه کوروش در محوطه مرکز زرتشتیان، سن فرناندو ولی در یک‌گروه همایی بزرگ در اکتبر ۲۰۱۹ بود. در این گروه‌همایی، از سوی کمیته، خانم شعله شمس، آقایان خسرو مهرفر، فرشید دلشاد و بیژن خلیلی سخنرانی نمودند. این کمیته در سپتامبر ۲۰۲۱ هم‌چنین با دکتر محمد توکلی طرفی استاد دانشگاه تورنتو در کانادا و شهرداری تورنتو همکاری نموده است که نصب مجسمه کوروش بزرگ را در این شهر محقق کند.



بهنام آبادیان



دیکتاتوری، ترس و انکار، و روز کوروش بزرگ

۲۸ اکتبر ۲۰۱۹



شکوه میرزادگی

یکی از مسایلی که همیشه با دیکتاتور و دیکتاتوری همراه بوده، «ترس» و «انکار» است. دیکتاتور آرامش ندارد، ترس از دشمن خیالی یا واقعی، بر سلول سلول جاننش نشسته و برای فرار از آن است که به طور دائمی و به هر بهانه ای متوسل به زندان، شکنجه، اعدام و حذف مرده

و زنده ی کسانی می شود که از دیکتاتور و دیکتاتوری نمی ترسند. و تنها کسانی را تحسین می کند، که به دلیل منافی مادی یا غیرمادی بنده و گوش به فرمان او باشند، زیرا او تنها کلمات و خواست های خودش را که به بندگانش تلقین کرده، و از زبان آن ها شنیده می شود، ستایش می کند.

دیکتاتور و دیکتاتوری ها با همین روش دیگران را وادار می کنند تا سخنانی را که برخلاف خواست دیکتاتور و یا دیکتاتوری ست به راحتی و بدون شرم انکار کنند، پای بر عقیده و سلیقه و انصاف خویش بگذارند، و چهره ی بی ارزش و حقیری را که از خود معرفی می کنند بپذیرند و یا ندیده بگیرند.

یکی از نشانه های روشن این ترس و انکار را در رفتار و گفتار سردمداران حکومت دیکتاتوری اسلامی حاکم بر ایران و در ارتباط با کوروش بزرگ شاهد بوده ایم.

در چندین سال گذشته برگزاری «روز کوروش» مسایل عجیب و حیرت انگیزی را از سوی حکومت اسلامی به دنبال آورده است. مسایلی که بسیار فراتر از خواست ساده ی برگزاری بزرگداشت برای یک شخصیت تاریخی و ملی قرار گرفته و آن را تبدیل کرده به یک مبارزه ی سیاسی با یک حکومت دیکتاتوری. و این مبارزه ای است که دیکتاتوری موجود صرفا به دلیل نادانی و ترس علیه خود آفریده است.

روز کوروش، که به خواست خودجوش میلیون ها تن از مردمان فرهنگ دوست شکل گرفته، نه روز تولد کوروش

است و نه آغاز امپراتوری او، که «رهبر» یا «سلطان»ی را گرفتار حس رقابت یا حسادت کند. روزی ست که این شخصیت تاریخی منشوری را صادر کرده که از نظر بسیاری از جامعه شناسان، تاریخدانان و باستانشناسان جهانی اولین جوانه ی توجه به «حقوق بشر» را در خود دارد.

البته می شود گفت که چون حکومت اسلامی از اولین روزهای به قدرت رسیدن، باکل میراث فرهنگی و تاریخی قبل از اسلام و کل میراث فرهنگی و تاریخی غیر مذهبی و غیر شیعی سر ستیز داشته، و در عین حال نام بردن از «حقوق بشر» به دنبال نام کوروش نیز این حکومت و وابستگان به آن را گرفتار تشنج می کند. «روز بزرگداشت کوروش» را بر نمی تابند.

به همین دلیل در چند سال گذشته در مقابل مردمانی که حاضر نمی شوند دست از «روز کوروش» شان بردارند، متوسل به انواع و اقسام عملیات حیرت انگیز شده اند؛ عملیاتی چون، بستن جاده ها، دستگیری حاضرین در پاسارگاد، لشکرسرباز و تانک گذاشتن در مسیر ورودی های پاسارگاد، کشیدن سیم های خاردار در اطراف پاسارگاد، تا سخنان وابستگان به حکومت که به زور می خواستند کوروش را به اسلام بچسبانند و حتی شالگردن فلسطینی به گردنش انداختند و تا امروز که دارند به کل منکر تاریخ مربوط به کوروش می شوند، همه جا این ترس و انکار واقعیت ها را به روشنی می توان دید.

تازه ترین نوع این ترس و انکار در میان وابستگان به حکومت اسلامی، امسال با گفته های نماینده ی ولی فقیه و امام جمعه شیراز آغاز شد: در تاریخ هجدهم مهر ماه (دهم اکتبر) در سایت دولتی ایرنا، مطلبی منتشر شد زیر عنوان «نظر متفاوت امام جمعه شیراز درباره روز کوروش» و با این مقدمه که: «موضوع گذر مسائل مرتبط با نامگذاری روزی به نام کوروش از حوزه امنیت به حوزه فرهنگ، یکی از ابعاد نظریه نماینده ولی فقیه در استان فارس و امام جمعه شیراز بود»

این سخنان که در جلسه «شورای فرهنگ عمومی استان» مطرح شده بود و تعدادی از سران حکومتی در آن شرکت داشتند به گفته ی خبرگزاری دولتی ایرنا مورد استقبال برخی، از جمله وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، قرار گرفت. این نشریه می نویسد: «نماینده ولی فقیه با



مناسبت جعلی، یک «مساله و معضل برای استان فارس است که البته ریشه فرهنگی دارد و برای حل آن باید به دنبال راهکاری فرهنگی باشیم»

در آخر هم تقصیر به گردن رسانه‌ها انداخته می‌شود این گونه که: «تعداد اندکی از رسانه‌ها و مطبوعات در انعکاس این خبر، ضمن تحریف سخنان امام جمعه شیراز و افزودن عباراتی چون: تایید روز کوروش و ورود پیروزمندانه او به بابل و نگارش منشور حقوق بشر و ... به نوعی تلاش کرده‌اند تا تایید ضمنی حضرت آیت الله دژکام را برای این مناسبت مجعول به مخاطبان خود القاء کنند» و با اولتیماتوم از آن‌ها خواسته‌اند تا: «نسبت به رعایت اخلاق حرفه‌ای و تقوای رسانه‌ای، نسبت به انعکاس صحیح و دقیق سخنان ایشان اقدام کنند.» یعنی نه تنها روز کوروش «مجعول» است بلکه «ورود کوروش به بابل» و «فتح پیروزمندانه» او، و «نگارش منشور حقوق بشر» او هم ساخته‌ی مردمان ضد انقلاب و خبرنگاران بدبختی‌ست که گرفتار این حکومت شده‌اند.

البته ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود، چون بلافاصله و در همان روز استاندار فارس «با تاکید بر بهره‌گیری از موقعیت‌های فرهنگی برای توسعه اقتصادی، گفت نظام جمهوری اسلامی هیچ‌گونه مخالفتی با موضوع تعریف جایگاه کورش ندارد اما با قرار دادن هویت ملی در مقابل هویت اسلامی مخالف است». و البته درک این کلمات به عهده آن‌هایی‌ست که زبان این جماعت را می‌فهمند.

و همین دیروز هم نماینده شیراز از طرح پیشنهاد خود را مبنی بر رسمی کردن روز کوروش بزرگ منصرف شد و آن را اعلام کرد.

به این ترتیب بزرگان و وابستگان ترسیده‌ی حکومت اسلامی، همچنان چون همیشه به راحتی و بدون شرم هم انکار می‌کنند و هم به بندگی حقبرانه‌ی خود ادامه می‌دهند.

و نام کوروش، و ارزش‌های مندرج در منشور او همچنان در ذهن‌های انسان‌های با فرهنگ و ایراندوست باقی خواهد ماند. چه دیکتاتور و دیکتاتوری بخواد چه نخواهد.

اشاره به حواشی روز هفتم آبان در آرامگاه کوروش طی سالیان اخیر گفت: «برخی افراد با اعتقاد به این که هفتم آبان همزمان با سالروز ورود پیروزمندانه کوروش به بابل و نگارش منشور حقوق بشر در پی این رویداد تاریخی است، این روز را به نام روز کوروش گرامی می‌دارند». و در جایی دیگر می‌گوید: «مساله هفت آبان‌گاه به عنوان یک مساله امنیتی ما را درگیر کرده است و این در حالی است که این موضوع ریشه فرهنگی دارد و باید به دنبال راهکار فرهنگی برای آن باشیم».

امام جمعه شیراز در جلسه فرهنگی این‌گونه ادامه می‌دهد: «این که هر یک از گرایش‌های فرهنگی نسبت به عقیده و نگاه خود متعصب می‌شود، رویکردی انحصارگرایانه را نشان می‌دهد که تقابل شدیدی بین گرایش‌های فرهنگی را به وجود می‌آورد. تا زمانی که یک مدل مناسب در این حوزه نداشته باشیم، با تقابل گرایش‌های متفاوت مواجه می‌شویم.» و با توجه به مساله گردشگری استان فارس این‌گونه ادامه می‌دهد که: «وضعیت گردشگری استان فارس متأثر از چنین تقابل آرایبی را نامناسب توصیف کرد و با اشاره به جلسات خود با معاون اجتماعی وزیر کشور و طرح دیدگاه‌های امنیتی در کنار دیدگاه‌های فرهنگی به این پیشنهاد رسیدیم که مدلی با عنوان مدل کثرت‌گرایی غیرفروکاهشی را ارائه کنیم که بیانگر نگاه دین اسلام است و مدلی کثرت‌گرایانه یا انحصارگرایانه نیست.

و سخنان دیگری که برای آدم‌های ساده این پرسش را پیش می‌آورد که: «آیا حکومت اسلامی اندکی از جهالت بیرون آمده و دارد رو به سوی عقل می‌رود؟!»

ولی همانگونه که از این حکومت انتظار می‌رود، ظرف بیست و چهار ساعت نماینده ولی فقیه، که کاملاً روشن است «توسری» جانانه‌ای بابت سخن گفتن از کوروش، و بدتر از آن نام بردن از روز کوروش، خورده است، به راحتی منکر همه‌ی حرف‌هایش می‌شود و پیامی از سوی روابط عمومی دفترش می‌فرستد با این مضمون که: «همانگونه که در متن سخنان امام جمعه محترم شیراز نیز واضح و مبرهن است، در این سخنان هیچ اشاره‌ای به کورش و یا تایید این مناسبت مجعول به عنوان روز بزرگداشت کوروش موجود نمی‌باشد و اتفاقاً تاکید شده است که این



کوروش ما و کوروشِ گزنفون



مزدک بامدادان

جنبش روشنفکری ایران از همان آغاز کار خود اندیشه‌های روشنگری را از اروپا گرفت و اگرچه نسل نخست روشنگران ایرانی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و دیگران پس از آموختن از دستاوردهای اندیشمندان اروپایی و بهره‌گیری از آموزه‌های ارزشمند اندیشوران دوران روشنگری اروپا، با تلاشی سترگ دست به بازآفرینی کیستی کهن ایرانی برپایه تاریخ پیش از

اسلام زدند، هرچه که ما پیشتر آمدم، این خودکامی و خودپژوهی ملی بیشتر رنگ باخت و اندیشورز ایرانی در خویشتن خویش از دریچه نگاه اروپائیان نگرست. چنین بود که حتا ایرانی بودن ما نیز در میان بخش بزرگی از اینان خوانشی یونانی-اروپائی یافت و این دسته از اندیشوران با پذیرفتن آن پنداره شکوهمند از یونان باستان که بر ساخته اندیشمندان اروپائی در آستانه رنسانس بود، خود را همان بربرهایی دیدند که یونانیان در ستیز با آنان به آزادی، اندیشمندی، فلسفه و فرزاندگی دست یافته بودند؛ ویژگی‌هایی که باید اروپای نوین برپایه آنها ساخته می‌شد.

این نگاه به روم و یونان باستان نگاهی تاریخی نبود. آنچه که دموکراسی یونانی نامیده شد، تنها یک خوانش زمانپیشانه^۱ همراه با شکوه بخشی^۲ به بخشی از جهان اروپایی-مسیحی بود. جنبش روشنگری در اروپا ولی نیازمند آفریدن استوره‌هایی اینچنینی می‌بود، تا جایگزینی برای فرهنگ دینی-مسیحی داشته باشد و کیستی نوین اروپایی را اینگونه بازآفریند. همانگونه که جنبش روشنگری ایرانی نیز چندسده سال پیشتر و بروزگار فردوسیها و خیامها و بیرونیهها و... دست به چنین کاری یازیده و با پریدن از روز سده‌های گسترش اسلام، به روزگار «پرشکوه» پیشاسلامی روی کرده بود. روشنگران ایرانی نیز - چه در سده‌های چهارم تا پنجم، و چه در دهه‌های پیش از جنبش مشروطه - دست به شکوه بخشی این گذشته بسیار دور زدند، تا کیستی ایرانی را در برابر کیستی اسلامی بر فرازند. اینکه بخش بسیار بزرگی از اندیشوران ایرانی امروزه به این رفتار یکسان رویکردی دوگانه دارند و در برابر اروپائیان سپر اندیشه و امی نهند و ژوبین فرهنگ فرومی‌فکنند، مایه افسوس بسیار است. در این نوشته می‌خواهم به روزگاری بازگردم، که در آن نگاه خیره از ستایش اندیشمندان نه از خاور به باختر، که از یونان به ایران دوخته

شده بود؛ به روزگار گزنفون^۳ و کوروشنامه^۴ او. گزنفون میان سالهای ۴۳۰ و ۴۲۵ پ.م. در آتن چشم به جهان گشود و در سال ۳۵۴ پ.م. گیتی را واگذاشت. او در نوجوانی با سقراط، فیلسوف اخلاق‌گرا و از بنیانگذاران فلسفه باختر آشنا شد و تا پایان زندگانی از هواداران او ماند و نوشته‌های بسیاری نیز درباره اندیشه‌های او بر کاغذ آورد. گزنفون و سقراط هر دو در همان دورانی می‌زیستند که به آن «دموکراسی آتنی»^۵ می‌گویند. گزنفون در سال ۴۰۱ پ.م. به ارتش کوروش جوان^۶ در آسیای کوچک پیوست و سقراط دو سال دیرتر، بسال ۳۹۹ پ.م. به گناه بی‌خدا^۷ بودن در دموکراسی آتن کشته شد. زمانه گزنفون همچنین برابر بود با جنگ پلوپونزی^۸ (از ۴۳۱ تا ۴۰۴ پ.م.)، که در بازه میانی آن داریوش دوم هخامنشی با پشتیبانی از اسپارت به دامنه درگیریها دامن زد، سیاستی که سرانجام به شکست همه‌سویه آتن و افتادن آن بدست ارتش اسپارت انجامید.

از گزنفون نوشته‌های پرشماری برجای مانده‌اند. در یکی از آنها به گزارش دیده‌های خود در میان سربازان مزدور یونانی می‌پردازد، که برای کوروش جوان می‌جنگیدند. گزنفون در همان روزگار با باغ ایرانی یا «پردیس» آشنا شد و نام آن را با خود به زبان یونانی (παράδεισος / parádeisos) به ارمغان آورد^۹، که تا به امروز نیز در ریخت Paradise در انگلیسی و Paradies در آلمانی بجای مانده است. یکی از نوشته‌های پراج گزنفون، و برای ما ایرانیان شاید پراجترین آنها، کورودیا^{۱۰} یا همان کوروشنامه است. کوروشنامه اگرچه به زایش و بالش و پرورش کوروش بزرگ پرداخته است، ولی چیزی جز نگارگری پندارین یک فرمانروای آرمانی نیست، یعنی همان کاری که ماکیاولی^{۱۱} در کتاب خود «شهریار»^{۱۲} بدان دست یازیده است.

همانگونه که رفت، گزنفون از سرآمدان روزگار خود و آگاه بر فلسفه و تاریخ یونان، و همچنین شیوه‌های سیاستورزی در آن کشور بود. به هنگام زیستن او آیسخولوس^{۱۳} چندین دهه بود که نمایشنامه «ایرانیان» را نوشته و بر صحنه برده بود. هرودوت، تاریخنگار برجسته یونانی به هنگام زادن او تازه در گذشته بود و آتنی که او در

۳- Xenophon

۴- Cyropaedia

۵- Athenian democracy

۶- پسر داریوش دوم و برادر کوچکتر اردشیر دوم هخامنشی، که برای رسیدن به تاج و تخت به

همراهی ده‌هزار یونانی بر برادر خود شورید، ولی در سال ۴۰۱ پ.م. در نبرد کوتاکسا (کرانه فرات در نزدیکی بابل) شکست خورد.

۷- Asebeia

۸- Peloponnesian War

۹- بنگرید به Anabasis یا «پیشروی»، نوشته گزنفون

۱۰- کورو-پدیا برگرفته از نام کوروش و پedia به یونانی παῖς: کودک.

۱۱- خود ماکیاولی نیز در کتابش بارها و بارها از کوروش بزرگ نام برده و می‌نویسد: «اسکیپیو [امیلیانوس] دنباله‌روی کوروش بود و هرکسی که کورودپدای گزنفون را خوانده باشد، می‌داند که او شکوه و بزرگی خود را تا چه اندازه وامدار این دنباله‌روی است» / بنگرید به شهریار،

بخش ۱۴

۱۲- The Prince

۱۳- Aeschylus

۱- anachronistic

۲- Glorification



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

سرهنگ هاتفی را از همان روزهای نخستنی که شرکت کتاب به راه افتاد (سال ۱۹۸۱) می شناسم. یک نظامی با ویژگی های یک نظامی واقعی، دقیق و منظم عاشق ایران و خدمت به ایران و به



غایت خوش خط و خوش سلیقه. او بسیاری از نمادهای ملی ایران را در نهایت سلیقه و به زیبایی و با کمترین سرمایه و امکانات آفریده است. او اکنون در جنوب کالیفرنیا زندگی می کند و آفریده های خود را به دست توانای فرزند برومندش سپرده است تا آنها را به دست ایرانیان عاشق ایران به رساند. عمرش دراز باد " بیژن خلیلی "

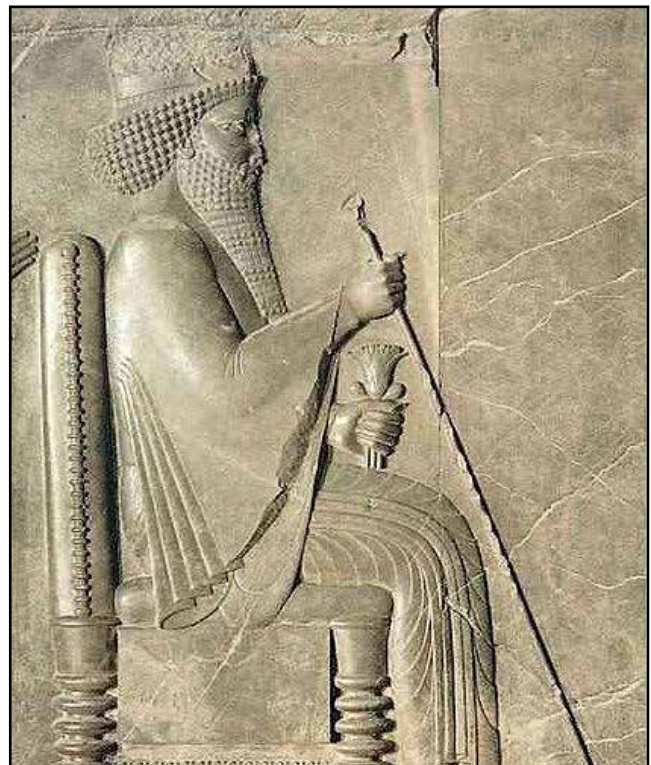


آن می‌زیست، خود را دموکراسی^{۱۴} می‌نامید. همچنین این شاگرد پرتلاش سقراط، یعنی کسی که فلسفه یونانی به پیش، و پس از او بخش می‌شود، مرده‌ریگ لشگری از فیلسوفان پرآوازه یونانی، از تالس تا پروتاگوراس را در دسترس خود می‌داشت. گزنفون اگرچه تاریخ جنگهای ایران و یونان را بهتر از هرکسی می‌شناخت، هنگامی که بر آن شد به اندیشیده‌ها، دورنماها و آرزوهای خود برای یک فرمانروای آرمانی پیکری این جهانی ببخشد، آن گنجینه پربار و پرارزش یونانی را واگذاشت و به سراغ بنیانگذار کشوری رفت، که سیاستش راه به شکست و ویرانی آتن برده بود، به سراغ کوروش بزرگ!

روشنگران ایرانی باید خویشتن را بازپرسند، چرا گزنفون که خود در «دموکراسی» آتیکا می‌زیست، در پیش روی چنین پس‌زمینه‌ای پربار از سیاستگران و اندیشمندان یونانی، برای آراستن چهره فرمانروای آرمانی خود کوروش بزرگ را الگو گرفت؟ و پس از پاسخ به این پرسش، و با دانستن این که ما یونانی نیستیم، نبوده‌ایم و هرگز هم نخواهیم شد، نگاه خویش را از اروپا برگیرند و بر خود بیافکنند و پای در راه تاریخ و سنگلاخ و ناهموار خودکامی ملی بگذارند، راهی که کوروش، نقطه آغازین و پرفروزترین چراغ روشنی‌بخش آن است.

۱۴- در جای دیگری آورده‌ام که Demos در جامعه آتیکا (اتن و پیرامونش) کمابیش «یک درسد»

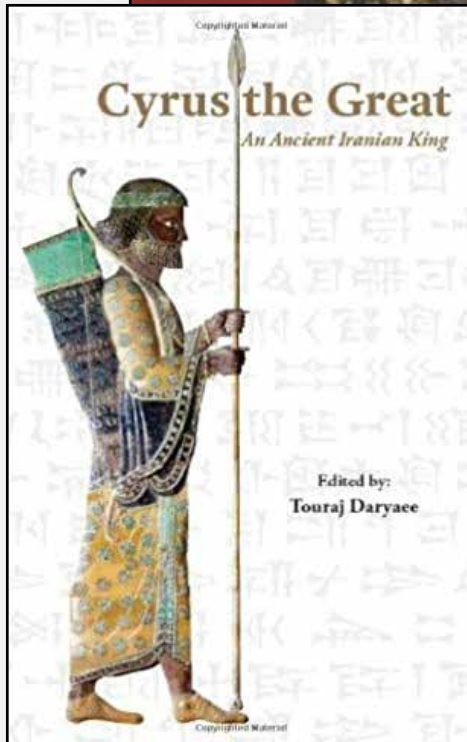
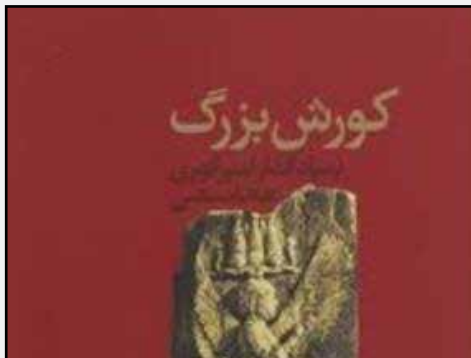
از مردم را دربر می‌گرفت (۵ هزار از ۴۷۰ هزار تن)



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب



از دکتر تورج دریایی مورخ و پژوهشگر کتابی درباره کوروش بزرگ به زبان انگلیسی در خارج از ایران به سال ۲۰۱۵ میلادی منتشر شد و ترجمه فارسی آن در داخل ایران توسط نشر فرزانه انتشار یافت.



کوروش انسانی عملگرا، که نیاز زمانه خود را می‌شناخت به مناسبت روز کوروش بزرگ

اکتبر ۲۰۲۰



داریوش بی‌نیاز

شناخت جایگاه کوروش بزرگ (۵۹۰-۵۳۰ پیش از میلادی) را در مرتبه نخست باید بر بستر تاریخ جهانی آن روزگار فهمید. همزمان با برآمد کوروش بزرگ در دو گوشه دیگر جهان، بس دور از هم، همین رویکرد یعنی برپایی یک حکومت دادگر و خشونت‌پرهیز نیز زاده شد.

در چین در چهره‌ای مانند کنفوسیوس (۵۵۱-۴۷۹ پیش از میلادی) و در یونان در چهره‌ای مانند سولون (۶۳۸-۵۵۸ پیش از میلاد).

کوروش، کنفوسیوس و سولون فرزندان زمان خود بودند، فرزندان خسته از جنگ‌های بی‌پایان میان قبایل و دولت-شهرهایی که رمق زندگی مردمان را گرفته بودند؛ فرزندان متعهد عصر افسردگی مردم خسته از جنگ‌های خون‌افشان و نفسگیر.

کوروش مانند کنفوسیوس یا سولون فیلسوف نبود، او یک سرباز بود، ولی سربازی که نیازهای زمان خود را «حس» کرده بود و مبتنی بر همین حس نیز عمل کرد. در حالی که کنفوسیوس و سولون تلاش می‌کردند تا مبانی نظری یک حکومت دادگر و خشونت‌پرهیز را تدوین کنند، کوروش بزرگ در حال عملی کردن همان اصولی بود که کنفوسیوس و سولون برای نسل‌های بعدی خود می‌نگاشتند.

کوروش بزرگ فیلسوف نبود که درباره فلسفه سیاسی خود بنویسد، او انسانی عملگرا بود که نیاز زمان خود را حس کرده بود.

کوروش چیزی درباره خودش ننوشت ولی دیگرانی بودند که درباره رفتار و کردار سیاسی‌اش نوشتند، ما بازتاب نوشتاری رفتار کوروش را، هم در انجیل عهد عتیق، و هم در «کوروش‌نامه» گزنفون و هم در منشور منسوب به او مشاهده می‌کنیم.



کوروش پدر معنوی ایرانیان و فریدون شاهنامه



جواد مفرد کهلان

هنوز برای خیلی ها فریدون بودن کوروش غیر قابل تصور است. دلیلش وجود کوروشای توتم سکایان به معنی لغوی شکارگر بزان کوهی است که نام و نشان آن در اساطیر به عنوان شیر-پلنگ بالدار گرجی بازمانده است (همان شیر شیمیریای سکائیان پادشاهی و یونانیان) که باعث آشفته‌گی

در این باب شده است: کوروشای خود

سکائیان پادشاهی شمال دریای سیاه ترکیبی از شیر (سمبل آریائیان سغدی)، بزکوهی (سمبل تورانیان/سکاها) و مار (سمبل سنوروماتها/قوم سلم) به شمار می آمده است که سبب شده است فریدون (کوروش) پدر ایرج و تور و سلم اساطیری به حساب آید.

کوروش آخرین سالهای عمر خود را به مطیع کردن قبایل سکایی آسیایی اختصاص داده بود که در این راه زخمی شد و جانش را از دست داد. در عنوان ترائیتنه (دارنده سه تن) در وداها هم که وی کشنده اژدها (اژدهاک) یا کشنده اژدهای سه سر سکایی (شیمیریا، کوروشا) به شمار رفته، این توتم سه تنه به سبب اشتراک نام کوروش/کوروشا با خود ثراتوننه (کوروش) یکی شده است.

ایرج فریدون که به دست سلم (ماساگتها) و تور (سکاها) کشته می شود در واقع خود فریدون (کوروش) است. آریائیان سغدی (دربیکان/دریها و غیره، قوم ایرج اساطیری) به تبعیت کوروش در آمده بودند.

وجود توتم شیر (سمبل آریائیان سغدی، در مقام ایرج نیای اساطیری ایرانیان) نقش شیر را در پرچم ملی ایرانیان گریز ناپذیر می کند:

نقش شیر-ببر بالدار (سمبل سکائیان سغدی، نیاکان بلوچها و سیستانیها) در تبر آیینی معروف بلخ، به همراه سمبل توتمی کرکس دو سر-انسان تخاران (یوئه چی ها) و گراز سمبل خیونها (هونها سفید).

کوروش را که یونانیان پدر معنوی ایرانیان شمرده اند، تحت نام شاهنامه ای وی فریدون، پدر معنوی آریائیان در روایات ملی نیز، معرفی شده است. این از خود بیگانگی فرهنگی ما است که موضوع تطابق نام کوروش با فریدون روایات ملی ایران و اوستا به صورت قطعی در افکار عمومی ایرانیان جا نیفتاده است.

سهو بزرگ باستان شناس بزرگ هرتسفلد که کوروش را به جای فریدون، با کیخسرو (در واقع همان کیاخسار، هوخستره) مقایسه کرده است در این بیراهه روی مؤثر بوده است: وی به درستی نوزدیان را با خاندان ویشتاسپ هخامنشی مطابقت داده است ولی پی به این همانی کیانیان با پادشاهان ماد نبرده است. در صورتی در روایات ملی نوزدیان از احفاد فریدون (کوروش) شده‌ند. لذا کیانیان اصلی مادها و کیانیان نوزدی همان هخامنشیان بوده‌اند.

نام فریدون/فریتون به لغت اوستایی به صورت فری-ایت-ون به معنی منسوب به دوست منش ترجمه نام هخامنشی یعنی عنوان

خاندان کوروش مخاصم آستیگ (اژدهاک خبر موسی خورنی مورخ ارمنی عهد ساسانیان) است و نام اوستایی کوروش یعنی ثراتوننه (مرد منسوب به رودخانه) ترجمه خود نام کوروش (مرد سیلاب منش خواب آستیگ) است و بر خلاف تشابه ظاهری آن ارتباطی لغوی با فریتون (فریدون= هخامنشی یعنی منسوب به دوست منش) ندارد:

فریدون بیدار دل زنده شد

زمان و زمین پیش او بنده شد

بداد و بخشش گرفت این جهان

سرش برتر آمد ز شاهنشهان

فروزان شد آثار تاریخ اوی

که جاوید بادا بن و بیخ اوی

مطابقت شهر انشان زادگاه کوروش (فریدون) با مرو دشت (مرهشی باستانی، دژ خوشی)

نظر به واژه سنسکریتی انشه (جشن و میهمانی) شهر انشان زادگاه کوروش همان مرو دشت (ورهشی/مرهشی باستانی، دژ خوشی) بوده است:

अंश m. ansha party.

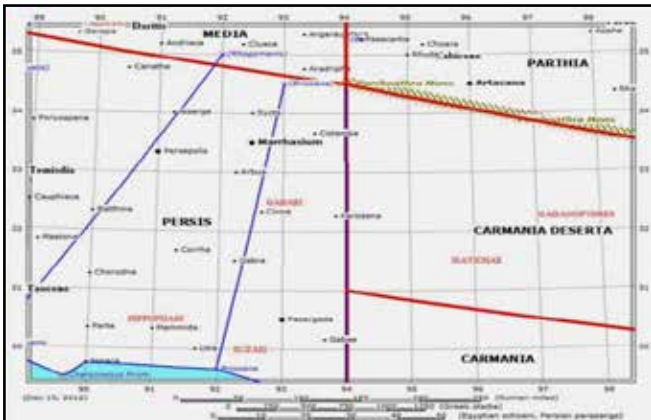
आवार m. AvAra (vara) shelter, ह्रास m. hAsa mirth, laugh

بر این پایه خود نام مرو دشت در اساس مروا (فال نیک، خبر خوش) -دش (دژ) بوده است. نام اووادی چایا در کتیبه‌ی بیستون نیز به صورت هوئی- چایا (پناهگاه شادی و خوشی) متعلق به مرو دشت به نظر می رسد:

शैव n. seva (hava) happiness, hava-iti: happiness-method, छाय n. chAya shelter.

جالب است که نام شهر شوش پایتخت ایلام نیز در فرهنگنامه‌ها به معنی محل خوشی آمده است لذا بی جهت نیست که دو سرزمین همسایه‌ی پارس و ایلام در اوستا تحت نام مشترک ورنه (یعنی سرزمین خوشی) به عنوان زادگاه ثراتوننه (فریدون) یاد شده‌اند. شهر ایذه و تل ملیان که به عنوان شهر انشان معرفی شده‌اند با شهرهای باستانی اجاپیر و هوهنور (هونر، متصف به کلید انشان) مطابقت می نمایند.

نقشه بطلمیوسی پارس که در آن نام مرو دشت (انشان) به صورت مارهاسیوم (مرهشی باستانی) قید شده است:





نکاتی حقوقی در کتیبه کوروش بزرگ



دکتر نیره انصاری
حقوق دان، متخصص حقوق
بین الملل، و مشاور حقوقی
«بنیاد میراث پاسارگاد»

واقعیت های تاریخی نشانگر این امر هستند که سی سال پیش از تولد دموکراسی آتنی، حقوق بشر در خارج از قاره اروپا و در منشور کوروش معنا و مفهوم یافته است.

کتیبه کوروش رویکردی عمل گرایانه دارد و برخی از پیشنهادات آن عینی است. هرچند در بخش سوم می توان رگه هایی از اصول نظری را یافت که پیشقراول اصول پایه حقوق بشر امروزی اند همچون: آزادی های اندیشه، وجدان و دین، حفاظت از غیرنظامیان و حفاظت از دارایی ها.

وی ضمانت می دهد که ملل و افراد تحت حاکمیت او از آزادی معنوی و آزادی انتخاب برخوردار باشند. مواردی که در ماده هجده اعلامیه جهانی حقوق بشر پیش بینی شده است. کوروش اعلام می کند که:

ارتش انبوه من در صلح و آرامش در بابل رفت و آمد کرد و او هیچ گونه رنج و آزاری در سراسر سومر و آکد روا نشمرد بدین سان، کوروش برخلاف جهت فرهنگ حاکم زمانه خویش حرکت کرد؛ یعنی زمانی که بر این باور بودند که احترام به پادشاهان از طریق اعمال و نمایش خشن ترین تنبیهات باید تحقق یابد. نوع برخورد در اعلامیه کوروش منعکس کننده قوانین انسانی قرون بیست و بیست و یک و به ویژه در کنوانسیون های لاهه و ژنو است که رفتار نیروهای جنگی را در مناطق شهری به نظم می آورد.

ماده ۱۸) از این اعلامیه

«هر کس حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود؛ این حق در برگیرنده این آزادی است که او بتواند دین یا باور خود را تغییر دهد و یا بتواند وابستگی خود به دین یا باورش را به تنهایی یا به همراه دیگران، خصوصی یا جمعی در قالب آموزش دینی، بکارگیری آن، عبادت و برگزاری مراسم دینی نشان دهد.» بخشی دیگر از این کتیبه منعکس کننده قوانین انسانی قرون بیست و بیست و یکم و به ویژه در کنوانسیون های لاهه و ژنو است که رفتار نیروهای جنگی را در مناطق شهری به نظم می آورد.

در این منشور نکات خردمندانه ای در خصوص حقوق اشخاص (حقوق شهروندی) وجود دارد. در این امر به کردار و رفتار غیرانسانی به عنوان باری منفی و سنگین اشاره می شود و این در زمانی است که بردگی و استثمار و بهره کشی از انسان ها رفتار و کردار رایج زمانه بود. در واقع دموکراسی آتنی نه بردگی را ملغی کرد و نه به بردگان در این «دموکراسی» حقی داده شد! اگرچه در آن هزاره های دور از استانداردهای جهانی و اخلاقی، هیچ امری مانع از ترمرد و سرپیچی او از تعهد هایش در فردای

استقرار قدرتش که بزرگ ترین قدرت زمانه بود نمی شد. اما کوروش از با خاک یکسان کردن بی رحمانه شهرهای فتح شده، سلب کامل دارایی (مالکیت) خصوصی و میراث معنوی، اخته کردن مردان، فروش زنان و کودکان و تجاوز به آنان و پاکسازی قومی مردم پرهیز کرد.

ماده ۱۷) اعلامیه جهانی حقوق بشر

این امر یعنی به رسمیت شناختن «حق مالکیت خصوصی» که در اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر گشته است بدین سان:

الف: هر کس، به تنهایی و یا با مشارکت دیگران، حق مالکیت دارد؛

ب: هیچ کس را نمی توان خودسرانه از حق مالکیت محروم کرد. افزون بر این موارد و به رغم سیاست اسکندر مقدونی در یونانی سازی سیستماتیک ملت های به زیر سلطه کشیده شده از راه های تحمیل زبان و فرهنگ یونانی و نامگذاری دوباره شهرها بنام خودش، کوروش در حوزه معنوی و فرهنگی مردم دخالت نکرد.

اصل شخصی بودن مجازات ها «هیچ کس را نباید به مناسبت تقصیری که یکی از خویشاوندانش مرتکب شده مجازات نمود.»

در حقیقت این پاراگراف همان مبحث علمی «اصل شخصی بودن مجازات ها» است که سده ها پس از کوروش بزرگ مورد بررسی و تحقیق مکتب های اجتماعی قرار گرفته و در نهایت به عنوان یک «قانون» در قوانین کیفری وضع و واجد اعتبار حقوقی در «اروپا» گردیده است! در بخشی دیگر از لوح موصوف مقرر گردیده است: «اگر شخصی مظلوم واقع شد؛ من حق وی را از ظالم خواهم ستاند و به وی مسترد خواهم نمود و ستمگر را مجازات خواهم نمود. نخواهم گذاشت مال غیرمنقول و یا منقول؛ دیگری را به زور یا به طرق دیگر بدون پرداخت بهای آن و جلب رضایت صاحب مال تصرف نماید...»

و این در حالی است که:

حکومت اسلامی در ایران بر خلاف «قوانین و مقرراتی» که خود واضع آن است، مظلوم را تهدید به تعقیب قضایی نموده و از حیثیت نداشته ی ظالم و بعضاً [فاعل] دفاع می نماید!

به رغم آنکه مبحث «غصب و استیلا بر حق غیر به نحو عدوان» در قوانین مدنی و در قوانین کیفری با عنوان «تصرف عدوانی» موجود است، اما از آنجا که همواره انتفاع خود را مطمح نظر دارد؛ اقدام به غصب اموال غیرمنقول و تصاحب آن اموال بدون کسب رضایت صاحب مال می نماید! (بنگریم به غصب زمین و خارج نمودن آن از ید مالکش «که پیرزنی بیش نبود... به منظور ساختن آرامگاه [آقا] ی خمینی و...»)

رسمیت بخشیدن به حقوق شهروندی

و یا در خصوص احترام به وجود انسان و کرامت انسانی اعلام می دارد:

نخواهم گذاشت که مردان و زنان را به عنوان غلام و کنیز بفروشند

را در چهارچوب «... یک دستاویز پر سر و صدای تبلیغاتی...» ارزیابی میکند، و بریان (Briant) بیان میکند که شناساندن کوروش به عنوان یک «...» «رهاننده»... تا جایی شک برانگیز است که گواهی دهنده این باور است که خود ایرانی ها بدین تبلیغات دامن زده اند.» ادعای بریان در راستای پیوند دادن منشور کوروش به «تبلیغات ایرانی» نیز از سوی پژوهشگران دیگری مانند اسمیت - کریستوفر (Smith-Christopher) و شرورین (Sherwin) نیز پشتیبانی گردیده است. کورت (Kuhrt) بگونه گسترده ای تاریخ نگاری ایرانشناسی چون کارگیل (Cargill) و دیاکونوف (Diakonoff) را در پیوند با تاریخچه نیکوکاری کوروش بزیر پرسش میبرد (در ناهمخوانی آشکار با روایت های دست اول که از تاریخنگاران یونان باستان مانند کتزیاس یا هرودوت بدست آمده) با این فراخواست که کرزوس (Croesus)، پادشاه لیدیه بدست کوروش به کیفر مرگ رسید و در پی آن کوروش «... به چپاول و کشتار گروهی شهروندان اوپیس (Opis) پرداخت... شهرت او در بابل نیز ممکن است یکسر پسندیده نبوده باشد...»، و این دیدگاه کورت از سوی بریان نیز پذیرفته شده است. در این نوشتار در بخش رویدادنامه نبونید (Nabonidus) به جریان نبرد اوپیس (Opis) خواهیم پرداخت.

دیدگاههای ستیزجویانه درباره کوروش بزرگ و فرمانروایی هخامنشیان (از این پس آنرا الگوی بریان-کورت خواهیم نامید) تنها از همراهی شماری اندکی از پژوهشگران برخوردار شده است که در ایرانشناسی سررشته ویژه ای ندارند. برای نمونه تام مکاسکی (Tom Mckaskie) که کارشناس پژوهشهای آفریقایی است، الگوی بریان-کورت را بازتابی از نگرش چیره بر پژوهشهای ایرانی می شمارد است. ولی یک بررسی ساده از درونمایه دانشنامه های پژوهشهای ایرانی، دیدگاههای مکنزی را پشتیبانی نمیکند. نمونه هایی از نادیده گرفته شدن درونمایه پژوهشهای ایرانشناسی در الگوی بریان-کورت، در برگیرنده نوشتار داریوش بوروبور در سهم ایران در حقوق بشر (۲۰۰۸ نسخه از ایران و مجله قفقاز) و گفتگوی هیراد ابطحی در باره کوروش بزرگ و حقوق بشر (سال ۲۰۰۷ میلادی دنور مجله حقوق بین الملل و سیاست) میباشد. بویژه نسخه بهار سال ۲۰۱۳ از فصل نامه ایران نامه، که انبوه فراگیری از مقاله های گوناگون در باره کوروش بزرگ را در برمیگرفت. در این فصل نامه، فیروزه قندهاری به نقش استوانه کوروش در پایه گذاری حقوق بشر اشاره میکند (۲۰۱۳، برگه ۴-۱۱)، باستانی-پاریزی کوروش را در منابع ایرانی بررسی میکند (۲۰۱۳، برگه ۱۷۸-۱۹۵)، مهدی زنگنه پور کوروش را از چشم انداز کتاب مقدس ارزیابی میکند (۲۰۱۳، برگه ۲۰۸-۲۱۳)، هادی هدایتی (۲۰۱۳، برگه ۱۹۶-۲۰۷) کند و کاو موشکافانه ای از سیاست های مذهبی کوروش بدست میدهد. ایران نامه

استوانه کوروش بزرگ واسناد "دیگر" در بابل، مصر و ستون سنگی یادبود (XANTHUS)

برگفته از سازمان بنیاد میراث پاسارگاد



از: پرفسور کاوه فرخ

دکتر کاوه فرخ یکی از مهمترین تاریخدان ها و باستانشنان برجسته معاصر جهان، در ارتباط با تاریخ ایران و یونان باستان هستند. ایشان مدرس بخش مطالعات استمراری از دانشگاه بریتیش کلمبیا، عضو انجمن جهانی مطالعات بین المللی وابسته به دانشگاه استانفورد، مشاورانجمن مطالعات یونانی - ایرانی و مدیر بخش باستانشناسی بنیاد میراث پاسارگاد هستند از پرفسور فرخ مقالات زیاد، و دو کتاب ارزشمند منتشر شده است به نام های «سواره نظام ساسانیان و «سایه هایی در کویر: ایران باستان در جنگ».

پرفسور فرخ همچنین پژوهش های زیادی در ارتباط با کوروش بزرگ دارند که به روشن شدن چهره واقعی این شخصیت بزرگ تاریخی کمک زیادی کرده است. مقاله ی زیر یکی از تازه ترین کارهای ایشان است که به مناسبت روز کوروش در اختیار ما نیز قرار گرفته است.

سیاست های بشردوستانه کوروش بزرگ (پادشاهی ۵۵۹-۵۳۰ پیش از میلاد) در رویارویی با شهروندان سرزمینهای زیر فرمان پادشاهی هخامنشی، در استوانه حقوق بشری آشکار میباشند. قندهاری منشور کوروش را نخستین بیانیه رسمی حقوق بشر در جهان دانسته است و ابطحی اشاره کرده است که این استوانه: «... نشان دهنده به رسمیت شناخته شدن هنجارهای حقوق بشر از سوی دولت [هخامنشیان] است...» «بوربور (Borbor) نیز استوانه ی کوروش را: «... نخستین منشور پذیرفته شده حقوق ملل بفرمان کوروش بزرگ» ارزیابی کرده است. ولی از سویی شماری از پژوهندگان غربی از سال ۱۹۷۹ گزارش های تاریخی پسندیده پیشین را در باره استوانه کوروش بزرگ و سیاست های هخامنشیان به چالش کشیده اند. روت (Root) پیشنهاد کرده است که گزارشهای ستایشگرانه از سیاست های کوروش تنها کاربرد تبلیغاتی و نمایشی داشته، و همچنین ون در اسپک (Van der Spek) کوروش را در جایگاه یک کشورگشای ویرانگر ارزیابی میکند که «... سیاست جدیدی را در برابر ملل زیر دست پیش نگرفته است...» «آملی کورت (Amelie Kuhrt) نیز استوانه کوروش



همچنین مقاله‌هایی در بررسی کوروش در منابع قرآنی نوشته حبیب‌الله آموزگار (۲۰۱۳، برگه ۲۱۴-۲۲۰) و بهاء‌الدین خرمشاهی (۲۰۱۳، برگه ۲۲۲-۲۲۵) دربر می‌گیرد. با این همه، مکاسکی از پژوهشگران ایرانی که الگوی بریان-کورت را به چالش میکشند به عنوان «... مبلغانی با انگیزه ویژه...» یاد میکند (مکاسکی، ۲۰۱۲، برگه ۱۶۱).

چنین بر می‌آید که پژوهشهای ناسازگار با الگوی بریان-کورت (در زمینه استوانه کوروش) از سوی پیروان این الگو نادیده گرفته شده‌اند. همانگونه که شاهرخ رزمجو، باستان‌شناس و موزه دار ایران باستان با نگارنده در تاریخ ۲۲ اوت ۲۰۰۸ (در پیوند با الگوی بریان-کورت) در میان گذاشته است: «... استوانه کوروش تنها متنی نیست که در آن کوروش از گشایش آشتیجویانه سرزمینهای دیگر گفتگو میکند... پس چرا به آن متون دیگر اشاره ای نمی‌گردد؟» [۱] برای نمونه کتاب آینده «بهره برداری و کنترل: پژوهشهایی در گرامیداشت متیو استاپلر (Matthew W. Stolper)» (در رسانه‌ها، به ویرایش هنکلن (Henkelman)، جونز (Jones)، کزو (Kozuh) و وودز (Woods))، هیچ اشاره ای به نکته‌های رزمجو و پژوهشهای ایرانی گذشته در باره کوروش ندارد. نوشتار کنونی سیاست‌های هخامنشیان را در زمینه ارجحاری به حقوق دینی، تجاری و فرهنگی ملت‌های زیردست با استناد به منابع دیگری افزون بر استوانه کوروش بزرگ، ارزیابی میکند. برخورد الگوی بریان-کورت در زمینه کوروش و استوانه وی بر دو پیش فرض استوار است:

(الف) فرمانهای درج شده در گل‌نوشته‌های استوانه‌ای شکل تنها ویژه میانرودان بوده که در زمانهای بسی دورتر بدست هخامنشیان وام‌گرفته شده و (ب) (به جز متون دینی یهودی) هیچ سند و گواهی استوار دیگری که اشاره به سیاست‌های نیکوکارانه هخامنشیان داشته باشد در دست نیست. نوشتار کنونی در گام نخست هر دو پیش فرض (الف) و (ب) را بزیر پرسش میبرد. نخست، پیشینه‌گلو نوشته‌های استوانه‌ای در ایران در برابر نمونه‌های بابلی آن بررسی خواهد شد. سپس به منابع بابلی، مصری، یونانی و یهودی در زمینه سیاست‌های نیکوکارانه مندرج در استوانه کوروش اشاره خواهد شد. در پایان، ستون سنگی یادبود زانث (xanthus) را که کمتر شناخته شده و تنها چند دهه پیش از تازش اسکندر ساخته شده بررسی خواهد شد.

پیش از هخامنشیان: استوانه کلار (۳۵۰۰ پیش از میلاد) برپایه الگوی بریان-کورت سرآغاز فرمان‌های استوانه‌ای بیشتر به بابلی نسبت داده شده، و استوانه کوروش در چهارچوب ادامه سنت‌های بابلی قلمداد شده. ولی یافته‌های باستان‌شناسی این پندار را زیر پرسش می‌برند. شادروان ادیت پرادا این جریان را بدینگونه بیان میکند:

«گل‌نوشته استوانه‌ای نزدیک به ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد در شهر باستانی اوروک در جنوب میانرودان پیدا شد و در محل کنونی شهر شوش در جنوب غربی ایران... سرزمین ابرفتی میانرودان بی‌بهره از سنگ خوب برای کنده‌کاری بود و از این رو سنگ‌های بزرگ استوانه‌های اولیه در آغاز از سرزمین‌های دیگر وارد شد... بگمان از ایران.» (پورادا، ۱۹۹۳، برگه ۵۶۳)

گزارش پرادا از این یافته‌ها آشکار می‌کند که نه تنها دانش سیلندر در ایران شناخته شده بود، بلکه امکان نوآوری آنها را نیز در ایران پیش میکشد. از سویی استوانه‌های دیگری نیز در ایران یافت شده‌اند که به دوران پیش از بابل بر میگردند. شبکه پرس تی وی (Press TV) در ایران در تاریخ دوم مارس سال ۲۰۰۹ میلادی کشف مهرهای استوانه‌ای در کلارته استان مازندران و همچنین استان آذربایجان شرقی را گزارش داده است. بر پایه این گزارش:

«دانشمندان آکسفورد تاریخ درست کلار تپه ایران را با بررسی نمونه‌های زغال سنگ و استخوان‌های باستانی برآورد کرده‌اند. گرچه بسیاری از باستان‌شناسان بر این باور بودند که این منطقه کهن تر از دوره آهن نیست، کربن ۱۴ در این بررسی‌ها پیشینه این تپه را بیش از ۶۰۰۰ سال پیش نشان میدهد.»

این گزارش پیشینه تاریخی یادواره کلار تپه را نزدیک به ۱۰۰۰ سال پیش از فرارسیدن اکد (۲۳۳۴-۲۱۹۳ پیش از میلاد)، بابل (پادشاهی کهن، ۱۸۹۴-۱۵۹۵ پیش از میلاد؛ امپراتوری بابلی نو، ۶۲۶-۵۳۹ پیش از میلاد) و آشور (پادشاهی کهن، ۲۰۲۵-۱۸۰۹ پیش از میلاد؛ پادشاهی میانه، ۱۳۹۲-۱۰۵۶ پیش از میلاد؛ امپراتوری آشوری نو، ۹۱۱-۶۰۵ پیش از میلاد) رقم می‌زند. این یافته‌ها فرضیه‌های (الف) «سرآغاز میانرودانی» گلنوشته‌های استوانه‌ای در فلات ایران (ب) بابلی دانستن سرآغاز استوانه‌های هخامنشی، را بزیر پرسش می‌برند. یافته‌های کلار تپه و آذربایجان شرقی در پیوند با استوانه کوروش بزرگ در زمان نگارش پژوهش گرامیداشت متیو استاپلر در نشریات دانشگاهی غرب نقد و بررسی نشده بود.

(۱) پست الکترونیکی شخصی در تاریخ ۲۲ اوت سال ۲۰۰۸. فرمان آجری کوروش و اسناد تجاری در اور و اوروک همانگونه که پیشتر رزمجو بدان اشاره کرده است، افزون بر استوانه، فرمانها و اسناد بشمار دیگری نیز از کوروش در بابل بدست آمده که اشاره به سیاست نیکوکارانه وی دارند. در اور و اوروک برای نمونه، کسب و کار و تجارت پس از گشایش شهر بدست کوروش بدون هیچگونه کاهش و ایستایی همچنان پابرجا ماند، به ویژه در زمینه مالکیت زمین، اجاره کشتی، بازرگانی سیم و زر، فروش باغ‌های خرما، و از این دست. (مالوان، ۱۹۸۵، برگه ۴۱۳). ماجرای دیگری که کمتر گزارش شده این است که هشت نمونه از دوازده سند یافته شده تجاری در شهر اور که در راستای بهبود و گسترش تجارت میانرودان



کاربری داشته اند در زمان فرمانروایی کوروش نوشته شده اند. (داق‌ری / Dougherry ۱۹۳۳، برگه ۳۴، شماره ۱۰۲. شماره ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۹).

در اوروک، یک کانون شهری کلان در جنوب میانرودان، کوروش به چهار تن از افسران خود فرمان داد تا کمانداری را برای پدافند از چوپانان بومی در برابر تازش راهزنان به دیدبانی بگمارند: «بر پایه برنامه های سالانه پادگان ها بروی رودخانه بزرگ [فرات]» (همانگونه که مالوان اشاره کرده است، ۱۹۸۵، برگه ۴۱۲-۴۱۳). فرمان کوروش درست یک سال پس از فرارسیدن کوروش رونمایی شد. همانگونه که از فرمان بدرستی چنین برمی آید «سال نخست آمدن کوروش، پادشاه کشورها» (داق‌ری ۱۹۳۳، برگه ۳۴، شماره ۱۰۲). این نشان می دهد که کوروش خواهان پابرجا نگهداشتن روند کارهای دفتری و تجاری در بابل بوده است.

سیاست های کوروش تنها ویژه کارهای تجاری نبود. همانگونه که در استوانه نگاشته شده است، سند های دیگری (به جز استوانه) در دست هستند که نشان دهنده گرامیداشت و پشتیبانی کوروش از خدایان بومی و پرستشگاههای بابل میباشند. پرستشگاه اور (کلدانیان) کانون پرستش خدای ماه (Nanna) [۱] بود. کوروش یک دروازه نودر دیوار تمنوس بزرگ ساخت، و بروی آجرهای پیرامون درگاه آن چنین نگاشت: «کوروش پادشاه جهان، شاه انشان، پسر کمبوجیه، شاه انشان. خدایان بزرگ همه سرزمین ها را به دست من سپرده اند. سرزمینی که من در آن زندگی آشتی جویانه و امنی را فراهم ساخته ام» (گد، لگرین & اسمیت / Gadd, Legrain & Smith, ۱۹۲۸، شماره ۱۹۴، ۱۱-۳). کوروش همچنین در شهر اوروک در پرداخت هزینه نگهداری و نوسازی پرستشگاه انا (Eanna) همیاری داشته است. چنانچه بروی کنده کاری آجر سوخته در اوروک چنین نگاشته شده است: «من کوروش پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، سازنده ازگیلا (Esagila) و ازیدا (Ezida)، هستم» (وایسباخ / Weissbach، ۱۹۱۱، برگه ۸-۹). بدینگونه، کوروش هم مردوک و هم نبو را با نامهایی که بخت النصر پیشتر بر آنها نهاده بود، ارجگزاری کرد. (ملوان، ۱۹۸۵، برگه ۴۱۲، پانویس ۴)

فرمان آجری کوروش (در اور و اوروک) و سند کسب و کار (در اور) روی همرفته هماهنگ با سیاست های بیان شده در فرمان استوانه ای کوروش در بابل هستند، به ویژه در بازسازی پرستشگاهها و پشتیبانی از داد و ستد، و از اینرو نشان دهنده سیاست آشتی جویانه و سازگارانگی وی میباشند.

پرش رویدادنامه نبونید کورت (۲۰۰۷، برگه ۴۹) و بریان (۲۰۰۲، برگه ۴۱) تفسیر خود را از سرگذشت کوروش بر پایه رویدادنامه نبونید استوار کرده اند، که روایت پیروزی کوروش را در اوپیس بیان میکند.

متن اصلی رویدادنامه نبونید ترجمه ا. ک. گریسون (A. K. Grayson) در سال ۱۹۷۵ بدینگونه میباشد: «در ماه تیشری هنگامی که کوروش (۲) در اوپیس در [کرانه های] ارونردود در برابر ارتش اکد جنگید، مردم اکد عقب نشینی کردند. وی به چپاول (و) کشتار گروهی مردم پرداخت.» (گریسون، ۱۹۷۵، برگه ۱۰۶) توجه داشته باشید به دو واژه: «کشتار گروهی» و «مردم».

ولی همانگونه که در کوتاه سخن در زیر نشان داده شده، ترجمه گریسون نادرست است. ولی با اینکه بسیاری از پژوهشگران از نادرستی کار گریسون آگاهند، چنین بر می آید که کاربرد «ترجمه نادرست» گریسون بویژه در میان انجمن پژوهندگان هوادار الگوی بریان-کورت همچنان سرسختانه پابرجاست. شاهرخ رزمجو سرانجام در سال ۲۰۰۷ پیگیر این جریان گردید و در باره آن با پروفیسور ویلفرد ج. لامبرت از بنیاد باستان شناسی و پژوهشهای باستان از دانشگاه بیرمنگام انگلستان، که نخستین کارشناس جهان در زمینه خط میخی است، به رایزنی پرداخت. لامبرت بیدرنگ به نادرستی ترجمه گریسون اشاره و آنرا ویرایش کرد. ترجمه درست بدینگونه میباشد: «در تیشری، هنگامی که کوروش به جنگ با ارتش اکد در اوپیس، در [کرانه های] ارونردود پرداخت، سربازان اکد بازپس نشستند. او (کوروش) به تاراج پرداخته و سربازان (اکد) را شکست داد.» توجه داشته باشید به ویرایشهایی که بدست پروفیسور لامبرت به انجام رسید: (الف) «کشتار» در ترجمه گریسون نادرست است - ترجمه درست آن «شکست» است و (ب) «مردم» در ترجمه گریسون نادرست است - ترجمه درست آن «سربازان» است. بدینگونه، نکته کنایه آمیز این است که گریسون خود در گذشته یکی از دانشجویان پروفیسور لامبرت بوده است.

ترجمه لامبرت در سال ۲۰۰۷ در یک مجله فرانسه زبان بنام «چکیده گزارشهای سودمند آشور شناسی» (Nouvelles Assyriologiques Breves et Utilitaires) (برگه ۱۳-۱۴) چاپ شد. بدین گونه روشن است که کوروش ارتش دشمن را در اوپیس شکست داد- هیچ مدرکی از «کشتار مردم بومی» غیر نظامی در رویدادنامه نبونید در دست نیست. در برابر همانگونه که رویدادنامه نبونید بدان اشاره کرده است «کشتار» بدست خود نبونید پادشاه بابل انجام شده است: «در ماه تیشری تو در زمانی که کوروش با نیروهای اکد در اوپیس بر کرانه های رودخانه ارونردود جنگید، شهروندان اکد در برابر او دست به شورش زدند، ولی نبونید مخالفان خود را با کشتاری بزرگ پراکنده ساخت.» شاید از آنجایی که شهروندان اکد پیروزی زود هنگام کوروش را پیش بینی کرده بودند، در ستیز با نبونید دست به شورش زده اند. چنانچه رسانه های ایرانی پیشتر گزارش کرده اند، پژوهنگانی مانند مانند بریان، کورت،



هنکلمن و غیره بر آن هستند که ویرایش لامبرت از ترجمه نادرست گریسون را از رویدادنامه نبونید نادیده انگارند. نخستین بار بدست بخت النصر به عنوان یک بخش مقدس از پرستشگاه اور ساخته شد.

یهودیان و کوروش

منابع کتاب مقدس از کوروش به نام یک رهاننده (مسیحا) یاد میکنند که، دین و آیین یهود را گرامی داشت. کتاب عزرا، فصل ۱ کوروش را «فرستاده خداوند یا مسیح نویده داده شده» میخواند و اشعیا نیز چنین در باره کوروش چنین میگوید: «او [کوروش] چوپان من است، و هم اوست قبله همه آرزوهای من.» (اشعیا، ۴۴۰:۲۸، ۴۵:۱، همچنین ۳۵، ۴۰-۵۵؛ لیزبت فراید / Fried، ۲۰۰۲، برگه ۳۷۳-۳۹۳). همانگونه که میدانیم بر پایه فرمان کوروش بزرگ به تبعیدیان یهود در بابل اجازه بازگشت به اسرائیل داده شد، و شمار بازگشت کنندگان نزدیک به ۴۰۰۰۰ تن برآورد شده است (همچنین نگاه کنید به آلبرتز، ۲۰۰۳). کوروش با پرداخت هزینه بازسازی پرستشگاه یهودیان در اورشلیم از خزانه دولت هخامنشی آنان را یاری کرد (عزرا ۷-۳). کوروش همچنین دستور داد اقرارهای مقدس عبری که بدست بخت النصر افتاده بودند به یهودیان بازگردند (عزرا ۷-۸: ۱). زنگنه پور (۲۰۱۳، برگه ۲۰۸-۲۱۳) یک بررسی بنیادین بروی نمونه هایی که در آن در کتاب مقدس به کوروش اشاره شده، انجام داده است.

پس از کوروش: پرستشگاه یهودی الفانتین

پس از کوروش پرستشگاههای یهودی در بیرون از مرزهای اسرائیل نیز از سوی دولت هخامنشی پشتیبانی می شدند. دلایلا (فرماندار سامرا) و باگواس (فرماندار ایرانی یهودیه) در یادداشت نامه ای نیاز به بازسازی پرستشگاه یهودی الفانتین را در میان میگذارند. این سند نیاز به «... ساخت آن [معبد یهودی در الفانتین] را در جای پیشین آن همچنانکه که در گذشته بوده، همراه با محراب پیشکش خوراک و بخورهای خشبو بسان آنچه پیشتر جریان داشته...» (پریچارد / Pritchard، ۱۹۵۵، برگه ۴۹۲). کراالینگ اشاره میکند که از این گزاره چنین برمی آید که این یادداشت نامه «... بخشنامه ای است که نشان میدهد این بازسازی بگمان به هزینه دولت انجام شده است.» (کراالینگ / Kraeling، ۱۹۵۳، برگه ۱۰۷)

نکته چشمگیر این است که بخشنامه الفانتین پس از درگذشت کوروش نگارش شده است. مصر هرگز بدست کوروش گشوده نشد بلکه بدست فرزند وی کمبوجیه گشوده شد (نوشته زیر را ببینید). درست این است که پرستشگاه یهودیان پس از فرمان کوروش در بابل بازسازی شد و این نشان دهنده پشتیبانی از یهودیان در سیاست رسمی هخامنشی بود. جامعه یهودی در زمان فرمانروایی هخامنشی توانست خود را تا اندازه بسزایی بازسازی کند (یاماوچی / Yamauchi، ۲۰۰۴، ۱-۲۵). یافته

های الفانتین همچنین سازگار با گزارش های پسندیده یهودیان از فرمانروایی هخامنشی پس از زمان زندگی کوروش می باشد. داریوش بزرگ (۵۴۹-۴۸۶ پیش از میلاد) نیز با پیگیری سیاست بازگرداندن همه افزارهای مقدس تاراج شده در بابل به مالکیت یهودیان (عزرا ۵-۳: ۶)، پشتیبانی فرمانروایی هخامنشیان از یهودیان را دنبال کرد. داریوش همچنین با دادن فرمانی در ۵۱۹-۵۱۸ پیش از میلاد، به یهودیان پروانه داد تا بازسازی پرستشگاه خود را در اورشلیم پایان برسانند (عزرا ۱۳: ۵-۱۷). اردشیر یکم (۴۶۴ پیش از میلاد) نیز سیاست کوروش را در پشتیبانی از یهودیان با یاری رساندن به آنها در بازسازی پرستشگاه اورشلیم پیگیری کرد. پرستشگاههای مصر

پسر کوروش، کمبوجیه (فرمانروایی ۵۲۳-۵۳۰ پیش از میلاد) در سال ۵۲۵ پیش از میلاد بر مصر چیره گشت. هرودوت ویژگی های دیوانگی، نابردباری و ناتوانی جنگی را به فرمانروایی کمبوجیه نسبت داده است (هرودوت، ۳، ۲۷-۲۸). ولی تاریخنگاری امروزی این برداشت ها را با نگرش بر اینکه هرودوت دانش خود را از منابع ستیزجویانه و پیش داورانه به دست آورده است، بزیر پرسش برده اند (بوربور / Borbor، ۲۰۰۸، برگه ۱۱۲). ولی کمبوجیه نیز مانند پدرش، آداب و رسوم مردم سرزمین هایی را که بر آنها چیره میشد ارج میگذاشت (یانگ / Young، ۱۹۹۳، برگه ۱۵۱). منابع ستیزجویانه برخی از گزارشها (برای نمونه کشتن گاو آپیس بدست کمبوجیه و ریشخند مصری ها) چه بسا از کاهنان مصری برگرفته شده باشند که با دگرگونی های کمبوجیه در ستیز با الیگارش و فرمانروایی گروه اندک کاهنان بر خیل مردم ناسازگار بوده اند (فرخ، ۲۰۰۷، برگه ۴۸).

ولی درست آن است که کمبوجیه خود را فرعون مصر از دودمان ۲۷ ام قلمداد کرد و در گرامیداشت و برگزاری آداب و رسوم مردم مصر (دینی و سکولار) کوشش نمود (فرای / Frye، ۱۹۸۴، برگه ۹۷. یانگ / Young، ۱۹۹۳، برگه های ۱۵۱-۱۵۲) و دولت بومی پیشین را تا اندازه بسزایی دست نخورده بجا گذاشت (اتکینسون، ۱۹۵۶، برگه های ۱۶۷-۱۷۰). در زمان فرمانروایی کمبوجیه، سرمایه هایی از خزانه پادشاهی هخامنش برای بازسازی پرستشگاه سایس هزینه گردید (گاردنر / Gardner، ۱۹۶۱، برگه ۳۶۶-۳۶۷). پشتیبانی از بازسازی پرستشگاههای مصر در زمان فرمانروایی داریوش بزرگ (۵۴۹-۴۸۶ پیش از میلاد) همچنان در جریان بود، و یکی از نمونه های مستند آن پشتیبانی های مالی برای بازسازی سراسر پرستشگاه آمون در هیبیس (در نزدیکی آبادی خارجه در مصر) میباشد (گایلز / Gyles، ۱۹۵۹، برگه ۷۰).

کوروش در منابع یونانی

ایونیان یونان در آسیای کوچک بدست کوروش در ۵۴۰



پیشروی کمبوجیه به آبادی خارجه، قیروانی و بارسا در همان بار نخست با پیروزی همراه گردید.

ستون سنگی یادبود زانث: واپسین سالهای امپراتوری هخامنشی در آناتولی

سیاست های سازنده هخامنشیان در برابر ادیان تنها در بابل، مصر و یا اسرائیل پایان نمیافت. آناتولی غربی بویژه برای هخامنشیان از ارزش بالایی برخوردار بود. بویژه لیکیه در ۴۸۰ پیش از میلاد چهل تا پنجاه کشتی (دیودورس ۱۱، ۳، ۷) برای تازش به یونان به خشایارشا واگذار کرد (هرودوت، ۷، ۹۲). در واپسین سالهای فرمانروایی هخامنشی، لیکیه از خود سالاری و استقلال بسزایی بهره می برد.

یک یافته تاریخی در دست است که گواه بر بردباری هخامنشیان در برابر آداب و رسوم بومیان آناتولی غربی تا چند دهه واپسین امپراتوری پارس میباشد، به ویژه در سرزمین مرزی یونان در اروپا. این یافته در سال ۱۹۷۳ بدست یک گروه باستان شناس فرانسوی که در راستای کرانه های لیکیه باستان در غرب آناتولی کاوش میکردند در نزدیکی زانث (پایتخت لیکیه باستان) در ویرانه های پرستشگاه لتون در ترکیه کنونی پیدا شد. این یافته در میان دانشگامیان به نام ستون سنگی یادبود سه زبانه از زانث (تکسیدور/Teixidor، ۱۹۷۸) و همچنین بنام لتون سه زبانه شناخته شده است. این ستون سنگی یک سازه چهار رویه است که بر هر روی آن نوشتاری به سه زبان مجزا (به زبان آرامی، لیکایی و یونانی) کنده کاری شده است. ستون سنگی یادبود زانث هم اکنون در موزه باستان شناسی فتحیه در ترکیه (آرایه ۳) جای دارد.

نسخه زبان آرامی (که کوتاهترین میباشد) دارای ۲۷ رده، نسخه یونان دارای ۳۵ رده و بیشترین شمار رده ها در نسخه لیکایی (۴۱ رده) میباشد (تکسیدور/Teixidor، ۱۹۷۸، برگه های ۱۸۱-۱۸۵). چشمگیر این است که این نوشتارهای سه زبانه ترجمه واژه به واژه و یکسانی از یکدیگر نیستند، و سنگنبشته در هر یک از زبان ها دارای نکته های ویژه ای است که در دیگری گنجانده نشده است. به بیان ساده، پیام بنیادین هر متن از آغاز یک دسته نوین در منطقه آگاهی میدهد. بویژه، ستون سنگی یادبود یک فرمان هخامنشی بشمار می رود که آغاز یک دسته نوین و محراب در لیکیه به افتخار پادشاهان افسانه های بومی کائونوس و آرکسیماس را نشان میدهد. نوشته های این ستون در هر یک از این زبان ها روشن میکند که دولت هخامنشی گرایش به پشتیبانی از مردم بومی (نا ایرانی ها) را داشته، به ویژه در پیوند با اشاراتی که به خدایان آیین نوین و همچنین نیازهای گردانندگان آن گردیده. برای نمونه به پیروان الهه لتو، نقش سرپرستی در زمینه آیین نامه های پیش نویس شده برای آیین نوین داده شده. ارجحزاری

سال پیش از میلاد به امپراتوری هخامنشی پیوسته بودند. همانگونه که لارسن (Laursen) اشاره میکند، فراهم سازی آرامش و دوستی در آناتولی غربی بدست کوروش از راه رویکرد نیکخواهانه وی در برابر دین و کشیشان یونانی انجام گردید (لارسن، ۱۹۹۹، برگه ۱۸). پس از درگذشت کوروش در ۵۳۰ پیش از میلاد، یونانیان قاره اروپایی و هخامنشیان در جنگهای بسیاری با هم درگیر نبرد شدند، به ویژه در ماراتن (۴۹۰ پیش از میلاد)، ترموپیل (۴۸۰ پیش از میلاد)، سالامیس (۴۸۰ پیش از میلاد) و پلاته (۴۷۹ پیش از میلاد). ولی با همه این جنگ ها، یونانیان دیدگاه نیک و مثبتی از کوروش در نوشتارهای خود بازتاب داده اند. هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ پیش از میلاد) چنین آشکار می کند: «در سراسر زمان پادشاهی کوروش، هیچ خراج یکسانی در کار نبود، ولی ملتها همواره هدایایی به پادشاه پیشکش میکردند... ایرانیان می گویند که داریوش بازاریاب، کمبوجیه استاد و کوروش پدر بود... کوروش مهربان بود و آنها را از همه گونه نیکی ها برخوردار میکرد» (هرودوت ۳ و ۸۹). گزنفون (۴۳۱-۳۵۵ پیش از میلاد) کوروش نامه (دانشنامه کوروش) را در هشت کتاب نوشت، که پس از آن دولتمردان روم مانند اسکپیوی آفریقایی (۲۳۶-۱۸۳ پیش از میلاد) و ژولیوس سزار (۱۰۰-۴۴ پیش از میلاد) از آن برای رایزنی بهره میبردند. شاپان یادآوری است که دورترها اندیشمندان روشن بین در اروپا مانند جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و همچنین پدران بنیانگذار آمریکا مانند پرزیدنت توماس جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۶) از کوروش نامه بدرستی آگاه بودند. اسکندر (۳۵۶-۳۲۳ پیش از میلاد)، شکست دهنده امپراتوری هخامنشی، کوروش را گرامی میداشت. او در آرامگاه کوروش در پاسارگاد ارجح وی را بجا آورد و دستور داد آرامگاه وی را بگونه آغارین آن بازسازی کنند (آریان، ۴۹، ۱-۱۱ و کوینت کورس، ۷، ۶۰۲۰). این بسیار چشمگیر است که منابع یونانی، که به بروشنی با دشمنان هخامنشی خود ناسازگار بودند، در باره کوروش دید شایسته ای را بدست میدهند (مانند منابع یاد شده در بابل و مصر) و روی هم سیاست های شناخته شده در استوانه کوروش را گواهی میدهند. دیگر بنمایه های یونانی-رومی و بویژه پلوتارک (سده ۴۶-۱۲۰ م) نیز از اردشیر یکم (فرمانروایی ۴۶۴ پیش از میلاد) به بزرگی یاد کرده وی را «... روحی مهربان و بزرگواری...» قلمداد میکند.

[۱] نبرد پایانی در پلوزیوم در ۵۲۵ سال پیش از میلاد انجام شد. هرودوت در باره این نبرد میگوید «پس از انجام یک نبرد با سرسختی بسیار... مصری ها دست به فرار زدند» (هرودوت، ۳، ۱۱). در پی آن مصری ها به ممفیس پسروی کردند که آن نیز بدست کمبوجیه افتاد. نخستین تازش به آمون (آبادی سیوا) شاید در پس تندباد شن شکست خورده باشد، ولی



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

شرکت کتاب نخستین شرکت انتشاراتی که در تقویم‌های خود روز ۲۹ اکتبر را به عنوان "روز کوروش بزرگ" درج نموده است

1387	1429	5768	2008
فروردین	ربیع الاول	ادار ۲	March

یادآوری ضروری

- ۱- شرکت کتاب نخستین موسسه‌ی انتشاراتی است که ضمن مشخص کردن روزهای ملی ایران و روزهای مهم همه‌ی ادیان مورد باور ایرانیان در سراسر جهان، تعطیلات غیرملی و غیرایرانی را با عنوان «تعطیل رسمی» از سال ۱۹۸۱ به بعد در صفحات این تقویم مشخص کرده است.
- ۲- مدیریت این شرکت برای همه اقوام ایرانی و دارندگان همه باورها و اعتقادات مذهبی و قومی ایرانیان احترام قائل است و پیام جهانی کوروش بزرگ، «مدارا و تساهل»، تعیین‌کننده‌ی اصلی خط مشی شرکت کتاب در زمینه‌های فرهنگی و اطلاعاتی به شمار می‌آید.

1387	1429	5769	2008
آبان	شوال	تیشری	October
دوشنبه ۶	۲۷	۲۸	Mon. 27

چهارشنبه ۸ ۲۹ ۳۰ ۲۹
 روز کوروش بزرگ
 Cyrus the Great Day

تقویم

هجری خورشیدی	۱۳۸۷
ایرانی خورشیدی	۲۵۶۷
میلادی	۲۰۰۸-۲۰۰۹
هجری قمری	۱۴۲۹-۱۴۳۰
عبری	۵۷۶۸-۵۷۶۹

شرکت کتاب

مرکز اطلاعات ایرانیان
 (818) 9.08.08.08 www.08Global.net
 کتابفروشی
 (310) 477-7477 www.ketab.com
 E-mail: ketab1@ketab.com
 www.IranianNewYear.com

به شور مذهبی شهروندان بومی آشکار است، همانگونه که در نسخه لیکیبایی ستون سنگی دیده می‌شود: «... شهروندان و مردم وابسته... محرابی برای خداوند کانتوس... پیشکش کرده اند... (رده های ۵-۹) ... هر آنچه ساخته شده... از ان (?) خداوند کانتوس خواهد بود... (رده های ۱۶-۱۸) ... هر کس چیزی را جابجا کند (نابود؟ دگرگون؟) به این خدایان پاسخگو خواهد بود... (رده های ۳۶-۴۰)» [۱] ستون سنگی یادبود زانت نمایانگر ارجگزاری واپسین فرمانروایان هخامنشی بر کانتوس خدای شهروندان بومی (غرب آناتولی) است، و این یک یادآوری است از بیانیه استوانه کوروش بزرگ در ارجگزاری بر خدای مردوک در بابل (قندهاری، ۲۰۱۳، برگه ۷).

شایان یادآوری است که به الهه یونانی آفرودیت نیز در ستون سنگی یادبود اشاره شده (پادریتا در فرم لیکیبایی) (برایس، ۱۹۸۳، برگه ۹). در واپسین روزهای هخامنشیان، رخنه یونانیان یا هلنیزه شدن لیکیه شتاب گرفت، ولی این فرایند با همه جنگ های هخامنشیان با یونان در گذشته، با ستیز و ایستادگی آنها روبرو نشد. نیکخواهی هخامنشیان در برابر خدایان یونانی در غرب آناتولی در آزمون زمان استوار ماند و جنگ های یونان و ایران در پیگیری سیاست های بنیادین کوروش گسستگی برنیا نگیخت. در این راستا، ستون سنگی یادبود زانت همانندی بسیاری با استوانه کوروش دارد که در آن ارجگزاری و پشتیبانی هخامنشیان از آیین های مردم بومی (لیکیبایی و یونانی) و نیازهای زندگی آنها (برایس/Bryce، ۱۹۷۸؛ متزگر/ Metzger، ۱۹۷۹، تیکسیدور/ Teixidor، ۱۹۷۸) به نگارش در آمده است. نامگزاری «ساتراپ لیکیه» که در ستون سنگی یادبود زانت بدان اشاره شده همچنین نکته چشمگیری است، بویژه با نگرش بر تواناییهای این مقام در واپسین روزهای دولت هخامنشی.

تنها پرسش بجا مانده، زمان این ستون سنگی یادبود است. بسیار مهم است که بدانیم تاریخ این بیانیه به سال ۳۵۸ پیش از میلاد، تنها به دو دهه پیش از تازش اسکندر بر میگردد. بادیان (Badian) پیشنهاد میکند که «اردشیر» در این جستار همان اخوس (اردشیر سوم) نمیشد، بلکه ارشک (اردشیر چهارم ۳۳۸-۳۳۶ پیش از میلاد) میباشد (بادیان ۱۹۷۷، برگه ۴۰-۵۰). این روند زمانی، ستون سنگی یادبود را وابسته به چند سال پیش از تازش اسکندر نشان می‌دهد.



منشور کوروش بزرگ و خاورمیانه ی به آتش کشیده شده در آستانه ی روز کوروش بزرگ، و روز صدور منشور حقوق بشر او (۲۹ اکتبر، ۷ آبان)

از: شکوه میرزادگی
۱۷ اکتبر ۲۰۱۴

برگرفته از سازمان بنیاد میراث پاسارگاد

انگیز از بی خردی، توحش، کشتار، شکنجه، اعدام و ویرانی در خاورمیانه هستند. و در چنین شرایطی است که کلمات مک گرگور معنا و اهمیت بیشتری پیدا کرده اند؛ چرا که این سخنان نه از آن من و یا دیگرانی است که عاشق ایران و فرهنگ زمینی و خردمداران هستند، نه سخن باستان‌نگرایانی که اعتقاد بازگشت به ایران کهن را دارند، نه سخن کسانی که کوروش را فقط به دلیل این که اولین امپراتور ایران بوده دوست دارند، و نه سخن ناسیونالیست‌های تند روی افراطی است که کل بد و خوب وطن مان را قابل تحسین می دانند. این سخن مردی غیرایرانی با مذهب و فرهنگی متفاوت است، مردی که تاریخ جهان را خوب می شناسد و به دلیل حرفه اش هر روزه با مهم ترین نشانه ها و یادگارها و گفته های مردان و زنان بزرگ جهان سر و کار دارد. این مرد، با همه ی دانش و اطلاعات مستندی که دارد، در منشور کوروش بزرگ ارزش هایی انسانی و امروزی را می بیند که البته بسیاری از تاریخ نگاران و باستان شناسان سرشناس گذشته و حال جهان نیز دیده اند. سخن او پیرامون استوانه ی کوچک گلینی است که هر چه بیشتر از زمان کشف آن می گذرد بر اهمیت اش تاکید بیشتری می شود. و این در حالی است که حکومت مسلط بر ایران نه تنها در شناساندن (واقعی و درست) این سند هیچ اقدامی نمی کند بلکه، علاوه بر سانسور گسترده در مورد کوروش بزرگ و ممنوع کردن مردمان برای رفتن به پاسارگاد، همزمان با روز کوروش یا لحظه ی تحویل سال نو، چندین مرکز به اصطلاح و بظاهر «تحقیقاتی» تدارک دیده که کارشان فقط تاریخ زدایی و نابود کردن اطلاعات راستین مربوط به ایران قبل از اسلام، بدگویی از بزرگان و نام آوران غیر مذهبی کل تاریخ ایران، و حذف یا نادیده گرفتن بخش هایی عمده از

مدتی پس از سفر منشور به ایران و پیش از آنکه در بهار ۲۰۱۳ منشور کوروش بزرگ را برای نمایشی چند ماهه به آمریکا بیاورند، آقای نیل مک گرگور رییس موزه ی بریتانیا در سلسله سخنرانی های «اد» گفتار جالبی را در مورد اهمیت این منشور ارائه کرد (۱). او در این سخنرانی از منشور به عنوان «یکی از بزرگ ترین اعلامیه های آرمانی انسان در تاریخ» نام برد، و ضمن این که به تأثیر آن در تدوین قانون اساسی آمریکا اشاره کرد و آزادی هایی را که در آن منشور مطرح شده به مراتب بیشتر از ماگناکارتا (۲) دانست گفت که «این منشور می تواند اکنون نیز معناهای بسیاری هم برای ایران و هم برای منطقه داشته باشد». او همچنین افزود: «همانطور که می دانید در حال حاضر بحث های مختلفی در مورد خاورمیانه جریان دارد، اما من فکر می کنم که قوی ترین و مؤثرین صدا در میانه ی همه ی این بحث ها صدای استوانه ی خاموش کوروش بزرگ است.»

نیل مک گرگور، در آن روز، پس از برشمردن نقش های مختلفی که این منشور در طول تاریخ بازی کرده سخنان اش را با این پرسش به پایان برد که: «به نظر شما سرگذشت بعدی این استوانه چه خواهد بود؟ چرا که این شیئی مسلما در سرگذشت های متعدد دیگری در مورد خاورمیانه نقش خواهد داشت. به راستی، با اندیشیدن به آنچه در این استوانه گفته و بیان شده، شما دوست دارید شاهد کدام داستان در مورد خاورمیانه و جهان باشید؟ حق همه ی مردم برای همزیستی در یک کشور؟ با آزادی مذهب در خاورمیانه ای که مذاهب تجزیه اش نکنند؟» توجه کنیم که در زمان بیان این سخنان، هنوز از داعش و «حکومت اسلامی» هراس انگیزش خبری نبود اما همان هنگام هم کاملا روشن بود که خاورمیانه به سویی به شدت نگران کننده رهسپار است.

این روزها، در آستانه ی ۷ آبان (۲۹ اکتبر)، که روز جهانی کوروش بزرگ، و روز صدور منشور اوست، مردم جهان شاهد اوج گرفتن خبرهای تکان دهنده و تصاویر صحنه هایی هراس



جنگ بین توحش و تمدن

با اندکی مقایسه می توان دید که آنچه اکنون در خاورمیانه، چه در کشورهای به ظاهر در صلح اش و چه در کشورهای جنگ زده اش، می گذرد چه شباهت حیرت انگیزی دارد با اعمال و کردارهای رهبران انسان ستیز حکومت های استبدادی و یا جنگ هایی که مهاجمین و اشغالگران کشورهای مختلف آن روزگار برای تحمیل یا گسترش قدرت یا مذهب خود، و یا چپاول مال و ثروت دیگران بی هیچ حسی انسانی و متمدنانه (حتی در مقیاس آن روز جهان) بر مردمان تحمیل می کردند، می آمدند و سر راهشان همه چیز را نابود می ساختند و در برابرشان مردمان متمدن و پیشرفته ای که توحش را نیاموخته بودند، به ناچار یا تسلیم می شدند و یا می مردند. داعش و داعشیان اکنون و دیگر باره این اصل را به اثبات می رسانند که مردم متمدن در هر زمانه ای نمی توانند اعمالی را انجام دهند که افراد وحشی به راحتی انجام می دهند و، در نتیجه، اگر غافلگیر شوند امکان باخت شان بیشتر است. حتی در جنگ و دعواهای بین دو فرد معمولی نیز آن که وحشیانه و بی منطق حمله می کند، لااقل در کوتاه مدت، زودتر از حریف مورد تهاجم قرار گرفته ای که برخوردی انسانی، منطقی و سالم دارد او را مغلوب یا حداقل وادار به عقب نشینی می کند. اما، در همین راستا، اصل دیگری نیز ثابت شده است: در نهایت همیشه تمدن بر توحش، نیکی بر بدی، و دانش بر جهل پیروز می شود که اگر این چنین نبود بشر نمی توانست به جایگاه کنونی اش برسد و همچنان در بربریت اولیه زندگی می کرد.

چرا منشور کوروش در روزگار ما نیز مهم است

برگردم به سخن مک گرگور، و این که چرا او معتقد است منشور کوروش همچنان می تواند نقش های تازه ای در خاورمیانه داشته باشد؛ و چرا او با چنین پرسشی از مخاطبین خود می خواهد بر نقش منشور در «حق همه ی مردم برای همزیستی در یک کشور»؟ و «آزادی مذهب در خاورمیانه ای که مذاهب تجزیه اش نکنند؟» تاکید می کند؟

بنظر من، او با این حرف می خواهد بگوید که هیچ سند و مدرک و کتاب و منشوری در خاورمیانه نیست که به اندازه ی منشور کوروش بزرگ انسانمدار و منطبق با حقوق بشر، و مهم تر این که مناسب برای امروز و اکنون ایران و خاورمیانه باشد. این درست آن نکته ای است که بیشتر ما ایرانی ها به آن توجه نداریم. اما علت این غفلت را باید در بی توجهی و بی مهری مردمان آگاه از سویی و تبلیغات منفی وابستگان پنهان و آشکار جمهوری اسلامی به ویژه اسلامیت های سیاسی، و

فرهنگ و مذاهب مختلف غیر شیعی ما است. به نظر من، علاوه بر توجه جهان پیشرفته به حقوق بشر در قرن بیستم، و نگارش و تصویب اعلامیه جهان شمول حقوق بشر، و نیز توجه روز افزون به این اعلامیه در همین سیزده چهارده ساله ی آغازین قرن بیست و یکم، یکی از دلایل مهم توجه به منشور و مطالبی که ۲۵۴۴ سال قبل بر آن حک شده بروز اتفاقاتی است که طی سی - چهل سال گذشته به نام مذهب خاورمیانه را تکان داده و این منطقه را بیش از هر زمانی در تاریخ خود در دریایی از آتش و خون شناور کرده است. در واقع، خاورمیانه اکنون درست به سان همان منطقه ای شده است که روزگاری مردی خردمند و متفاوت با زمانه اش به نام کوروش با فرامینی انسانمدارانه به نجات مردمان آن برخاست؛ درست همان منطقه ای که آتش استبداد، جهل، خشونت، بردگی، بیگاری و شدیدترین تبعیض های مذهبی مردمان به ستوه آمده اش را واداشت تا برای رهایی خود از کوروش بزرگ کمک بخواهند. این منطقه اکنون نیز در آتش می سوزد؛ آتشی که همیشه هایش، چون آن روزگاران، از جهل و خشونت و تعصب های مذهبی و قومی فراهم آمده است. اکنون، پس از نزدیک به ۲۶ قرن، ما مردمان قرن بیست و یکم به روشنی می بینیم که، از یک سو، میلیون ها انسان خاموش و هراس زده و رنج دیده در زادگاه کوروش بزرگ و برخی سرزمین های دیگر منطقه به دلیل حکومت هایی دیکتاتور، مستبد و یا تک مذهب گرفتار تبعیض های جنسیتی، فرهنگی، و مذهبی هستند و صدها تن از مردمان سرفراز و آزاده شان به خاطر پافشاری بر عقیده و مذهب و فرهنگ خود در زندان ها شکنجه و اعدام می شوند، و از سویی دیگر، میلیون ها انسان به خاطر ظهور جاهلانی متعصب و خشن با نام هایی چون «طالبان» و «بوکو حرام» و «حکومت اسلامی»، که قصد تحمیل و توسعه ی مذهب و عقیده و مرام خویش را کرده اند، وحشیانه، مورد تجاوز، شکنجه و مرگ قرار گرفته و یا آواره کوه و بیابان شده اند. آن ها که تاریخ را به دقت خوانده اند می توانند که کاملاً تکرار فجایی از دوران باستان و قرون وسطا را در خاورمیانه ی وحشت زده ی امروز ببینند؛ فجایی که هیچ شباهتی حتی با جنگ های اول و دوم جهانی ندارند که، با همه ی زشتی و سهمگینی شان، حداقل (و ظاهراً) اصولی را رعایت می کردند که در قوانین بین المللی مدون شده بود. حتی جنایتکاری چون هیتلر جرأت نداشت که کوره های آدم سوزی اش را بر ملا کند، یا درباره ی شان آن گونه سخن گوید که رهبران شورشی و افسار گسیخته ی «دولت اسلامی عراق و شام» و یا رهبران برخی از حکومت های امروز در خاورمیانه.



این نوع نیروهای برانگیزنده کارساز هستند؛ به طور مثال: در قوانین آمریکای امروز دیگر کمترین اثری از برده داری نیست اما بچه های امریکائی هنوز در مدارس خود با آبراهام لینکن و کاری که او برای لغو برده داری کرد آشنا می شوند؛ هنوز وقتی حرکتی نژادپرستانه در جایی از آمریکا دیده شود سخن از آبراهام لینکن و گفته های او در رسانه ها به گوش می رسد، هنوز رؤسای جمهور امریکا در سخنرانی هاشان از لینکن می گویند، هنوز بیشترین بزرگداشت ها و گرامیداشت ها برای اوست، هنوز نام او در بیش از ۱۹ ایالت در آمریکا بر شهرها گذاشته شده، موزه ها، خیابان ها، مدارس، اسکناس ها و غیره نام او را بر خود دارند، و در هر شهری مجسمه ها و یا عکس های او را می توان دید. و در این میان کسی نمی گوید که چه خبر است؟ چرا این همه از کسی که ۱۵۰ سال پیش رییس جمهور بوده و کاری کرده سخن می گویند؟ یا مگر مفاد اعلامیه حقوق بشر از حرف های او مهم تر و تازه تر نیست که یاد او را رها نمی کنید؟

چرا؟ زیرا نام آبراهام لینکن و گرامیداشت او نیروی برانگیزنده ای است برای نگاهداشت تفکر مبارزه با نژاد پرستی در آمریکا. ضرورت گرامیداشت کوروش بزرگ و روز صدور منشور حقوق بشر او

من فکر می کنم که کوروش و منشور او می توانند همان نیروی برانگیزنده ی ملی ما باشند و کمک کنند که جامعه ی ما، و جوانان محروم از آموزش دانش روز جهانی، مفهوم دموکراسی، مفهوم جدایی مذهب از حکومت، مفهوم حقوق بشر، و مفهوم رفع تبعیض را به مرور هضم و درک کنند. لزومی ندارد که بیهوده او را به عرش ببریم و از او خدا و پیامبر و امامی بسازیم تا بعداً هراس زده از او سر بخوریم. نه! خوشبختانه کوروش انسانی است عادی و زمینی. امپراتوری همچون برخی از رهبران و پادشاهان عدالت جوی در اوج قدرت و پیروزی. اما از آن هنگام که «آشتی خواهانه به بابل اندر شد، سربازان بسیار او دوستانه در بابل گام برداشتند، و او نگذاشت کسی در تمامی سرزمین های سومر و اکد ترساننده شود. او مردمان ستمدیده را از درماندگی رهانید، آوارگان را به خانه های خود بازگرداند، بردگان را از بیگاری نجات داد، و فرمان داد که هر کسی برای انتخاب مذهب و محل سکونت خود آزاد باشد...» (۳) توانست چنان نام و کلام خود را بر تاریخ حک کند که اکنون، پس از نزدیک به ۲۶ قرن، همچنان از او می گوئیم و می گویند؛ و حاصل کلامش را «یکی از بزرگ ترین اعلامیه های آرمانی انسان در تاریخ» می دانند؛ و در آن معناهایی می یابند که می تواند نه تنها ایران که خاورمیانه ی به خون و آتش کشیده شده را نجات دهد.

ضدیت آن ها با فرهنگ ایرانی، از سویی دیگر دانست. در این میان البته افرادی هم هستند که ظاهراً به درستی می گویند چرا ما باید برای نجات از بیداد و دیکتاتوری اکنون مان به گذشته ها متوسل شویم؟ اما آنها متوجه نیستند که توجه به سخنان یا اعمال کوروش بزرگ، یا هر سخن و عمل خردمندانه و انسانمدارانه ای که بزرگان و رهبران و شاهان در گذشته ایران و جهان داشته اند، به معنای بازگشت به گذشته یا باستانگرایی نیست، بلکه بهره بردنی هوشیارانه و بدون تعصب از تجربه های انسان در سراسر تاریخ است. مثل استفاده از نسخه ای برای مداوای دردی فیزیکی یا روانی است که سالیانی پیش نوشته شده و اکنون نیز عاملیت دارد و می تواند تأثیرگذار باشد.

انسان عاقل وقتی بیمار است، وقتی دردی دارد به دنبال نسخه ای برای مداوا می گردد. بسیاری از این نسخه ها متعلق به سال ها قبل یا حتی قرن ها قبل هستند و به مرور، در بستر آزمایش و خطاهای بسیار، کامل تر شده، یا خواهند شد.

بیماری های اجتماعی، همچون استبداد، خشونت، جنگ و تبعیض نیز نسخه هایی دارند که برخی شان متعلق به دوران های دیگری هستند. به ویژه که ما هنوز گرفتار همان نوع استبداد و دیکتاتوری هستیم که در دوران های باستانی و قرون وسطا گرفتارش بودیم. دلیل استمرار و پایداری این بیماری ها آن است که هیچوقت نتوانسته ایم یا نگذاشته اند که بتوانیم برایشان درمانی قطعی پیدا کنیم. یا شاید اصلاً فرصت آن نبوده که به ریشه هاشان فکر کنیم.

اکنون، آنچه که در خاورمیانه و در سرزمین خودمان می گذرد به روشنی به ما چنین می گویند که برای درمان دیکتاتور زدگی و فقر و خشونت و جنگ و بدبختی برای ما دو علاج بیشتر وجود ندارد: یکی «آزادی مذاهب و عدم دخالت شان در اداره ی حکومت» و دیگری «پذیرش حق همه ی مردم برای همزیستی در یک کشور». درست است که اکنون چنین نسخه ای فقط از منشور کوروش قابل استخراج نیست و جهان پیشرفته صاحب قوانین مترقی زیادی شده که فرامین کوروش را کامل تر در اختیار مردمان می گذارند اما ما، در جامعه ی تاریخی خود به یک نیروی برانگیزنده ملی هم نیاز داریم؛ نیرویی که بتواند به طور مرتب به ما یادآوری کند که چه چیزهایی را نداریم که باید داشته باشیم.

فکرش را بکنید: وقتی ما، نزدیک به ۲۶ قرن پیش، می توانستیم که به ضرورت توجه به حقوق بشر حتی برای ملت های دیگر بیاندیشیم و به آن ها عمل کنیم، چرا اکنون نتوانیم؟ این نیروی برانگیزنده وسیله ای برآمده از فرهنگ خود ما است و به مدد آن می توانیم این نوع مفاهیم حقوق بشری را بهتر ببینیم. در کشورهای پیشرفته و موفق دنیا



از منشور کوروش بزرگ در سال ۵۳۹ پیش از میلاد تا اعلامیه ی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸

برگرفته از سازمان بنیاد میراث پاسارگاد

مردمان وملت ها «اعلام می کند . در نخستین ماده که در واقع کلید ، شالوده و ساقه ی اصلی اعلامیه است «تمام افراد بشر آزاد زاده می شوند «در نتیجه» از لحاظ حیثیت و حقوق برابرند «این ویژگی ها بر آیند این است که همگی افراد بشر «دارای خرد و وجدان» هستند .

با این حساب « هر فردی حق زندگی ، آزادی و امنیت شخصی دارد «ماده ۳»، پس هرگز « نباید هیچ کس را در بردگی یا بندگی نگاه داشت «ماده ۴»

و در ماده ۲ : هر کس میتواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده و سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادیهای ذکر شده در این اعلامیه بهره مند گردد .

وظیفه فرد را نیز در ماده ی ۲۹ اصل يك مشخص ساخته است « هر فردی فقط در برابر آن جامعه ای وظایفی بر عهده دارد که رشد آزادانه همه جانبه ی او را ممکن می سازد » ماده سی یا ماده پایانی برای جلوگیری از هرگونه تفسیری که آزادی های مندرج در اعلامیه را از میان ببرد آورده شده است

«هیچیک از مقررات اعلامیه حاضر نباید چنان تفسیر شود که برای هیچ دولت، جمعیت یا فردی متضمن حقی باشد که به موجب آن برای از بین بردن حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه فعالیتی انجام دهد یا به عملی دست بزند .» در اینجا نیازی نیست که از منشور حقوق شهروندی یا منشور کبیر (۱۶۸۹ م) انگلیس اعلامیه استقلال امریکا (۴ جولای ۱۷۷۶ م) اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۲۶ اگوست ۱۷۸۹ که تدریجا حقوقی که در اعلامیه پیش بینی شده بود وارد حقوق موضوعه شدند) به عنوان پیش در آمدهای اعلامیه ی حقوق بشر یاد شود .

اما اگر با بینای ی و دانای ی به وجدان تاریخ گوش فرا دهیم از دور دست تاریخ صدایی به گوش می رسد که به واسطه ی ویژگیش ماندگار گشته است آیا این نخستین اعلامیه ی حقوق بشر در راستای تاریخ زیست بشر نیست که در سال ۵۳۹ پیش از میلاد در بابل صادر شده است :

منم کوروش، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه ی جهان . پسر کمبوجیه، شاه بزرگ ... نوه ی کورش، شاه بزرگ ... نبیره ی چیش پیش، شاه بزرگ ...

آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه ی مردم گام های مرا با شادمانی پذیرفتند . در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهر یاری نشستم، مردوک خدای بزرگ دل های



دکتر تورج پارسی

دهم دسامبر برابر با نوزدهم آذر یعنی یازده روز مانده به جشن یلدا، زاد روز میترا یا مهر که ایزد پیمان و دوستی، جشن نور و شادی، پیروزی نور بر تیرگی است . دهم دسامبر سالروز اعلامیه ی جهانی حقوق بشر است . اعلامیه ای که نشانواره ی خرد پویا و وجدان آگاه بشریت است ، رخت بلند بالای قامت انسانی بدون در نظر گرفتن رنگ، دین، عقیده ی سیاسی، جنسیت و .. که از ویژگی بسیار چشمگیرش محتوای غیر دینی آنست . اعلامیه ای که انسان خود را در آن معنا کرده است .

مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از خاموش شدن آتش بی امان جنگ دوم (۴۵-۱۹۳۹ م) که ۲۷ میلیون زخمی، ۵۵ میلیون کشته، نابودی کشورها و شهرها و ۱/۵ تریلیون دلار خسارت، مالی به بار آورد ، در روز دهم دسامبر ۱۹۴۸ برابر با ۱۹ آذر ۱۳۲۷ خورشیدی اعلامیه ی حقوق بشر را تصویب کرد . شایان توجه است که بر پایه ی اطلاعاتی که از حدود سال ۱۹۴۱ میلادی یعنی يك سال پس از آغاز جنگ ، در مورد قلمرو جنایات نازی ها به خارج درز کرد، فکر بنیان و کارای ی سازمان ها و تعهدات بین المللی برای حفظ صلح جهانی جان گرفت (منشور اتلانتیک در اگوست ۱۹۴۱، اعلامیه ملل متحد در ژانویه ۱۹۴۲ و پیشنهادات دامبارتون اوکس برای تاسیس سازمان ملل متحد در سپتامبر و اکتبر ۱۹۴۴) و منجر به تصویب اعلامیه ی حقوق بشر گردید .

این اعلامیه که از يك مقدمه و سی ماده شکل گرفته است . در مقدمه اش تکیه « بر شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری » دارد و تاکید می کند که «حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان اساس آزادی ، عدالت و صلح در جهان است «در این اعلامیه انگشت بر علی که «اقدامات وحشیانه اش «می نامد می گذارد که باعث «آشفته گی وجدان بشری» می شوند . مجمع عمومی این اعلامیه را «آرمان مشترك تمام



پاك مردم بابل را متوجه من كرد... زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم.

ارتش بزرگ من به آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید.

وضع داخلی بابل و جایگاه های مقدسش قلب مرا تکان داد... من برای صلح کوشیدم. من برده داری را برانداختم، به بدبختی های آنان پایان بخشیدم.

فرمان دادم که همه ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند.

مردوك خدای بزرگ از كردار من خشنود شد... او برکت و مهربانیاش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم...

من همه ی شهرهایی را که ویران شده بود از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاههایی را که بسته شده بود، بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه ها را به جاهای خود بازگرداندم.

همه ی مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند، به جایگاه های خود برگرداندم و خانه های ویران آنان را آباد کردم.

همچنین پیکره خدایان سومر و اکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوك خدای بزرگ و به شادی و خرمی به نیایشگاه های خودشان بازگرداندم، باشد که دل ها شاد گردد.

بشود که خدایانی که آنان را به جایگاه های مقدس نخستین شان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند...

من برای همه ی مردم، جامعه ی آرام آماده ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم هدیه کردم.

در این فرمان (۵۳۹ پیش از میلاد) انسان و اعتبارش معنا شده و از همین دیدگاه، فرمان قدرت اجرایی یافته است، در اعلامیه استقلال امریکا (۱۷۷۶م) آمده است که « ما این حقایق را از بدیهیات می دانیم که همگی مردم مساوی آفریده شده اند » پرسش این است که در عصر باستان هم تساوی انسان ها از بدیهیات بود؟ آن زمان که بخت النصر و آشوربانیپال از اینکه هستی را به نیستی بکشانند سرمست می شدند. کافی است گوش تیز کنیم تا فریاد زنان، کودکان

، پیران، جوانان، درختان، حیوانات و حتا خاك و آب شوش و... به گوش برسد، واما كوروش وارد بابل می شود : ارتش بزرگ من به آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید... من برای صلح کوشیدم. من برده داری را برانداختم، به بدبختی های آنان پایان بخشیدم.

Lord Acton تا ریخ شناس انگلیسی (۱۹۰۲ _ ۱۸۳۴) درباره ی اعلامیه ی حقوق بشر و حقوق شهروندی مصوب انقلاب فرانسه گفته بود: «این دو برگ کاغذ، از تمام کتابخانه ها و کل ارتش ناپلئون سنگین تر است». آیا واژگان كوروش، آیا سرود نو آیین شهریار روشنایی را، کسی که « عزت و آزادی را به خواب و خانه ی مردمان آورد» با کدام معیار باید سنجید؟

«این کتیبه را به نوترین خط خداوند نوشته ام، نوشته ام تا قانون بر قبیله ی آدمی فرمان براند.

« علی صالحی کتاب شعر منم كوروش شهریار روشنایی ها، آیا آرامگاه این بیدار خفته در خاك پاسارگاد که در ژرفای نيك اندیشی بر بام بلند آبروی انسان ایستاد و بردگی و خفت را برانداخت.

«شعر كوروش صدای جاری زمان، تورج پارسی» نباید زیارتگاه قبیله ی آدمی باشد که هر ساله به دیدارش بیایند، دریغا دریغا، که ما قبیله ی آدمی که او « عزت و آزادی را به خواب و خانه مان آورد.»

اینك گرفتار این دغدغه ایم، دغدغه ی آب و سد، آب که آبادانی است و در فرهنگ مان معتبرست قد به تخریب آرامگاه شهریار روشنایی علم کرده است. آنان که آب را به تخریب وادارند باید بدانند که: راستی بر دروغ چیره خواهد شد.

از راه دور در برابر پاسارگاد آرامگاه كوروش هخامنشی فرزند ماندانا و کمبوجیه، آنکه خواست قانون بر قبیله ی آدمی فرمان براند، کلا از سر برداشته و به فروهرش درود می فرستیم و درود می فرستیم به همه ی انانی که با وجدان بیدار در روز دهم دسامبر ۱۹۴۸ پای اعلامیه حقوق بشر را امضا کردند.

Cyrus the Great Cylinder Babylon, 539 BC

The First declaration of Human Right



پرشی به اندازه‌ی انسانیت، «منشور حقوق بشر کورش»

برگرفته از سازمان بنیاد میراث پاسارگاد



گلاویز معتمدی

پراکنده‌هایی از فرهنگ درخشان ایران برنامه‌ی پیشواز از منشور حقوق بشر و بزرگداشت کوروش کبیر به وسیله‌ی فدراسیون یهودیان ایران که با شرکت بیش از ۱۸۰۰ نفر از عاشقان فرهنگ ایران برگزار شد.

هیأت مدیره فدراسیون یهودیان ایران دعوت به عمل آورده بودند از افراد مختلف با هر باور دینی و عقیده‌ی سیاسی و با گشاده‌دستی افتخار برگزاری یک برنامه‌ی فوق‌العاده استثنایی را با همه شریک شدند که این محبت شامل حال من هم شد که بسیار بسیار سپاسگزارم.

برنامه با شعری از منوچهر کهن و صدای استثنایی فریدون فرحاندوز آغاز گردید: (متن کامل این شعر در همین شماره منتشر شده است.)

کوروش ای شاه شهان دیگر آسوده خواب، وقت آسودن نیست

این جهان، جهل و جنون است همه
کشورت غرقه به خون است همه
... کوروش ای شاه شهان

شاه ایران و جهان

مرد آزاده‌ای اعصار و قرون

سر زخوابت بردار

همه گردان، ویلان ایران

همه را باز بخوان و بگستر علم داد به پهنای جهان
و به فریاد بگو

همه انسان هستیم

همه یکسان هستیم

و به فریاد تو هر ایرانی همه فریاد کنند

چو ایران نباشد تن من مباد «ز ایرانیان» در سرای جهان
زنده یک تن مباد

عبارت طاغوت دو هزار و پانصد ساله که ورد زبان همگی است یعنی دو هزار و پانصد سال اجداد ما احمق بودند و توسری می‌خوردند و عقل‌شان نرسید؟ که بساط سلطنت را برچینند و این ماییم که به حماقت و بی‌همتی دوهزار و پانصد ساله‌ی آنان خاتمه داده‌ایم؟ چرا بر سر شاخ نشسته‌ایم و بُن می‌بریم؟ با چه جرات و به چه نیتی تیشه به ریشه‌ی گذشته ما می‌زنند و خط بطلان می‌کشند بر آنچه که ما داریم و بسیاری از نو دولتان جهان ندارند، امتیاز و حرمتی که جهانیان بین ما و ملت‌های دیگر اسلامی قائل بودند منحصر به عظمت فرهنگیمان بود و به فیض تاریخ خیره‌کننده‌ای که داریم ملت ایران بر فساد و جور طغیان کرده است یا به کین‌نژاد و ملیت و فرهنگ خویش کمر بسته است؟ چه اصراری است که ما را از گذشته‌ی تاریخی‌مان جداکنند؟

ایران، ایران است و ایرانی هم همیشه ایرانی خواهد ماند، این مقدمه را از مقاله‌ی مشت‌ی غلوم لعنتی آوردم تا به این نکته برسم که درست است که آقای سعیدی سیرجانی مسلمانی صافی عقیدتی بود اما قبل از هر چیز ایرانی بود با احساس افتخار بسیار به گذشته درخشان ایران مختصری عشق به ایران باید ما را وادار به واقعیت‌گرایی و واقعیت اینکه ایران برابر با نوشته‌های دانشمندان بزرگ جهان سازنده‌ی بخش مهمی از تاریخ و گهواره‌ی تمدن بوده و فرهنگی پر بار دارد.

حقوق بشر و صلح و دوستی و برابری از این سرزمین آغاز شده است و اما با قاطعیت باید گفت که ملت‌ها زمانی نابود می‌شوند که حافظه‌شان را از آنها می‌زدند، کتابهای‌شان را تغییر می‌دهند و تاریخ را تباه می‌کنند بعد دیگرانی می‌آیند کتاب‌ها را جور دیگری می‌نویسند و تاریخ را جعل می‌کنند، کاری که بعضی از روی نادانی و عده‌ای با هدف از بین بردن فرهنگ ایران و در لباس دشمنی با محمدرضا شاه انجام می‌دهند. چه با رژیم محمدرضا شاه موافق باشیم چه مخالف، نه دستاوردهای زمان پهلوی را می‌توانیم انکار کنیم و نه در دشمنی با رژیم گذشته می‌توانیم تاریخ ۳۰۰۰ ساله‌ی سلطنت در ایران و نه تمدن هفت هزار و پانصد ساله ایران را از صفحات و از ذهن تاریخی جهان پاک کنیم.



بیش از اینها با گذشته، تمدن و فرهنگ خود مهربان باشیم زیرا که بسیار با ارزش‌تر از آن است که می‌پنداریم.

همه یکدلانند و یزدان‌شناس

به گیتی ندارند از کس هراس

مرا ارج ایران ببايد شناخت

آقای امینی سام به دستور حکیم ابوالقاسم فردوسی برای شناخت این ارج تاریخچه‌ای از شاهنشاهی بزرگ هخامنشی نوشته‌اند که هخامنش به معنی هخا دوست‌منش و اندیشه است یعنی یکی از باشکوه‌ترین یادگارهای تاریخ استوار ایران و جهان آقای امینی سام از تاریخ‌شناسان بزرگ نقل قول می‌کنند که در قرن نهم پیش از میلاد یعنی چیزی در حدود ۳۰۰۰ سال پیش که زندگی پارس‌ها دائماً از طرف آشورها مورد تهدید قرار می‌گرفت، آن‌ها حرکت تدریجی خود را از غرب دریایچه‌ی ارومیه آغاز کردند و پس از گذر از کوه‌های زاگرس در ناحیه‌ی پارس استقرار یافتند، پارس‌ها تحت رهبری مدبرانه‌ی هخامنش و پس از او چش‌پش اتحاد گسترده‌ای بین پارس و ایلام و مادها به وجود آورد. فرزند او آریارمن نخستین خط میخی پارسی را در لوحه‌ی زرین در قرن هفتم پیش از میلاد به وجود آورد.

کمبوجیه‌ی اول فرزند کوروش اول با شاهدخت ماندانا دختر آخرین پادشاه ماد پیمان زناشویی بست که کوروش بزرگ نتیجه‌ی این پیوند است. کوروش پس از اتحاد با مادها هگمتانه یعنی همدان امروزی را پایتخت خود قرار می‌دهد.

آبادی، شهرسازی، کانال‌کشی، سدبندی و کشاورزی فراهم آمد و چون ندای آزادی، برابری و احترام به افکار و عقاید در روش اداره‌ی هخامنشیان قرار داشت، ایران بزرگ از رودهای سیحون و جیحون تا دریای پارس و تا رود سند گسترش یافت.

این قدرت جدید به رهبری کوروش مورد توجه مردم آن دوران قرار گرفت و مردم بابل برای رهایی از ستم، کوروش را قهرمان ملی خود یافتند و راه نجات خود را در او جستجو کردند. کوروش پس از مشورت با سران و بزرگان به بابل لشکرکشی کرد و شهر بدون جنگ و خونریزی که اساس راه و روش کوروش بود تسلیم شد و بابل با تمام شکوه و زیبایی از فنا و نابودی نجات یافت و فرهنگ و تمدن آن برای نسل‌های آینده باقی ماند، کوروش در نوجوانی با فرهنگ دیرپای کهن ایران آشنا شد و مهر ایران به صورت نخستین اعلامیه‌ی مشهور و جاودانی حقوق بشر و به دور از باورهای گوناگون برای آزادی انسان‌ها تاکنون باقیمانده است.

ماری کخ نویسنده‌ی بزرگ آلمانی می‌گوید کوروش با صدور

حقوق بشر، گردونه‌ی تاریخ مشرق زمین را به حرکت انداخت و در ردیف ممتازترین و بزرگترین شخصیت‌های تاریخ جهان قرار گرفت. کوروش نخستین آزادیخواه جهان با بیانیه‌ی منشور آزادی عملاً حکومت را از دین و مذهب جدا نمود و باب تازه‌ای از آزادی در اندیشه‌ی مردم گشود که آن زمان وجود نداشت و مردمی که در بند ستم و بیداد بودند همگان در بیان باورهای خود آزاد شدند.

نسیم صلح و آزادی در جهان آن روز وزیدن گرفت، شهرها از قتل و غارت نجات یافتند و در پرستش دین و مذهب خود آزاد شدند و آبادی و سازندگی آغاز شد.

کوروش با روش آزادمنشانه خود، جهان شرق را به سوی قانونمندی و برقراری داد و ستد و بازرگانی پیش برد. کوروش منشور حقوق بشر را بر این باور صادر کرد که آزادی یک هدیه‌ی خدادادی می‌باشد تا مردمان جهان از هر نژاد، هر تیره، از هر رنگ و با هر باور به ترقی، پیشرفت و صلحی پایدار برسند. همه‌ی آدمیان از دیدگاه کوروش ارزشی برابر و بنیادی دارند، او تمام یهودیانی که توسط بخت‌النصر به اسارت درآمده بودند آزاد ساخت و آنچه را که از آنها گرفته شده بود به ایشان پس داد و همه را به اورشلیم فرستاد تا پرستشگاه خود را نوسازی کنند.

علیرضا میبیدی می‌گوید:

نور نگاه کوروش بر بردگان بابل

در هگمتانه باقی است

بزرگترین بازده گشودن بابل و صدور منشور آزادی گسترش تمدن ایران بود، از مجموعه‌ی فرهنگ ایرانی، سومری و بابلی، فرهنگی یکه و ممتاز پدید آمد و از راه ایران بود که یونانیان وارث علوم شدند، یونان مرکز علم نبود و افلاطون و ارسطو از حقوق بشر دفاع نمی‌کردند.

به راستی که تاریخ ایران در خور خواندن است و کتاب صدمقاله‌ی حسین مهری با مقاله‌های حقوق بشر و تاریخ، از ارکان مهم دریافت این آگاهی‌ها و غرق افتخار می‌شوی آنجا که انبوه ستایش و تحسین خود را نثار ایرانیان باستان می‌کند، این مردمان شگرف، نخستین ابرقدرت تاریخ جهان، ابرقدرت خشونت‌گریز و منسجم از ملل گوناگون، درخشش گرفته از اندیشه‌های حقوق بشری، می‌گوید ویل دورانت دستگاه اداری و سیاسی امپراطوری هخامنشیان را شایسته‌ترین تجربه در سازمان اداری سیاسی در خاورمیانه پیش از پیدایش امپراطوری رم توصیف می‌کند که این امپراطوری سهم بزرگی از انتظام سیاسی و اداری خود را از شاهنشاهی هخامنشیان به میراث برده، از امپراطوری



عظیمی یاد می‌کند که در آن چنان آزادی‌هایی وجود داشت که حتی امروز در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نظیر آن کمتر دیده شده از اسکندر می‌نویسد که در عین اعجاب و حیرت‌زدگی در برابر دستاوردهای کوروش و داریوش در آرامگاه این دو خالق امپراطوری پارس در کتیبه‌ای از داریوش می‌خواند که «من دوست دوستانم بودم» آیا این جمله پایه‌ی روابط انسان‌ها نیست؟ این احساس شریف درهم شکننده‌ی قدرت آن همه پادشاه شیاد و طرار نیست؟ این امپریالیسم مهر و شفقت، ضمن نشان دادن عظمت روح و احترام به دیگران فاقد قدرت نیست. به رغم تنوع نژادها و رسم و باورها، اراده‌ی شاه همه جا به صورت قانونی تجلی می‌کند. نمی‌توان یک امپراطوری ساخت و به آن استخوان‌بندی قانونی نبخشید، که شاهان هخامنشی از این مهم غافل نبوده‌اند.

نویسنده‌ی تاریخ تمدن می‌افزاید: فضیلت چیزی نیست که مانند اخبار تاریخی روایت شود، شاهان هخامنشی از خود اخلاق نیک نشان می‌دادند که سرمشق مردم باشند، آنچه از تاریخ پارسیان با تحسین و ستایش باید ذکر شود اینکه به ندرت اتفاق می‌افتد که پارس برای جنگ با پارس به مزدوری گرفته شود. در صورتی که هر کس می‌تواند یونانیان را برای جنگ با یونانیان اجیر کند، پارسیان برای جنگجویی پرورش می‌یابند اما اخلاق و رفتارشان سخت و خشن نیست.

به راستی که تاریخ ایران در خور خواندن است و کتاب صدمقاله از ارکان اساسی آن.

مقاله‌ی فوق‌العاده زیبایی در اینترنت خواندم از آقای سعید صادقی: سهراب سپهری در شعر بلند «صدای پای آب» که شاید شاه اثر کارهایش باشد می‌گوید «زندگی پرشی دارد به اندازه‌ی عشق» حق با سهراب است شاید هیچ حسی بالاتر از این نباشد که حاضر باشی بهترین چیزهایی را که داری و می‌خواهی با کسی شریک شوی، که این یک حس فردی است اما در مفهوم انسانی و اجتماعی و تاریخی من با قاطعیت می‌توانم ادعا کنم که این پرش «اعلامیه جهانی حقوق بشر» است انسان و انسانیت هیچ‌وقت این همه بالا نپریده است. هیچ وقت این همه قابل تعظیم کردن نبوده است، بی‌شک رسیدن به قله‌های رفیع حقوق انسان‌ها تلاش عده‌ای بوده که پس از عبور از دوران پرنکبت جنگ جهانی

دوم، وقتی غلیان توحش ویرانی میان یک مشت بیمار روانی آرام گرفت به فکر سنگ محکمی افتادند که آرمان واقعی رئالیست‌های این دنیا می‌باشد، راه‌هایی که برای رهایی بشریت می‌شود رفت و کارهایی که می‌شود انجام داد، مواد ۳۰ گانه‌ای که شاید حاصل قرن‌ها رنج و مرارت و بدبختی و فلاکت تبار انسانی بوده، و دست آخر نسخه پیچی‌های ایدئولوژیک و مهملمات ناسیونالیستی می‌رفت که نسل بشر را به کل نابود کند انسان به صرافت افتاد برای همزیستی و تعیین پایه‌های حداقل چیزهایی که برای انسانیت قائل بود بنیادی بسازد شبیه به آتشی که قرن‌ها پیش اجداد ما شب‌های تاریک‌شان را دورش جمع می‌آمدند و حس وحشت تاریکی‌شان را کنار هم تاب می‌آوردند چیزی که از وحشت نابودی بشر با دست خودمان آن را سنگ معیار قرار داده‌ایم و پس از بررسی نابسامانی‌ها و پایمال شدن حقوق انسانی در ایران آقای صادقی می‌گویند اگر این همه تناقض ذهن‌تان را آزرده‌نگاهی به مواد ۳۰ گانه اعلامیه حقوق بشر بیندازید تا دستگیرتان شود که بعد از شرایط بحرانی پس از جنگ جهانی دوم چطور عده‌ای آستین‌ها را بالا زدند و چیزهایی نوشتند (در سال ۱۹۴۸) که وسط سال (۲۰۱۳) آدم هنوز از دقت و انسانیت و تأثیرگذاری آن حس سرخم کردن و تعظیم‌اش می‌شود.

مقاله‌ی ساده و زیبایی سعید صادقی ما را به کجا که نمی‌برد، اگر برای اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که فقط ۶۵ سال پیش نوشته شده حقاً باید تعظیم و ستایش کرد، باید پرسید ما کجا بودیم و چه می‌کردیم در ۳۰۰۰ سال گذشته و چه شد که فراموش کردیم که حتی در همین صدسال پیش در انقلاب مشروطه استفاده کنیم از کلمات ساده و دستورات انسانی وزمینی «منشور حقوق بشر کوروش» و مساوات و برابری را در قانون اساسی و یا حتی در متمم آن وارد کنیم، شادروان شجاع‌الدین شفا می‌گوید: ایران ساسانی که عرب در موج جهانگشایی خود تحویل گرفت به استثنای یک دوران کوتاه هفتاد ساله به طور دائم یک ابرقدرت جهان باستان بود و دو قرن اصولاً ابرقدرت منحصر به فرد آن پس آدمی به همان اندازه که نگران آینده خویش است به گذشته خود دلبستگی دارد گویی گذشته او پشتوانه زندگی حال و آینده اوست. از این رو تاریخ هر قوم و ملتی شناسنامه آن ملت است و هر موجود بی‌شناسنامه گمنام و بی‌اعتبار است.



کوروش بزرگ، پدر ایرانیان پادشاه دلها و نماد هویت ملی ایران و هر شهروند ایرانیست

در نمایشگاه‌ها و موزه‌های جهان به دیدن لوح سفالی حقوق بشر او می‌روند و در مقابل عظمتی وصف‌ناپذیر، سر تعظیم فرود می‌آورند.

- به راستی کدام ویژگی است که او را با دیگر پادشاهان ایرانی و غیرایرانی در سطح جهان متفاوت می‌سازد و اساساً «کوروش بزرگ» کیست؟

کوروش بزرگ پادشاه دل‌ها، فرمانروایی آرمانی، خردمند، دادگر و انسان‌دوست بوده است. او شهرداری بزرگ بوده اما نه به واسطه لشگرکشی‌های عظیم و فتح دیگر سرزمین‌ها، بلکه به سبب بینش انسان‌دوستانه و نحوه برخوردش با اقوام و ادیان دیگر است که او را با دیگران متفاوت می‌سازد. کوروش

چرا همه‌ی جهان به کوروش افتخار می‌کند اما جمهوری اسلامی از او واهمه دارد؟

در سال‌های اخیر، با بهتر پدیدار شدن کارنامه و اهمیت نهاد پادشاهی به عنوان ستون پیشرفت کشور ایران و با افزایش گرایش نسل جوان به این نهاد، کوروش بزرگ روزبه‌روز نزد ایرانیان محبوب‌تر شده است. پوسته‌های رنگی، لوح استوانه‌ی سفالی حقوق بشر وی و اشیاء گوناگون منقش به تصاویر آرامگاهش در فروشگاه‌ها به فروش می‌رسند. اما این محبوبیت روزافزون، تنها منحصر به فیلسوفان، تاریخ‌شناسان، باستان‌شناسان و پژوهشگران نبوده بلکه امروزه هزاران تن از سراسر دنیا برای دیدن او به پاسارگاد می‌آیند و یا



پادشاهی همواره در طول تاریخ سرزمینمان ایران، نه تنها ضامن یکپارچگی و هویت تمامی تبارهای ایرانی بوده است بلکه ستون اصلی پیشرفت، آبادانی، سازندگی، نگاهبان ارزش‌های فرهنگی کشور، انگیزه بخش و دلداری دهنده در بحران‌های هولناک، تنها دادرسی مردم در مقابل ستم و ناروایی دولت‌های وقت و الگوی بی‌نظیری از رفتار و منش انسانی بوده است.

کوروش بزرگ نه تنها نماد پادشاهی ایرانی بلکه نماد هویت ملی ایران و هر شهروند ایرانیست. او نماد راستین والامنشی، صلح‌طلبی، نیک زیستن، انسان‌دوستی، راستی‌جویی، آزادی‌خواهی و مهرورزی به هم‌نوع است. او ابرمردی شاخص است که جایگاه و منزلت ایرانیان در سرتاسر جهان را نه تنها در زمان خود، بلکه در زمان حال نیز زباند ساخته است. نسل جوان در گردهمایی سال ۱۳۹۵ در پاسارگاد به مناسبت هفتم آبان (روز کوروش بزرگ) نشان داد که ملت ایران به دنبال بازگشت یک نظام ملی می‌باشد که بر پایه شالوده ایرانگرایی و نهاد پادشاهی استوار است. از این رو حکومت اسلامی از کوروش بزرگ در هراس است زیرا اوست که امید مردم ایران را به حکومتی ملی زنده نگه داشته است. رژیم اسلامی حتا از نام «کوروش بزرگ» نیز بیمناک است بطوری که مانع هر گونه گردهمایی ایرانیان در آرامگاه او می‌شود و همواره به شیوه‌ای سیستماتیک، در حال تحریف تاریخ و حتا سانسور نام او در کتاب‌های درسی است و با تکیه بر ابزار انکار و دروغ‌پرداری، به پروپاگاندی کثیف خود دامن می‌زند تا کوروش بزرگ و نهاد پادشاهی را از جامعه‌ی ایرانی طرد کند اما خوشبختانه واقیعت امروز ایرانزمین این است که کوروش بزرگ روزبه‌روز محبوب تر از دیروز است.

از این روست که کوروش بزرگ نماد ایرانگرایی است و این رشد ایرانگرایی در ایران نه تنها پاشنه‌ی آشیل رژیم جمهوری اسلامی است، بلکه سنگری است نیرومند در برابر اسلام‌گرایی یا همان گرفتاری ۱۴۰۰ ساله‌ی ایران و ایرانی.

حزب رستاخیز ایران‌گرایان

بزرگ با شکست‌خوردگان جنگ بسیار متواضع، فروتن و بخشنده رفتار می‌کرده و برای زنان ارزش و جایگاه ویژه‌ای قایل بود است. او در طول دوران پادشاهی خود، وضعیت زنان را در حالت ثبات و اعتدالی ارزشمند قرار داده به طوری که نمونه‌ی قوانین آن زمان، در میان هیچ یک از ممالک و اقوام یافت نمی‌شود. کوروش علاقه‌ی بسیار زیادی به همسرش داشت چنان که پس از فوت او، دیگر ازدواج نکرد و در زمان حیات همسرش نیز هرگز به سراغ زن دیگری نرفت.

«گزنفون» (فیلسوف و مورخ یونانی) در کوروش‌نامه درباره او چنین می‌نویسد: «کوروش نابغه‌ای بزرگ، انسانی والامنش، صلح‌طلب و نیک‌منش بود. او دوست انسان‌ها و طالب علم، حکمت و راستی بود.»

کوروش عقیده داشت که پیروزی بر کشوری دیگر این حق را به کشور فاتح نمی‌دهد تا هر تجاوز و عمل غیرانسانی را مرتکب شود. او ملت‌های مغلوب را شیفته‌ی خود می‌کرد به صورتی که اقوام شکست خورده که کوروش آنان را از دست پادشاهان خودکامه نجات داده بود وی را خداوندگار می‌نامیدند. او همواره آزادی، مهرورزی و رعایت حقوق اجتماعی را ارج می‌نهاد، در نبردها، آتش جنگ را متوجه کشاورزان و افراد عادی کشور نمی‌کرد و سرانجام مرگ او نیز دلاورانه و در میدان نبرد، برای تأمین امنیت و تحکیم موقعیت حکومت پادشاهی در شرق ایران‌زمین بود.

چرا نسل جوان امروزه شیفته‌ی کوروش بزرگ است و چرا جمهوری اسلامی از او واهمه دارد؟

۴۲ سال پس از به قدرت رسیدن ارتجاع سیاه و با همیاری و کمک ارتجاع سرخ و نیروهای بیگانه، چرخ پیشرفت آبادانی ایران که با روری کارآمدن خاندان پهلوی دوباره به کار افتاده بود، به ناچار از حرکت ایستاد و در مقابل حکومت اسلامی بود که در همه امور، یک کارنامه‌ی شکست خورده و سیاه از خود به جای گذاشت. نسل جوان ایرانی با بهره‌گیری از شبکه‌ی جهانی اینترنت توانست به سرعت از سد سانسور و دیوارِ واپسگرایی اسلامی که با هدف تحریف تاریخ ایران‌زمین بنا شده بود گذر کند و دریابد که نهاد



کوروش خردمند شاهین نژاد، سخنگوی جنبش رنسانس ایرانی



بزرگداشت کوروش نه تنها ارجگذاری به ابرمردی گیتی آرا و زندگی ساز است بلکه یادآوری ارزشهای تابناک یک فرهنگ آبادگر، دادورز و خردگراست. فرهنگی که در بستر ایران زمین، کوروش و کوروش ها را پرورید تا با نگاهی پرمهر و روادار، طرحی نو برای انسان آشفته حال و پریشان خاطر روزگار کهن درافکنند. آرامگاه این بزرگمرد نه مانند حرمهای مذهبی دارای ضریح طلایی و مناره‌های بلند است و نه مانند کلیساها، برج و بارو و تندیسهای قدیسین را داراست. نه مانند امامزاده‌ها شفا می‌دهد! و نه مانند صومعه‌ها، گناهان را می‌بخشد! پاسارگاد جایگاهی است برای خود را از نو جستن و هویت مخدوش شده را باز یافتن. پاسارگاد میدان ساده ولی باشکوهی است برای چشم در چشم هممیهن دوختن و دست در دست هماندیش گذاردن. عرصه ای است برای خواندن سرودهای همبستگی و مهریانی. حیاط خانه پدری است برای ایران را فریاد کردن. کوروش را در همه این سالها، نمادی از آزاد اندیشی، بلند نظری، رواداری و مردم نیازاری دیده‌ایم و شناسانده‌ایم که بجا و درست است. از سوی دیگر، افزون بر ویژگی‌های بالا، رهبری مانند او برای بدست آوردن آنچه که در کوتاه مدت برای مردمش و جهانیان اندوخت، نیاز به ویژگی مهم دیگری نیز داشته است و آن، عقلانیت و هوش چشمگیر وی بوده است. گردآمدی از عقل و اخلاق در کنار یکدیگر را در فرهنگ ایران‌شهری، خرد می‌نامیم.

خرد از ناب‌ترین و غنی‌ترین فرایافتهای موجود در اندیشه ایرانیان بوده است. خرد، سرمایه معنوی انسان برای تشخیص نیک و بد از یکدیگر است. بنابراین فرایافتی ناهمگون با «عقل اسپینوزا» و یا «عقل دکارتی» است که ابزار تمیز سود از زیان می‌باشد. عقل غربی که پایه مکتب (Rationalism) است، نیروی بررسی و واکاوی انسان در قلمروی فیزیک و محسوسات است. خرد ایرانی ژرف تر و پیچیده تر از عقل برخاسته از توان مغز انسان است. بر خلاف عقل غربی، خرد دارای روح است. بر پایه دریافتی از متون ایرانی، خرد را می‌توان به معنی «عقل زیر چتر اخلاق» گرفت. یکی از اندیشمندان بزرگ ایرانی، ابن مقفع (روزبه دادبه) در این باره می‌نویسد: « تربیت پذیری در سرشت عقل است، و با تربیت است که خرد آدمی رشد کند و پاک و منزّه گردد... و عقل آدمی چون تربیت یابد به کار افتد،

زیرا رشد و زندگی و زایش خرد با تربیت است». بدینگونه باید خرد را «عقل پرورش یافته» دانست.

همراهی عقل و اخلاق یا همان خرد در کوروش، او را به یک چهره بی همتا در تاریخ ایران و کم همتا در تاریخ جهان تبدیل می‌نماید. در یادمان ایرانیان، این جایگاه ویژه، او را از پهنه تاریخ به عرصه استوره و حماسه نیز برده است و از اینرو افسانه‌های بسیاری از وی و کارنامه‌اش ساخته شده‌اند، داستانها و افسانه‌هایی که ریشه در شناخت ایرانیان از گوهر و سرشت این بزرگمرد داشته‌اند. در پایان سده چهارم میلادی که سنت کندن نقش برجسته‌ها و سنگ نبشته‌ها بر روی کوه و صخره در ایران برافتاد، به جایش تاریخ نگاری شفاهی در دستور کار قرار گرفت. از همین رو، داستان ایرانی برآمدن کوروش که آنرا از هرودت می‌شناسیم با کیخسرو تطبیق داده شده و داستانی که کتسیاس از او نقل می‌کند به اردشیر بابکان انتقال یافت. همچنین افسانه گشودن شهر سارد به دست کوروش از راه خیانت دختر دشمن او، به شاپور یکم یا دوم ساسانی منتقل شد. از سوی دیگر پیوند زناشویی بردیای دروغین با دختر کوروش به ضحاک و خواهران جمشید نسبت داده شد. و داستان شگفت‌انگیز ساختن شهری به دست دیوکس با هفت دیوار به رنگ‌هایی گوناگون، برای کی‌کاووس و کاخ او بر کوه البرز بازگو شد.

گره خوردن بخشی از هویت کوروش با کیخسرو کیانی تصادفی و بی هدف نبوده است. کیخسرو، شهریاری آرمانی ایرانیان در شاهنامه و اوستا است. او نماد دادورزی، خردمداری و آبادگری است. اینها ویژگی‌های پسندیده و ستوده شده یک شاه فرهمند در نزد فرزندان ایران زمین بوده است. دریافت ایرانیان از منش کوروش از پس غبار زمانه، شخصیت کیخسرو را آرمانی‌تر و کاملتر می‌نماید. بدینگونه، حکومتی که فرهیختگان و سرآمدان جامعه ایرانی می‌پسندیدند، از کوروش اقتباس می‌گردد و در حماسه ملی ایرانیان، کیخسرو را برمی‌سازد: شهریاری خردمندف دادگستر و آبادگر.

گزنفون یونانی، داستانی را در باره کوروش بازگو می‌کند که نگاه زیبایی ایرانی را به مفهوم «داد» و «بیداد» بیان می‌کند و خردمندی وی را آشکار می‌کند: «کوروش پسر پادشاه «انشان» در دوران کودکی، دو مردی را در نزدیکی خانه خویش دید که یکی درشت اندام و بلند بود ولی جامه ای تنگ و کوتاه به تن کرده بود. دیگری ریز اندام و لاغر بود ولی رختی بلند و گشاد بر تن داشت. کوروش دستور داد تا آن دو نفر جامه‌هایشان را با هم عوض کنند تا هر دو، رخت مناسب و برازنده بر تن داشته باشند. اکنون پرسش این است که آنچه کوروش کرد داد بود یا بیداد؟ داد بود چون دو نفر که در رخت خودشان آسوده نبودند را دارای جامه‌های اندازه و برازنده نمود. «بیداد» بود چون حق



بلکه قانون است. نگاره‌ای که تاریخ نگار سرشناس یونانی از شهریار یاری در جهان بینی ایرانی از زبان مادر کوروش به خواننده می‌دهد به روشنی با آنچه پیش از آن در بابل، آشور، مصر و چین دیده شده بود، بسیار ناهمگون بود و با آنچه پس از آن در دوره اسلامی ایران زیر عنوان «سلطنت» در جریان بود، یک جهان فاصله داشت. حتی افلاطون هم در «رساله قوانین» خود، شهریار یاری کوروش بزرگ و داریوش بزرگ را ناظر بر نیک فرجامی همگانی در کشور می‌دانست و بنابراین آن را فرمانروایی پسندیده و آرمانی می‌دید. از میان تاریخ نگاران پس از اسلام نیز، همین نگاه ممتاز به کوروش را می‌بینیم. برای نمونه، ابن بلخی از کوروش بزرگ با صفات «سخت دانا و عاقل یاد کرده که بیت المقدس را آباد کرد.» این تاییدی دیگر بر شناخت ایرانیان از چهره خردگرای کوروش است.

گزینش و مالکیت خصوصی دو شهروند را از ایشان گرفته بود. فارغ از اینکه این داستان را راستین یا افسانه بدانیم، نفس وجود اینچنین جستارهای ژرفی در زمینه «داد»، نشانگر گرایش ویژه و دلواپسی چشمگیر جهان ایرانی در درازای سده های دراز نسبت به دو مفهوم والا و ارزنده داد و خرد می‌باشد. اینها همان صفاتی هستند که هدف مادر کوروش در پرورش او بوده اند.

گزنه‌فون از گفتگویی میان کوروش و مادرش یاد می‌کند که مادر به فرزندش می‌گوید که در دیار پارس، خودکامگی برپا نیست و دادگری که بر پایه برابری افراد در برابر قانون می‌باشد، برپاست. مادر کوروش می‌افزاید که پدر کوروش، فرمانروایی را حق دولتی می‌دانست که دامنه قدرت آن هوس نیست،

یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب



رامین بزرگ، طراح و نقاش ایرانی آمریکایی برنده جوایز متعدد بین المللی، اندیشه و عمل کوروش بزرگ را در پهنه جهان باستان در مقایسه با فرمانروایان دیگر در تابلویی با عنوان «میراث بشر دوستانه کوروش کبیر» به مجموعه آثار هنری خود افزود





استوانه‌ی کوروش بزرگ و درونمایه‌ی آن

«هومر آبرامیان»



کوروش بزرگ در روز بیست و نهم اکتبر سال ۵۳۹ پیش از میلاد با سپاهی بزرگ پیروزمندانه به بابل در آمد و به رویداد نگاران بابلی فرمان داد تا چگونگی این پیروزی بزرگ، و پی آینده‌های خجسته آن را بنویسند و به سینه‌ی تاریخ بسپارند.

این فرمان بر روی استوانه‌ای گلین با زبان و دبیره‌ی میخی اکدی (بابلی نو) به نگارش در آمد و پس از پخته شدن در کوره‌های ویژه به خاک سپرده شد تا برای دودمان‌های آینده بیادگار بماند، و سر انجام در ماه مارچ سال ۱۸۷۹ میلادی (برابر اسفند - فروردین ماه سال ۱۲۵۷ - خورشیدی) بدستباری هرمز رسام، باستان شناس آشوری تبار ایرانی در نیایشگاه «اسگیله» از زیر خاک بیرون کشیده شد و هم اکنون در دیرین کده‌ی لندن نگهداری می‌شود. این گل نوشته‌ی گرانبها نشان دهنده بینش و منش نیاکان فرمند ما در بامدادان تاریخ است.

پیشینه:

دبیران و رویداد نگاران بابلی در نوشتن این فرمان شاهانه از آیین هزار ساله‌ی سنگ نبشته‌های ساختمانی پادشاهان آشوری و بابلی پیروی کردند. پادشاهان آشور و بابل در اینگونه نوشته‌ها نه تنها از باز سازی پرستشگاه‌ها - کاخ‌ها - برج و باروها - آبراهه‌ها - کانال‌های آبیاری و زهکشی و دیگر کارهای مردمی یاد می‌کردند، بلکه در شناساندن تبار، و نشان دادن پشتیبانی خدایان از شیوه‌ی فرمانروایی خویش بهره می‌گرفتند و آن نوشته‌ها را در شالوده‌ها و پایه‌های ساختمان‌های بزرگ جا می‌دادند به امید اینکه شاهان آینده و دبیران‌شان آن نوشته‌ها را پیدا کنند و شیوه‌ی فرمانروایی و کشور داری آنها را پی بگیرند.

اینگونه بُنچاک‌های بجا مانده از جهان باستان، با گزارش کرد و کار فرمانروایان بزرگ آن روزگار پرده از روی چیزی بر می‌دارند که امروزه آن را «تاریخ» می‌نامیم.

استوانه‌ی گلی بُشکه ماندی که از کوروش بزرگ بر جای

مانده، همانند دیگر نوشته‌هایی است که از دوران فرمانروایی پادشاهان آشور و بابل از سده‌ی هشتم پیش از میلاد بر جای مانده‌اند. اینگونه استوانه‌های گلین بُشکه ماند تنها برای نوشتن فرمان‌های شاهان به کار می‌رفتند و پس از پخته شدن در کوره‌های ویژه در پی بناهای بزرگ به خاک سپرده می‌شدند تا برای دودمان‌های آینده بیادگار بمانند. استوانه کوروش بزرگ نیز در راستای همین آیین بدست کاهنان نیایشگاه مردوک و رویداد نگاران بابلی نوشته و به سینه‌ی تاریخ سپرده شد.

اینگونه گل نوشته‌های باستانی، به ویژه در آشور و بابل نو، با چند واژه‌ی همیشگی: «آنگاه که من ...»

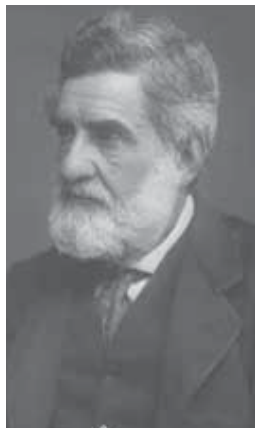
آغاز می‌شد، و با گزارشی از کرد و کار پادشاه و رخداد‌های دوران پادشاهی او ادامه می‌یافت، و البته پادشاه فراموش نمی‌کرد که خود را بر خوردار از پشتیبانی‌های بی دریغ خدایان بشناساند و در گرامیداشت آنها بکوشد. استوانه‌ی کوروش بزرگ یکی از واپسین نمونه‌های اینگونه فرمان‌های تاریخی است.

هرمز رسام در یادداشت‌های خود استوانه‌ی کوروش بزرگ را گرانمایه‌ترین دستاورد کاوش‌های باستانشناسی بشمار آورده است. این گرانمایه‌ترین دستاورد کاونندگان زمین در ویرانه‌های «جیمجیما» در میانرودان پیدا شد و «هنری راولینسون» با خواندن آن دریافت که این گل نوشته گزارش گشودن بابل بدست کوروش بزرگ است. هرمز رسام از اینکه بخشی از این استوانه شکسته و از میان رفته، افسوس بسیار خورده است.

ویژگی‌های استوانه‌ی کوروش بزرگ

استوانه‌ی کوروش بزرگ در گذرگاه زمان به دو پاره از هم شکسته شد، پاره‌ی نخست همان تکه‌ای است که هرمز رسام آن را در پی کند و کاو خود در جیمجیما بدست آورد، این تکه در برگیرنده‌ی ۳۵ رج از فرمان کوروش است، این تکه در همان سال (۱۸۷۹) به دیرین کده‌ی لندن رفت و با شماره **BM90920** در آن دیرین کده جا گرفت. پاره دوم تکه‌ی

کوچکتری به اندازه‌ی ۸،۶ در ۵،۶ سانتی متر است که تنها ده رج (از ۳۶ تا ۴۳) را در بر گرفته و پیش‌تر در دیرین کده‌ی دانشگاه {Yale} در آمریکا نگهداری می‌شد. در سال ۱۹۷۱ «پاول - ریچارد برگر» در بر رسی‌های خود دریافت که این تکه بخشی از همان استوانه‌ی کوروش بزرگ است، بدین ترتیب تکه‌ی کوچکتر به آیین سپردگانی به دیرین کده‌ی لندن فرستاده شد تا به تکه بزرگتر پیوندد.



هرمز رسام باستان شناس آشوری تبار ایرانی و دستباز آستین هنری لایارد



دهد و به فارسی نقل کند و فرهنگستان ادب و هنر ایران که به لزوم و اهمیت این کار توجه داشت توفیق یافت که این کار را بر عهده‌ی همکار دانشمند آقای عبدالمجید ارفعی قرار دهید و اینک نتیجه‌ی تحقیق ایشان منتشر می‌شود.

پیشگفتار استاد عبدالمجید ارفعی

لوحه‌ی استوانه‌ای کوروش بزرگ در سال ۱۸۷۹ میلادی توسط «هرمز رسام» در شهر بابل یافته شد. نخستین آوانویسی لوحه توسط (سر هنری راولینسون (Sir H.C. Rawlinson) در «مجله‌ی انجمن سلطنتی آسیایی» (Journal of the Royal Asiatic Society) سری جدید شماره ی ۱۲ (سال ۱۸۸۵) به چاپ رسید.

نخستین نسخه برداری توسط «تئوفیلوس گ. پینچس» (Theophilus G. Pinches) در کتاب «سنگ نبشته‌های آسیای غربی» (Cuneiform Inscription of Western Asia) معروف به «پنج راولینسون» در مجلد پنجم شماره ۳۵ در سال ۱۸۸۲ میلادی به چاپ رسید.

در این اواخر تحقیقات جدید نشان داد که قسمتی از یک لوحه‌ی استوانه‌ای که آن را نبوتید پادشاه بابل می‌دانستند و در موزه‌ی دانشگاه «ییل» (Yale) در آمریکا نگهداری می‌شد و در کتاب سنگ نبشته‌های بابلی در مجموعه‌ی:

«ج.ب. نیس» (Babylonian Inscription in the Collection of J.B. Nies) مجلد دوم شماره ۳۲ به چاپ رسیده است، جزئی از لوحه‌ی کوروش بزرگ از سطر ۳۶ تا ۴۳ می‌باشد. از این رو قطعه مزبور به انگلستان برده شد و به لوحه‌ی اصلی ملحق گردید. متن این قطعه همراه با متن لوحه‌ی اصلی یکجا در سال ۱۹۷۵، به همراه تصحیحات و یادداشت‌های بسیار سودمند آقای پروفیسور «پاول ریچارد برگر» (Paul Richard Berger) استاد دانشگاه «مونستر» (Munster) آلمان در مجله‌ی آشورشناسی (Zeitschrift für Assyriologie) مجلد ۶۴ (جولای ۱۹۷۵) به چاپ رسید.

به سبب آنکه در نسخه برداری چاپ شده در سال ۱۸۸۲ اشتباهاتی موجود بود از برای برطرف کردن آن اشتباهات و نیز افزودن قطعه‌ی تازه یافته شده، نسخه برداری جدیدی توسط این جانب انجام گرفت. با این امید که خالی از نقص باشد.

بر خود فرض می‌داند که از مهربانی‌های استاد ارجمند جناب آقای «پرویز ناتل خانلری» که از هیچ یاری و یآوری در انجام این کار دریغ نفرمودند، سپاسگزاری کنم.

همچنین از آقای پروفیسور برگر سپاسگزارم که نه تنها شفاهاً راهنمایی بسیار به اینجانب فرمودند بلکه تصحیح نقل به تلفظ لوحه را نیز بر عهده گرفتند. هر چند ایشان به تمامی در انجام این قول کوشیدند اما دریغ‌ا که آن یادداشت‌های تصحیح شده

درازای این استوانه ۲۲،۸۶ سانتی متر و بهنای آن ۱۱ سانتی متر است و نزدیک به بیست رج از ۴۵ رج آن ساییده و یکسره از میان رفته‌اند.

زبان و دبیره

زبان و دبیره‌ای که فرمان کوروش بزرگ با آن نوشته شد، «آکدی» (بابلی نو) است که در آن روزگار در آشور و بابل زبان ادب و دانش و فلسفه بود.

نویسنده‌ی فرمان کوروش به این زبان چیرگی بسیار داشته و شیوه‌ی بکار بردن

واژه‌های گرانمایه‌ی آن را بخوبی می‌دانسته است.

جانمایه‌ی فرمان کوروش بزرگ که خود را {پیام آور شادی و گسترش دهنده‌ی هنجار زندگی} می‌شناساند، نشان دهنده‌ی خویشکاری «شهریار» در فرهنگ جهان آرای ایران است.

برگردان فرمان کوروش بزرگ

فرمان کوروش بزرگ که در جهان امروز گاه «نخستین فرمان حقوق بشر» هم نامیده می‌شود، هم اکنون زینت بخش دیرین کده‌ی لندن، و نسخه‌ای از آن هم زینت بخش سازمان ملل متحد است. این فرمان نزدیک به ۳۰ سال پیش به دستیاری دکتر «عبدالمجید ارفعی» و با یارمندیهای کار ساز «دکتر پرویز ناتل خانلری» به زبان پارسی برگردانده شد. شایان یاد آوری که برگردان‌های دیگری که در بازار امروز پراکنده‌اند هیچیک دارای ارزش دانشیک نیستند.

پیشگفتاری از دکتر پرویز ناتل خانلری

نوشته‌ای که به زبان بابلی نو، روی استوانه‌ی گلی در سال‌های آخر قرن نوزدهم کشف شده و متضمن فرمان کوروش بزرگ هخامنشی هنگام تسخیر شهر بابل است، کهن‌ترین سند کتبی از دادگستری و مراعات حقوق بشر در تاریخ ایران و مایه‌ی سرافرازی ایرانیان است.

این سند تا کنون مورد تحقیق دانشمندان کشورهای بیگانه قرار گرفته و به چندین زبان ترجمه شده و بحث‌های علمی درباره‌ی آن انجام گرفته است. اما نقل آن به فارسی همیشه از روی ترجمه‌های دیگران صورت پذیرفته است، لازم بود که پژوهنده‌ای ایرانی اصل این سند مهم را مورد مطالعه قرار



را به (= در) شهرهای مقدس بپیوست. او پرستش مردوک **Marduk** پادشاه خدایان را از دل خویش بشست.

۸. کسی که همواره به شهر وی = شهر مردوک = بابل (Babilion) تباهکاری روا می‌داشت (و) هر روز به آزدن (آن) سرزمین دست (می‌یازید)، مردمانش را با یوغی بی‌آرام به نابودی می‌کشانید، همه‌ی آن‌ها را.

۹. از شکوه‌های ایشان انلیل **Enlil** خدایان (= سرور خدایان = مردوک) سخت به خشم آمد. [جای‌های مقدس رها شدند و یادنامی (آن) پرستشگاه‌ها (= آثار) به فراموشی سپرده شد]. دیگر خدایان باشنده در میان ایشان (نیز) پرستشگاه‌های خویش را ترک کردند.

۱۰. در (برابر) خشم وی (= مردوک) او (نبونئید Nabana'id) آنان (= پیکره‌های خدایان) را به بابل فرا برد. لیک مردوک، [آن بلند پایه که آهنگ جنگ کرده بود]، از بهر همه‌ی باشندگان روی زمین که جای‌های زندگی‌شان ویرانه گشته بود،

۱۱. و (از بهر) مردم سرزمین‌های سومر **Šumer** و اکد **Akkadī** که (بسان) [کالبد] مردگان (بیجان) گشته بودند، او (= مردوک) از روی اراده و خواست خویش روی به سوی آنان باز گردانید و بر آنان رحمت آورد و آنان را بیخوشود.

۱۲. (مردوک) در میان همه‌ی سرزمین‌ها، به جستجو و کاوش پرداخت، به جستن شاهی دادگر،^[۱۵] آنگونه که خواسته‌ی وی (= مردوک) باشد، شاهی که (برای در پذیرفتن او) دستان او به دست خویش گرفت.^[۶]

۱۳. او (= مردوک) کورش، پادشاه شهر انشان **Anšan** را به نام بخواند (برای آشکار کردن دعوت وی) و او را به نام بخواند (از بهر) پادشاهی بر همه‌ی جهان.

۱۳. او (= مردوک) سرزمین گوتیان **Qutī** و تمامی سپاهیان **مند** **Manda** (= مادها)،^[۱۷] را به فرمانبرداری از او (= کورش) واداشت.^[۱۸] او (مردوک) - (واداشت تا) - مردم، سپاه سران،^[۱۹] به دست کورش شکست داده شوند.

۱۴. (در حالی که) او (= کورش) با راستی و داد پیوسته آنان را شبانی می‌کرد، خدای بزرگ، نگاهبان مردم خویش، با شادی به کردارهای نیک و دل (پراز) داد او (= کورش) نگرست.

۱۵. (پس) او را فرمود که به سوی شهر وی، بابل، پیش رود. (مردوک) او (= کورش) را برانگیخت تا راه بابل را در سپرد (و خود) همانند دوست و همراهی در کنار وی همواره گام برداشت.

۱۶. (در حالی که) سپاهیان بی شمار او^[۲۰] که همانند (قطره‌های) آب یک رود به شمارش در نمی‌آمدند،^[۲۱] پوشیده در ساز و برگ جنگ،^[۲۲] در کنار وی گام برمی‌داشتند.

۱۷. او (= مردوک) بی هیچ کارزاری وی (= کورش) را به شهر خویش، بابل، فرا برد. (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهانید

به همراه یاد داشت‌ها و مقالات مورد نیاز دیگر که ایشان برای اینجانب فرستاده بودند، هیچگاه به دست اینجانب نرسید.

چون تمامی کارهای کتاب انجام گرفته و آماده‌ی انتشار شد، از اقبال نیک آقای پرفسور برگر به ایران آمد و فرصتی دست داد تا تمامی لوحه را از آغاز تا انجام با یکدیگر بررسی کنیم.

در این بررسی بخش «نقل به تلفظ» که توسط اینجانب انجام گرفته بود، تصحیح شد. همچنین اشتباهاتی که به سبب پاره‌ای اشتباهات موجود در نسخه برداری رخ داده بود تصحیح گردید. به علاوه ما موفق شدیم قسمت‌هایی از سطر ۳۶ را بازسازی کرده و بر دانستنی‌های خود بر این لوحه بیافزاییم. نکات دستوری این لوحه که توسط آقای پرفسور برگر تهیه شده و هنوز به چاپ نرسیده است، پس از آنکه به فارسی ترجمه شد در چاپ دوم، ضمیمه‌ی این کتاب خواهد شد.

همچنین بر خود لازم می‌دانم از هیات امنای موزه ی بریتانیا به ویژه آقای پروفسور «ادموند سولبرژه» (**Endmond Sollberger**) نگهدارنده‌ی الواح بابلی آن موزه که در کمال لطف عکس‌های لوحه و بدل لوحه را در اختیار این جانب گذارده و اجازه‌ی چاپ آن‌ها را داده‌اند سپاسگزاری کنم.

از دوستان و همکاران گرامیم خانم دکتر «مهین صدیقیان» که متن فارسی را تصحیح کرده‌اند و آقای «بهنام خلیلی» که موارد مشکل مقالات آلمانی را ترجمه کرده، خانم «مهری رحمانی» که نسخه برداری لوحه را آماده‌ی چاپ کرده، و آقای «علیرضا رضایی» که در تهیه‌ی نقشه‌ی شهر بابل مرایاری کردند بسیار سپاسگزارم.

متن کامل فرمان کورش بزرگ

۱. [بنا کرد] (؟).

۲. گوشه‌ی جهان.

۳. ناشایستی شگرف بر سروری^[۱] کشورش چیره شده بود^[۲]

۴. (فرمود تا به زور) باج‌گندم و دهش رمه بر آنان بنهند^[۳]

۵. (پرستشگاهی) همانند آسنگیل **Esangila** [بنا کر] د ... از برای او **UI** و دیگر جای‌های مقدس

۶. با آیین‌هایی نه در خور ایشان، آیین پیش کشی قربانی‌ای نهاد که (پیش از آن) نبود. هر روز به گونه‌ای گستاخانه و خوار کننده سخن می‌گفت، و نیز با بد کرداری از بهر خوار کردن (خدایان)^[۴]

۷. بردن نذورات را (به پرستشگاه‌ها) برانداخت. او (همچنین) در آیین‌ها (به گونه‌هایی ناروا) دست برد. اندوه و ناشادمانی



۳۰. باج و ساو بسیارشان^[۲۵] را از بهر من؛ (= کورش) به بابل اندر آوردند و بر دو پای من بوسه دادند. از ... تا (شهر) آشور Aššur و شوش Muš. ERIN = Šusan

۳۱. آگاده Agade، سرزمین اشنونا Ešnunna، (شهر) زمین مه - تورنو Mē - Turnu، دیر Der تا (پایان) نواحی سرزمین گوتیان و نیز (همی) شهرهای مقدس آن سوی دجله که از دیرباز ویرانه گشته بود،^[۲۶] (از نو باز ساختم).

۳۲. (و نیز پیکره‌ی) خدایانی را که در میانه‌ی آن شهرها (= جای‌ها) به جای‌های نخستین بازگردانیدم و (همه‌ی آن پیکره‌ها را) تا به جاودان در جای (نخستین شان) بنشاندم (و) همگی آن مردم را (که پراکنده بودند)، فراهم آوردم و آنان را به جایگاه‌های خویش بازگردانیدم.

۳۳. (و نیز پیکره‌ی) خدایان سومر و اکد را که نبونئید (بی‌بیم) از خشم سرور خدایان (= مردوک) با بابل اندر آورده بود، به فرمان مردوک، خدای بزرگ به شادی و خوشی

۳۴. در نیایشگاه‌هایشان بنشاندم - جای‌هایی که دل آن‌ها شاد گردد - باشد که خدایانی که من به جای‌های مقدس (نخستین شان) بازگردانیدم،

۳۵. هر روز در برابر خداوند (= مردوک) و نبو زندگی دیریازی از بهر من بخواهند^[۲۷] و هماره در پایمردی من سخن‌ها گویند، با واژه‌هایی نیک خواهانه باشد که به مردوک، خدای من، گویند که «به کورش، پادشاهی که (با بیم) تو را پرستنده است و کمبوجیه پسرش،

۳۶. بی گمان باش، بهل تا آن زمان باز سازنده باشند ... با روزهایی بی‌هیچ گسستگی.» همگی مردم بابل پادشاهی را گرامی داشتند و من همه‌ی (مردم) سرزمین‌ها را در زیستگاهی آرام بنشانیدم.

۳۷. [..... یک ؟ غا، دو اردک و ده قمری (فربه) بیش از (رسم معمول دادن) غاها، اردک‌ها و قمریان (معین کردم)

۳۸. [..... بل]ند و بر آن‌ها بیفزودم. در استوار گردانیدن ب [نای] باروی «ایمگور - انلیل - Imgur - Enlil» باروی بزرگ شهر بابل کوشیدم^[۲۸] و [.....]

۳۹. دیوار کناره‌ای (ساخته از) آجر را بر کنار خندق شهر که (یکی از) شاهان پیشین [ساخته و] بنایش را) به انجام نرسانیده [بود،

۴۰. [بدانسان که] بر پیرامون [شهر (به تمامی) برنیامده بود]،^[۲۹] آنچه را که هیچ از یک شاهان پیشین (با وجود) افراد به بیگاری گرفته شده‌ی [کشورش] در بابل نساخته بودند،

۴۱. [..... از قیر] و آجر از نو بار دیگر ساختم و [بنایشان]^[۳۰] [را به انجام رسانیدم.]

۴۲. [دروازه‌های بزرگ وسیع مر آن‌ها را بنهادم] و و درهایی از چوب سدر [با پوششی از مفرغ، با آستانه‌ها و پاشنه

(و) نبونئید را - پادشاهی که وی (= مردوک) را پرستش نمی‌کرد - به دست او (= کورش) سپرد.^[۳۱]

۱۸. همه‌ی مردم بابل، همگی (مردم) سومر و اکد، (همه‌ی) شاهزادگان و فرمانروایان^[۳۲] به وی (= کورش) نماز بردند و بر دو پای او بوسه دادند (و) از پادشاهی‌اش شادمان گردیده، چهره‌ها درخشان کردند.

۱۹. سروری که به یاری وی خدایان (؟) در خطر مرگ (قرار گرفته) زندگی دوباره یافتند و از گزند و آسیب رها شدند، (و) همه‌ی خدایان (؟) به شادی او را همی ستودند و نامش را گرامی داشتند.

۲۰. من، کورش، پادشاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان،

۲۱. پسر کمبوجه، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نوه‌ی^[۳۳] کورش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نبیره‌ی چیش پیش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان،

۲۲. از تخمه‌ی پادشاهی‌ای جاودانه، آن که پادشاهی‌اش را خداوند^[۳۴] (= مردوک) و نبو Nabû دوست می‌دارند و از بهر شادی دل خویش پادشاهی او را خواهانند.

آنگاه که من (= کورش) آشتی خواهان به بابل اندر شدم،^[۳۵]

۲۳. با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش، اورنگ سروری خویش بنهادم، مردوک، سرور بزرگ، مهر دل‌گشاده‌ام را که د [وستدار] بابل است به خواست خود به [خویشتن] گروانید [(پس) هر روز پیوسته در پرستش او کوشیدم.^[۳۸]

۲۴. (و آنگاه که) سربازان بسیار^[۳۹] من دوستانه اندر بابل گام برمی‌داشتند، من نگذاشتم کسی (در جایی) در تمامی سرزمین‌های سومر و اکد ترساننده باشد.

۲۵. من (شهر) بابل و همه‌ی (دیگر) شهرهای مقدس را در فراوانی نعمت پاس داشتم. درماندگان باشنده در بابل را که (نبونئید) ایشان را به رغم خواست خدایان یوغی^[۴۰] داده بود (؟) نه در خور ایشان،

۲۶. درماندگی‌هایشان را چاره کردم و ایشان را از بیگاری برهانیدم.^[۴۱] مردوک، خدای بزرگ

از کردارهای من شاد شد و

۲۷. (آنگاه) مرا، کورش، پادشاهی که پرستنده‌ی وی است و کمبوجیه، فرزند زاده شده‌ی من و همگی سپاهیانم را

۲۸. با بزرگواری، افزونی داد و ما به شادمانی، در آشتی تمام، کردارهایمان به چشم او زیبا جلوه کرد و والاترین پایه‌ی^[۴۲] [خدائیش] را ستودیم. به فرمان او (= مردوک) همه‌ی شاهان بر اورنگ شاهی برنشسته

۲۹. و همگی (شاهان) جهان^[۴۳] از زبرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زبرین دریا (= دریای پارس)، (همه‌ی) باشندگان سرزمین‌های دور دست، همه‌ی شاهان آموری شاهان Amurrû آموری،^[۴۴] باشندگان در چادرها همه‌ی آن‌ها



کرده که با بررسی‌های دوباره توسط اینجانب و خود آقای برگر، به جهت نبودن فضای کافی برای واژه ی «ana» این بازسازی کنار نهاده شد.

[۵] معنی لغوی: درست، با تقوی

[۶] شادروان اوپنهایم از آن جهت که شاه می‌بایست در هنگام انجام آیین‌های سال نو دست خداوند مردوک را بگیرد این قسمت را چنین ترجمه کرده:

«شاهی که (در آیین سال نو akītu) یاری اش کند».

[۷] واژه‌ای که به «ماد» باز گردانیده شده به دو صورت «Ummanmanda» ماد و «Umman Manda» سپاهیان ماد خوانده و ترجمه شده است.

[۸] معنی لغوی: آن‌ها را واداشت تا (در برابر) دو پایش نماز برند.

[۹] واژه ی «salamat qaqqadi» به معنی سپاه سران استعاره‌ای شاعرانه است برای مردم به طور کلی به سبب آفریده شدن از جانب خدایان و شبانی - نگهبانی - شدن از جانب شاه.

[۱۰] معنی لغوی: به گونه ی وسیعی گسترده.

[۱۱] معنی لغوی: شمارش آن‌ها غیر قابل شناخت و فهم است.

[۱۲] معنی لغوی: سلاح‌هایشان بسته شده.

[۱۳] معنی لغوی: دستانش (=دستان کوروش) را از او (=نبونئید) پر کرد.

[۱۴] واژه ی «šakkannakki» که در این جا به «فرمانروایان» بازگردانیده شده، حکمرانان محلی به ویژه امرای دست نشانده‌ای بوده‌اند که در سرزمین‌های فتح شده از سوی پادشاه پیروز به حکمرانی منصوب می‌شده‌اند.

[۱۵] معنی لغوی: پسر پسر.

[۱۶] واژه ی «EN=bēl» به معنی مطلق «خداوند» در این زمان تنها برای خداوند مردوک بکار برده می‌شده است.

[۱۷] در سال هفدهم نبونئید سپاهان کوروش در ماه تشریتو Tašritu (شهریور- مهر سال ۵۳۹ پیش از میلاد) برای نخستین بار سپاهان بابل را به فرماندهی پسر نبونئید در محلی به نام اپیس Opis شکست می‌دهند. در این هنگام مردم بابل بر (نبونئید) سر به شورش برمی‌دارند، اما این شورش را نبونئید با کشتاری سهمگین سرکوب می‌کند. روز چهاردهم تشریتو (۱۰ مهر ماه) شهر سیپر sippar در شصت کیلومتری شمال بابل به دست سپاهیان کورش گشوده می‌شود. روز ۱۶ تشریتو (= ۱۲ مهرماه) گبر یاس فرمانده سپاهان گوتی (= آشور) از راه بستر رود فرات وارد بابل می‌شود و شهر را بی خونریزی تصرف می‌کند. روز سوم ماه Arahsamnu ارخسمنو (= ۱۸ آبان) کورش به بابل می‌آید.

رجوع کنید به: سیدنی اسمیت

Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts Relating to the Capture and Downfall of Babylonian*. London: Methuen and Co. Ltd. 1924.

[۱۸] معنی لغوی: جستجو کردم.

[های از مس ریخته شده هر آن جایی که دروازه‌ها] نشان (یافت می‌شد)،

۴۳. [استوار گردانیدم نو]شته‌ای لوحه‌ای

(در بردارنده‌ی) نام آشور بانی پال Aššur-bani-apli شاهی پیش^[۳۱] از من [در میان آن (=بنا) بدید]م.

۴۴.

۴۵. تا به روز جاودان.

پانوشته‌ها:

[۱] استفاده از واژه ی enuto «سروری» (صفت از واژه ی EN سومری به معنی خداوند، صاحب) احتمالاً نمایانگر آن است که هنوز اعتقاد ابتدایی راجع به نزدیکی بسیار بین قدرت حیاتی فرمانروا و ترقی و پیشرفت کشور در میان نویسندگان بابلی رواج داشته. نقل از مرحوم پروفوسور «. لئو اوپنهایم» (A. Leo Oppenheim) رجوع کنید به:

Anceint Near Eastern Texts Related to Old Testament, ed. James B. Pritchard, 3rd ed. With Supplement (Priceton: Princeton University Press, 1696), P. 315, n. I

[۲] معنی لغوی: قرار گرفته بود.

[۳] پیش از دوباره خوانی لوحه توسط آقای پروفوسور «Paul Richard Berger» به جای واژه ی (? buli) واژه ی tamšili بازسازی شده بوده است و از این رو این سطر به گونه ی زیر ترجمه شده بود:

[«... نبونئید راستین پیکره‌های خدایان را از اورنگ‌هاشان برداشته و [دیگران را] بر آن واداشت تا پیکره‌های (دروغین) بر آن‌ها (= اورنگ‌ها) جای دهند.»

نسخه برداری اینجانب وجود bu را تایید نمی‌کند و آنچه باقی مانده به šī شباهت بیشتری دارد.

[۴] در بازسازی پایان سطر ۶ اختلاف نظرهایی وجود دارد. در بازسازی پایان سطر ۶ اینجانب نظر شادروان اوپنهایم و فرهنگ آشوری شیکاگو را نقل کرده است. در فرهنگ آشوری شیکاگو (Assyrian Dictionary Chicago) جلد سوم D ص ۱۱ شماره ی ۳ در ذیل واژه ی «dababu» این عبارت به صورت زیر بازسازی شده است.

Umišamma iddinibub šipr {I m} agritim

«هر روز از رفتارهای خوار کننده سخن می‌گفت»

و این بازسازی در ترجمه‌ی شادروان پروفوسور اوپنهایم نیز آشکار است.

آقای پروفوسور برگر این شکستگی را «u ana magriti» بازسازی



[۱۹] رجوع کنید به زیر نویس ۱۰.

[۲۰] منظور از «یوغ» بیگاری است.

[۲۱] جمله‌ی «(anhussn upasih usaptir sarbasunu)» به گونه‌های مختلفی ترجمه شده از آن جمله :

a. Weissbach: Verfall besserte ich aus, liess aufgraben ihren Einsturz.

b. Schrader: ihr Schaden besserte ich aus: ihre sarbu liess ich ofnen.

c. oppenheim: I brought relief to their dilapidated hausing, putting (thus) an end to their (main) complaints.

A. Leo Oppenheim, Ancient Near Eastern Texts. P 316.

d. Paul Richard Berger : schaffte ich Erholung von ihrer Erschopfung, liess ihre fron losen.

P. R. Berger "der Kyros - Zylinder mit dem Zusatzfragment BIN II Nr. 32 und die akkadischen Personennamen in Danielbuch".

Zeitchrift fur Assyriologic, 64 (Juli, 1975), 199, 11/e. The Assyrian Dictionary, Chicago, Vol. 1

p. 120, sub anhutu: I relieve their weariness, (unfastening the ropes (they pulled

در این مرجع به جای واژه ی «sarbasunu» به اشتباه «sardisunu» به چاپ رسیده.

[۲۲] معنی لغوی : مقام اول.

[۲۳] معنی لغوی : تمامی سرزمین‌های مسکون.

[۲۴] واژه ی Amurru «آموری» چون به قومی اطلاق می‌شده که در آغاز هزاره ی دوم پیش از میلاد از سوی غرب رود فرات

به بین النهرین مهاجرت کردند، به معنی مطلق «غرب» نیز آمده از این روگروهی این واژه را در این متن غرب نیز معنی کرده‌اند.

[۲۵] معنی لغوی : سنگین.

[۲۶] معنی لغوی : پایین افتاده شده بود، رها شده بود.

[۲۷] معنی لغوی : گفتگو کنند.

[۲۸] رجوع کنید به زیر نویس ۱۶.

[۲۹] معنی لغوی : سبب حصار شدن به تمامی نشده بود.

[۳۰] معنی لغوی : [کارهایشان].

[۳۱] معنی لغوی : شاهی که پیش من رونده است.

پس از پیدا شدن استوانه و جا گرفتن آن در دیرین کدهی بریتانیا در سال ۱۸۸۰ میلادی تئوفیلوس پینچز نخستین نسخه برداری از روی نوشتار آن انجام داد و دریافت که این استوانه باید در بردارنده‌ی فرمان تاریخی کوروش هخامنشی باشد و بخشی هم از زبان خود اوست که گزارش چگونگی در آمدن او و سپاهیان بی‌شمارش به بابل است. پس از او هنری راولینسون براساس این نسخه برداری، در همان سال برای نخستین بار فرمان کوروش بزرگ را به زبان انگلیسی برگردان نمود و در ماهنامه‌ی انجمن پادشاهی آسیایی بچاپ رساند. ابرهارد شرادر نیز در سال ۱۸۹۰ میلادی بر گردانی از نوشتار این استوانه را انجام داد. در آغاز سده‌ی بیستم میلادی، فرانتس هاینریش وایسباخ آوا نگاری و برگردان آن را در سال ۱۹۱۱ میلادی به همراه دیگر نوشته‌های شاهان هخامنشی به چاپ رسانید. پس از وی نیز کسان دیگری مانند لئو اوپنهایم، ویلهلم آیلرز و هانشپتر شلودیک به کار برگردان این استوانه دست یازیدند.

در سال ۱۹۷۵ میلادی، پاول ریچارد- برگر، استاد پیشین دانشگاه مونستر نخستین کسی بود که رج ۳۶ گل نوشته را خواند زیرا که تا آن زمان به دلیل آسیب دیدگی متن خوانده نشده بود. پژوهش‌های وی نشان داد که تکه‌ی گل نوشته که تا آن زمان در دانشگاه ییل، نگهداری می‌شد و همگان آن را بخشی از فرمان نبونید پادشاه بابل گمان می‌بردند، بخشی از استوانه‌ی کوروش است. او این بخش از نوشته‌ی فرمان کوروش را استوانه را آوا نویسی و برگردان نمود و پیشنهادهایی برای بازسازی برخی از افتادگی‌ها به زبان آلمانی چاپ کرد.

واپسین برگردان‌ها از استوانه‌ی کوروش را میکالووسکی و ایروینگ فینکل انجام داده‌اند.

در ایران این فرمان برای نخستین بار بدست‌یاری استاد عبدالمجید ارفعی، استاد فرهنگ و زبان‌های خاور نزدیک باستان، به پارسی برگردانده شد و به تازگی استاد شاهرخ رزمجو برگردان نوینی از آن را بر پایه‌ی یافته‌های تازه انجام و چاپ کرده است.

درونمایه‌ی فرمان

نوشته ی این استوانه را می‌توان به دو بخش از هم جدا شمرد. بخش نخست آن است که از نبونید و کوروش بزرگ بگونه‌ی سوم کس یاد شده است (رج‌های یک تا نوزده) کارشناسان نویسنده‌ی این بخش را یکی از رویداد نگاران (یا کاهنان بابلی) گمان می‌برند.

بخش دوم هم درازتر و هم از زبان کوروش گفته می‌شود (از رج بیستم تا پایان). کارشناسان بر این باورند که این بخش از سوی کسی که به هر دو زبان چیرگی بسنده داشته فرا دست نویسنده‌ی بابلی جا داده شده و آن نویسنده فرمان شاهانه‌ی

تاریخچه‌ی برگردان فرمان کوروش بزرگ هنری راولینسون، کسی که برای نخستین بار فرمان کوروش بزرگ را از روی استوانه‌ی گلین به زبان انگلیسی برگردان نمود.



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

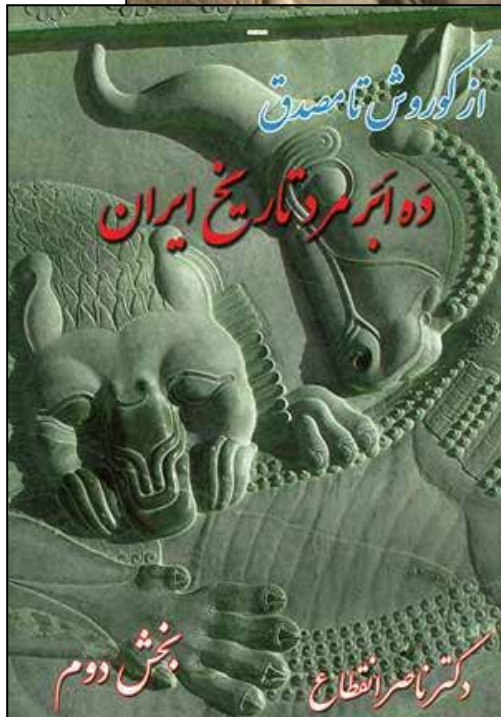
مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

زنده یاد ناصر انقطاع، نویسنده، پژوهشگر، روزنامه نگار، نقاش و شاعر کتابی دو جلدی با عنوان ده ابر مرد تاریخ ایران از کوروش تا مصدق دارد که از انتشارت شرکت کتاب است.



این ده نفر از دیدگاه او، کوروش کبیر، داریوش بزرگ، آریو برزن، بابک خرم‌دین، یعقوب لیث، فردوسی، جلال الدین خوارزمشاه، نادرشاه افشار، امیر کبیر و دکتر محمد مصدق می باشند



کوروش بزرگ را به شیوه‌ی دبیران و ادیبان آن روز سامان بخشیده است.

سخن با پیشگفتاری آغاز می‌شود که شوربختانه رج‌های نخستین آن از میان رفته‌اند.

درونمایه‌ی سخن در رج‌های ۴۵ گانه بترتیب زیر است:

رج‌های ۱-۲: شکسته و از میان رفته‌اند، کارشناسان گمان می‌برند که در اینجا سخن از بابل و ستایش مردوک خدای بابل در میان بوده است.

رج‌های ۳-۸: گزارش کارهای ناشایست نبونید اند.

رج‌های ۹-۱۱: نگاه خدایان به رفتارهای ناشایست نبونید و مهر آوردن بر بابلیان.

رج‌های ۱۲-۱۵: شناساندن کوروش و گزینش او از سوی خدایان.

رج‌های ۱۶-۱۷: گشایش بابل.

رج‌های ۱۸-۱۹: ستایش مردمان و بزرگان از کوروش و شادمانی آنان از تخت نشینی او.

رج‌های ۲۰-۲۲: شناساندن کوروش، فرنام‌ها- و نیاکانش از سوی خود او.

رج‌های ۲۲-۲۶: گزارش رفتار کوروش در بابل.

رج‌های ۲۶-۲۷: پشتیبانی خدای مردوک از کوروش، کمبوجیه و سپاهیان.

رج‌های ۲۸-۳۰: فرمانبرداری مردمان و سرزمین‌های دیگر از کوروش.

رج‌های ۳۰-۳۶: بازگرداندن مردمان و خدایان شان به سرزمین‌های خود.

رج‌های ۳۷-۳۸: افزایش پیشکشی برای خدایان.

رج‌های ۳۸-۴۳: گزارش کارهای ساختمانی و آباد سازی کوروش در بابل.

رج‌های ۴۳-۴۴: (شکستگی).

رج ۴۵ شکسته، شاید آرزوی دیرزیوی و پیروزی برای کوروش و خاندانش.

دیرین کده‌ی بریتانیا این استوانه را «نخستین بیانیه حقوق بشر» نام داده است.

در سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان ملل متحد، یک نسخه‌ی ساختگی از آن را در جایگاه همیشگی این سازمان در شهر نیویورک جا داد و آن را به شش زبان دیگر برگردان نمود.



دودمان هخامنشیان را بهتر بشناسیم

تهیه و تنظیم: دکتر مهدی آقازمانی

سال ۸۳۷ پیش از میلاد، نام خاندان «پارسوا» در جنوب و جنوب باختری دریاچه ارومیه برده شده است. برخی از پژوهشگران مانند «اولین سن» بر این ایده هستند که مردم پارسواش همان پارسی‌ها بوده‌اند. تصور می‌شود خاندان‌های پارسی پیش از این که از میان دره‌های کوه‌های زاگرس به سوی جنوب و جنوب خاوری ایران بروند، در این سرزمین، ایست کوتاهی نمودند و در حدود ۷۰۰ سال پیش از زادروز مسیح در بخش پارسوماش، روی دامنه‌های کوه‌های بختیاری در جنوب خاوری شوش در سرزمینی که بخشی از کشور ایلام بود، جای گرفتند. از سنگ‌نوشته‌های آشوری چنین بر می‌آید که در زمان شلمنسر (۷۱۳-۷۲۱ پ. م) تا زمان پادشاهی آسارهادون (۶۶۳ پ. م)، پادشاهان یا فرمانروایان پارسوا، پیرو آشور بوده‌اند. پس از آن در زمان فرورتیش (۶۳۲-۶۵۵ پ. م) پادشاهی ماد به پارس چیرگی یافت و این دولت را پیرو دولت ماد نمود.

هرودوت -مورخ یونانی- می‌گوید: پارس‌ها به شش خاندان شهری و ده‌نشین و چهار خاندان چادرنشین بخش شده‌اند. شش خاندان نخست عبارت‌اند از: پاسارگادیان، ریفان، ماسپیان، پانتالیان، دژوسیان و گرمانیان. چهار خاندان دومی عبارت‌اند از: دایی‌ها، مردها، دروییک‌ها و ساگارتی‌ها. از خاندان‌های نام‌برده، سه خاندان نخست بر خاندان‌های دیگر، برتری داشته‌اند و دیگران پیرو آنها بوده‌اند.

بر اساس بن‌مایه‌های یونانی در سرزمین کمنداندازان ساگارتی (زاکروتی، ساگرتی) (همان استان کرمانشاه کنونی) مادهای ساگارتی می‌زیسته‌اند که گونه بابلی-یونانی شده نام خود یعنی زاگرس (زاکروتی، ساگرتی) را به کوهستان باختر فلات ایران داده‌اند. نام همین خاندان است که در پیوند خاندان‌های پارس نیز موجود است و خط پیوند خونی خاندان‌های ماد و پارس از سرچشمه همین خاندان ساگارتی‌ها (زاکروتی، ساگرتی) است. خاندان پارس پیش از حرکت به سوی جنوب، دورانی دراز را در سرزمین‌های ماد می‌زیستند و بعدها با ناتوانی دولت ایلام، نفوذ خاندان‌های پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت و رو به جنوب رفته‌اند.

بر اساس نوشته‌های هرودوت، هخامنشیان از خاندان پاسارگادیان بوده‌اند که در پارس جای داشته‌اند و سر دودمان آنها هخامنش بوده است. پس از نابودی دولت عیلامیان به دست آشور بنی پال، چون سرزمین عیلام ناتوان شده بود،

هخامنشیان (۳۳۰ - ۵۵۰ پیش از میلاد) نام دودمانی پادشاهی در ایران است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می‌رساندند که سرکرده خاندان پاسارگاد از خاندان‌های پارسیان بوده است. هخامنشیان، در آغاز، پادشاهان



بومی پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو و اسپین پادشاه ماد وارد آورد و سپس گرفتن لیدیه و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ از نوادگان (شاه انشان کیمن، کوروش یکم، کمبوجیه یکم) را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

به پادشاهی رسیدن پارسی‌ها و دودمان هخامنشی یکی از رخداد‌های برجسته تاریخ باستان است. اینان دولتی ساختند که دنیای باستان را به استثنای دو سوم یونان زیر فرمان خود در آورد. شاهنشاهی هخامنشی را نخستین امپراتوری تاریخ جهان می‌دانند. پذیرش و بردباری دینی از ویژگی‌های شاهنشاهی هخامنشی به شمار می‌رفت.

امپراطوری هخامنشیان به عنوان بزرگترین امپراطوری جهان از نظر جمعیت نام برده شده است. تا جایی که بیش از ۴۹ میلیون نفر از ۱۱۲ میلیون جمعیت جهان آن زمان در این امپراطوری زندگی می‌کردند.

خاویر آوارز- عیلام شناس- معتقد است که آثار و نقش‌برجسته‌های موجود نشان می‌دهد که هخامنشیان هنر خود را در بخش معماری و نقش‌برجسته از عیلامی‌ها آموخته‌اند.

پارس‌ها مردمانی از نژاد آریایی بودند که از حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح به فلات ایران آمدند. پارسیان باستان از قوم آریایی پارس یا پارسواش بودند که در سنگ‌نوشته‌های آشوری از سده نهم پیش از زادروز مسیح، نام آنان دیده می‌شود. پارس‌ها هم‌زمان با مادها به بخش‌های باختری ایران روانه شدند و پیرامون دریاچه ارومیه و کرمانشاهان جای گرفتند. با ناتوانی دولت عیلام، نفوذ خاندان پارس به خوزستان و بخش‌های مرکزی فلات ایران گسترش یافت. برای نخستین بار در سالنامه‌های آشوری سلمانسر سوم در



لازم به گفتن است درستی این فهرست از هخامنش تا کوروش بزرگ جای تردید است).

هخامنش، چیش‌پش یکم، کمبوجیه یکم، کوروش یکم، آرسک

شاخه اصلی:

کوروش بزرگ (دوم)، کمبوجیه دوم (پیروز مصر)، بردیا، کوروش سوم، کمبوجیه سوم

شاخه فرعی:

آریارمن، ارشام، ویشتاسپ، داریوش بزرگ (یکم)

با بررسی کلی همه بن‌مایه‌ها می‌توان به این‌گونه نتیجه گرفت. در یک چهارم نخست سده ششم پیش از میلاد، چیش‌پش، پسر هخامنش فرمانروایی پارس را به پسر بزرگ‌ترش آریارمنه داد، در حالی که پسر کوچک‌ترش، کوروش یکم به فرمانروایی انشان گماشته شد. پس از مرگ آریارمنه، پسر وی ارشام جایگزین وی شد ولی پس از کوروش یکم، پسرش کمبوجیه یکم و پس از او نیز پسر وی کوروش دوم جانشین او شد. این رویدادها در میانه سده ششم پیش از زادروز مسیح رخ داد.

در این دوران، کوروش بزرگ توانست مادها را به پیروی خود در آورد و به افتخار و ثروت دست یابد. چندی پس، کوروش بزرگ بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های خاورمیانه را به تصرف خود در آورد. پس از او نیز کمبوجیه راه پیروزی‌های پدرش را ادامه داد و برگستره شاهنشاهی هخامنشی افزود.

پس از مرگ کمبوجیه تاج شاهنشاهی به داریوش از شاخه فرعی هخامنشی می‌رسد. آنچه به دیده راستین می‌رسد، این است که داریوش در زمان زندگی پدر و پدربزرگش (ارشام پدربزرگش یا پسرش ویشتاسپ، پدر داریوش)، و با هم‌رایی آنها، پادشاهی را به دست گرفت. چرا که در زمان ساخت کاخ داریوش در شوش در آغاز فرمانروایی وی، بر اساس آگاهی‌های گل‌نوشته‌های یافته از پی ساختمان‌ها، این دو زنده بودند. بعد از داریوش نیر تنی دیگر از پشت او به تخت پادشاهی هخامنشی تکیه می‌زنند که اینگونه می‌توان ایشان را فهرست کرد:

خشایارشا، اردشیر یکم (اردشیر درازدست)، خشایارشای دوم، سعدیانوس، داریوش دوم، اردشیر دوم، اردشیر سوم، ارشک (آرسس) و داریوش سوم.

اما در میان آنها کوروش بزرگ از جایگاهی استثنایی برخوردار است. هرودوت و کتزیاس، افسانه‌های باورنکردنی درباره زادن و پرورش کوروش بزرگ (۵۳۰-۵۹۹ پ. م) بازگو کرده‌اند. اما آنچه از دیدگاه تاریخی پذیرفتنی است، این است که کوروش پسر فرمانروای انشان، کمبوجیه دوم و مادر او ماندانا، دختر ایشتوویگو پادشاه ماد می‌باشد.

در سال ۵۵۳ پ. م. کوروش بزرگ، همه پارس‌ها را علیه ماد برانگیخت. در جنگ بین لشکریان کوروش و ماد، چندی از سپاهیان ماد به کوروش پیوستند و در نتیجه سپاه ماد شکست

پارسی‌ها از دشمنی‌های آشوری‌ها و مادی‌ها استفاده کرده و انزان یا انشان را گرفتند.

این رخداد تاریخی در زمان چیش‌پش دوم شاه انشان، پارس و کیمن روی داده است. با توجه به بیانیه کوروش بزرگ در بابل، می‌بینیم او نسب خود را به شاه انشان پارس کیمن می‌رساند و او را شاه انزان می‌خواند.

پس از مرگ چیش‌پش (شاه انشان پارس کیمن)، کشورش میان دو پسرش «آریارمنه»، پادشاه پارس و کوروش که بعدها عنوان پادشاه پارسوماش، به او داده شد، بخش گردید. چون در آن زمان کشور ماد در اوج پیشرفت بود و ههوخستره در آن فرمانروایی می‌کرد، دو کشور کوچک تازه، ناچار زیر فرمان پیروز نینوا بودند. کمبوجیه فرزند کوروش یکم، دو کشور نام‌برده را زیر فرمانروایی یگانه‌ای در آورد و پایتخت خود را از انزان به پاسارگاد منتقل کرد.

مهم‌ترین سنگ‌نوشته هخامنشی از دید تاریخی و نیز بلندترین آنها، سنگ‌نوشته بیستون بر دیواره کوه بیستون است. سنگ‌نوشته بیستون بسیاری از رویدادها و کارهای داریوش یکم را در نخستین سال‌های فرمانروایی‌اش که سخت‌ترین سال‌های پادشاهی وی نیز بود، به گونه‌ای دقیق بازگو می‌کند. این سنگ‌نوشته عناصر تاریخی کافی برای بازسازی تاریخ هخامنشیان را داراست. و از آن می‌توان استفاده‌های زیادی کرد.

به درستی که با باشندگی فراوانی بن‌مایه‌های میان‌رودانی، مصری، یونانی و لاتین نمی‌توان با تکیه بر آنها تبارشناسی درستی از خاندان هخامنشی، از هخامنش تا داریوش را به دست آورد. برای همین نوشتار سنگ‌نوشته بیستون زمان مناسبی را در اختیار تاریخ‌نگار می‌گذارد که در آن شاه شاهان، نوشته بلند خود را با تایید دوباره خویشاوندیش با خاندان شاهنشاهی پارسیان آغاز می‌کند و به آرامی پیشینیان خود را نام می‌برد: ویشتاسپ، ارشام، آریارمنه، چیش‌پش و هخامنش. این تبارشناسی به دلایل گوناگون زمان‌های درازی نادرست دانسته شده بود. زیرا در این فهرست نام دو نفر از شاهان هخامنشی که پیش از داریوش فرمانروایی می‌کردند، یعنی کوروش بزرگ و کمبوجیه یکم به چشم نمی‌خورد.

همین جریان موجب شده است که مفسران سنگ‌نوشته نسبت به نوشتارهای سنگ‌نوشته داریوش با شک و دو دلی نگاه کنند و او را غاصب پادشاهی هخامنشیان بدانند که با نوشتن این سنگ‌نوشته تلاش داشته است برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود از نگاه آیندگان، تبارنامه خود را دست‌کاری کند.

بر اساس نوشته‌های هرودوت، گل‌نوشته نبونید، پادشاه بابل، منشور کوروش بزرگ، کتیبه بیستون داریوش یکم، و سنگ‌نوشته‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی، ترتیب شاهان این دودمان تا داریوش یکم، چنین بوده است:



خورد. پس از شکست مادها، کوروش در پاسارگاد شاهنشاهی پارس را پایه‌گذاری کرد، پادشاهی او از ۵۳۰-۵۵۹ پ. م. است. کوروش بزرگ که پادشاهی ماد را به دست آورد و برخی از استان‌ها را به وسیله نیروی نظامی پیرو خود ساخت، همان سیاست کشورگشایی را که هئوخشتره آغاز نموده بود، ادامه داد.

کوروش بزرگ دارای دو هدف مهم بود: در باختر تصرف آسیای صغیر و ساحل دریای مدیترانه که همه جاده‌های بزرگی که از ایران می‌گذشت به بندرهای آن می‌رسید و از سوی خاور، تأمین امنیت.

در سال ۵۳۸ پ. م. کوروش بزرگ پادشاه ایران، بابل را شکست داد و آن سرزمین را تصرف کرد و برای نخستین بار در تاریخ جهان فرمان داد که هر کس در باورهای دینی خود و انجام آیین دینی خویش آزاد است و بدین‌سان کوروش بزرگ قانون سازگاری بین دین‌ها و باورها را پایه‌گذاری کرد و منشور حقوق بشر را بنیان نهاد. کوروش به یهودیان دربند در بابل، امکان داد به سرزمین یهودیه بازگردند که شماری از آنان نیز به ایران کوچ کردند.

در جنگی که بین کوروش بزرگ و کرزوس پادشاه لیدیه در گرفت، کوروش در «کاپادوکیه» به کرزوس پیشنهاد کرد که پیرو پارس شود. کرزوس این پیشنهاد را نپذیرفت و جنگ بین‌شان آغاز گردید. در نخستین برخورد، پیروزی با کرزوس بود. سرانجام در جنگ سختی که در «پتریوم» پایتخت هیتی‌ها روی داد، کرزوس به سمت سارد فرار کرد و در آنجا بست نشست. کوروش شهر را محاصره کرد و کرزوس را دستگیر نمود. لیدیه گرفته شد و به عنوان یکی از استان‌های ایران به شمار آمد. کرزوس از این پس مشاور بزرگ هخامنشیان شد. پس از گرفتن لیدی، کوروش متوجه شهرهای یونانی شد و از آنها نیز، تسلیم بی‌ام و اگر را خواست که یونانیان نپذیرفتند. در نتیجه شهرهای یونانی یکی پس از دیگری گرفته شدند. رفتار کوروش با شکست‌خوردگان در مردم آسیای صغیر اثر گذاشت. کوروش، گرفتن آسیای صغیر را به پایان رساند و سپس متوجه مرزهای خاوری شد. زرنگ، رنج، مرو و بلخ، یکی پس از دیگری در زمره استان‌های تازه درآمدند. کوروش از جیحون گذر کرد و به سیحون که مرز شمال خاوری کشور بود، رسید و در آنجا شهرهایی سخت‌بنیاد، برای جلوگیری از یورش‌های مردم آسیای مرکزی ساخت. کوروش در بازگشت از مرزهای خاوری، عملیاتی در درازای مرزهای باختری انجام داد. ناتوانی بابل، به واسطه بی‌کفایتی نبونید، پادشاه بابل و فشارهای مالیاتی، کوروش را متوجه آنجا کرد. بابل بدون جنگ، شکست خورد و پادشاه آن دستگیر شد. کوروش در همان نخستین سال پادشاهی خود بر بابل، فرمانی بر اساس آزادی یهودیان از بند و بازگشت به کشور و دوباره‌سازی پرستش‌گاه خود در اورشلیم صادر کرد. او دیگر بردگان را هم

آزاد کرد، و به گونه‌ای برده‌داری را از میان برداشت. نام سرزمین‌های وابسته، در سنگ‌نوشته‌ای در آرامگاه داریوش که در نقش رستم می‌باشد، به تفصیل این گونه آمده‌است: ماد، خووج (خوزستان)، پرتوه (پارت)، هریوا (هرات)، باختر، سغد، خوارزم، زرنگ، آراخوزیا (رنج، افغانستان جنوبی تا قندهار)، تته‌گوش (پنجاب)، گنداره (گندهارا) (کابل، پیشاور)، هندوش (سند)، سکاھوم ورکه (سکاھای فرای جیحون)، سگاتیگره خود (سکاھای تیزخود، فرای سیحون)، بابل، آشور، عربستان، مودرایه (مصر)، ارمینه (ارمن)، کته‌په‌توک (کاپادوکیه، بخش خاوری آسیای صغیر)، سپرد (سارد، لیدیه در باختر آسیای صغیر)، یئوننه (ایونیا، یونانیان آسیای صغیر)، سکاھ تدریا (سکاھای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)، سکودر (مقدونیه)، یئوننه‌تک‌برا (یونانیان سپردار: تراکیه، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش، حبشه)، مکبه (طرابلس باختر، برقه)، کرخا (کارتاز)، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر).

در اثر شورش ماساژت‌ها که یک ایل ایرانی تبار و نیمه‌بیابان‌گرد و تیره‌ای از سکاھای آن سوی رودخانه سیردریا بودند، مرزهای شمال خاوری شاهنشاهی ایران مورد تهدید قرار گرفت. کوروش بزرگ، کمبوجیه را به عنوان شاه بابل برگزید و به جنگ رفت و در آغاز پیروزی‌هایی به دست آورد. تاریخ‌نویسان یونانی در داستان‌های خود مدعی شده‌اند که ملکه ایرانی تبار ماساژت‌ها، تهم‌ریش او را به درون سرزمین خود کشاند و کوروش در نبرد سخت، شکست خورد و زخم برداشت و بعد از سه روز درگذشت و پیکر وی را به پاسارگاد آوردند و به خاک سپردند. پس از مرگ کوروش بزرگ، فرزند بزرگ‌تر او کمبوجیه به شاهنشاهی رسید. البته گزنفون در کتاب خود مرگ کوروش را طبیعی آن هم در پاسارگاد بیان می‌کند، از سوی دیگر تاریخ در مورد شورش ماساژت‌ها (سکاها) اطلاعاتی به ما نمی‌دهد در ضمن باید توجه داشت که کوروش در این زمان در سن بالایی قرار داشته و نیازی نبوده که پادشاه بزرگی چون کوروش خود به میدان جنگ برود همانطور که در ۱۰ سال پایانی امپراطوری خود در هیچ جنگی حضور نداشته پس می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که کوروش سرکوبی این شورش را به یکی از سرداران خود سپرده باشد و خود به میدان جنگ نرفته باشد. حال آنکه در صورت کشته شدن او در جنگ با سکاها باید ملاحظات مربوط به توان بازگرداندن جسد او به پاسارگاد را هم در نظر گرفت که به واسطه بعد مسافت کاری محال می‌نماید. با درگذشت کوروش پسر او کمبوجیه، به تخت می‌نشیند. بر اساس یکی از داستان‌ها، کمبوجیه، هنگامی که قصد لشکرکشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه، دستور کشتن برادرش بردیا را داد. در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گئومات مغ، که به بردیا مانند بود، خود را به جای بردیا گذاشته و پادشاه خواند. بر اساس



بودند. گفتاری که از زبان داریوش در کتیبه بیستون از این رویدادها آمده، جالب است و سرانجام همه به کام او پایان یافت. داریوش این پیروزی‌ها را در همه جا نتیجه خواست اهورامزدا می‌داند، می‌گوید:

«هرچه کردم به هر گونه، به خواست اهورامزدا بود. از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم. به خواست اهورامزدا لشکرشان را درهم شکستم و ۹ شاه را گرفتم... سرزمین‌هایی که شوریدند، دروغ آن‌ها را شوراند. زیرا به مردم دروغ گفتند. پس از آن اهورامزدا این کسان را به دست من داد و با آن‌ها چنان که می‌خواستم، رفتار کردم. ای آن که پس از این شاه خواهی بود، با تمام نیرو از دروغ بپرهیز. اگر اندیشه کنی: چه کنم تا کشور من سالم بماند، دروغگو را نابود کن...».

پزشکی به نام «دموک دس» که در دستگاه «اری‌تس» بود و در بند به زندان داریوش افتاده بود، هنگامی که زخم پستان آتوسا دختر کوروش و زن داریوش را درمان می‌کرد، او را واداشت که داریوش را به لشکرکشی به سرزمین یونان ترغیب کند. باید خاطر نشان ساخت که این پزشک، یونانی بود و داریوش او را از بازگشت به کشورش محروم کرده بود. «دموک دس» به ملکه گفته بود که خود او را به عنوان راهنمای گرفتن یونان به داریوش بشناساند و بگوید که شاه با داشتن چنین راهنمایی، به خوبی می‌تواند بر یونان چیره شود. این پزشک یونانی خود را به همراه گروهی از پارسیان به یونان رساند و در آن جا به خلاف خواسته داریوش، در شهر کرتن که میهن راستین او بود، ماند و دیگر به ایران نیامد و گروه پارسی که برای آشنا شدن با روزگار یونان و فراهم کردن زمینه گرفتن آن دیار رفته بود، بی‌نتیجه به میهن بازگشت.

داریوش پس از فرو نشاندن شورش‌های درونی و سرکوبی شورشیان، دستگاه‌های کشوری و دیوانی منظمی درست کرد که براساس آن همه کشورها و استان‌های پیرو شاهنشاهی او بتوانند با یکدیگر و با مرکز شاهنشاهی مربوط و از دیدگاه سازمان اداری هماهنگ باشند.

هروقت در گفتار یورش داریوش به سکایه نوشته‌است که سکاها از جنگ با او دوری کردند و به درون سرزمین خود پس کشیدند و چون بیابان پهناوری در پیش پای آنها بود، آن قدر داریوش را به دنبال خود کشیدند که او از ترس پایان خوراک بر آن شد به ایران برگردد. اما با اینکه در این یورش، پیروزی شاهانه‌ای به دست نیامد، سکاها را برای همیشه از یورش به ایران و ایجاد دردسر برای مردم شمال این آب و خاک منصرف ساخت.

پس از آن است که داریوش متوجه پنجاب و سند شد. در سال ۵۱۲ پ. م. ایرانیان از رود سند گذشتند و بخشی از سرزمین هند را گرفتند. داریوش فرمان داد تا کشتی‌هایی بسازند و از راه دریای عمان به پنجاب و سند بروند. این دو سرزمین زرخیز و پر ثروت برای ایران آن روز بسیار مهم بود. این چیرگی

یکی دیگر از داستان‌ها، گئومات مغ با آگاهی از این که بردیا کیست، وی را کشته و سپس چون هم‌مانند بردیا بود، به تخت پادشاهی نشست.

کمبوجیه با شنیدن این خبر در هنگام بازگشت، یک شب و به هنگام باده‌نوشی خود را با خنجر زخمی کرد که بر اثر همین زخم نیز درگذشت (۵۲۱ پ. م.). کمبوجیه در بازگشت از مصر مرد. ولی برخی دلیل مرگ وی را بیماری و برخی دیگر توطئه خویشاوندان می‌دانند اما روشن است که وی در راه بازگشت از مصر مرده‌است ولی دلیل آن تاکنون ناگفته به جای مانده‌است. پس از مرگ کمبوجیه کسی وارث پادشاهی هخامنشیان نبود. بر اساس گفته‌ای کوروش بزرگ، در بستر مرگ، بردیا را به فرماندهی استان‌های خاوری شاهنشاهی ایران گماشت. مردم از کشته شدن او خبر نداشتند و در سال ۵۲۲ پ. م. چون مردم بردیا را دوست داشتند و به پادشاهی او راضی بودند و از سویی هیچ کس از راز کشتن بردیا آگاه نبود، دل از پادشاهی کمبوجیه برداشتند و پادشاهی بردیای دروغین (گئوماتا) را با جان و دل پذیره شدند و این همان خبرهایی بود که در سوریه به گوش کمبوجیه رسید و سبب خودکشی او شد. برخی از تاریخ‌نگاران نیز، کشته شدن بردیا را کار گئومات می‌دانند.

در نوشتارهای تاریخی از وی به عنوان بردیای دروغین یاد شده‌است. در کتیبه بیستون نزدیک کرمانشاه، گوماته‌ی مغ زیر پای داریوش بزرگ نشان داده شده‌است. داریوش شاه که از سوی کوروش بزرگ به فرمانداری مصر برگزیده شده بود، پس از دریافتن این رخداد به ایران می‌آید و بردیای دروغین را از پای درآورده، به تخت می‌نشیند.

کارهای گوماته مغ سبب سوءظن درباریان هخامنشی شد که سرکرده آنان داریوش، پسر ویشتاسپ هخامنشی بود. هفت تن از بزرگان ایران که داریوش بزرگ نیز در شمار آنان بود، توسط یکی از زنان حرم‌سرای گئوماتا که دختر یکی از هفت سردار بزرگ ایران و موفق به دیدن گوش‌های بریده او شده بود، پرده از کارش برکشیدند و روزی به کاخ شاهی رفتند و نقاب از چهره‌اش برگرفتند و با این خیانت بزرگ، او، برادرش و دوستان او را که به دربار راه یافته بودند، نابود کردند و به فرمانروایی هفت ماهه او پایان بخشیدند.

داریوش بزرگ (داریوش یکم) (۵۴۹-۴۸۶ پ. م.) سومین پادشاه راستین هخامنشی بود که پادشاهی او از ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد به طول کشید.

ویشتاسپ پدر او در زمان کوروش، ساتراپ (استان‌دار) پارس بود. داریوش در آغاز پادشاهی با دردسرهای بسیاری روبرو شد. دوری کمبوجیه از ایران چهار سال به درازا کشیده بود. گئومات مغ هفت ماه خود را به عنوان بردیا، برادر کمبوجیه بر تخت نشانده و بی‌نظمی و هرج و مرج را در کشور گسترش داده بود. در بخش‌های دیگر کشور هم کسان دیگر به دعوی این که از دودمان شاهان پیشین هستند، پرچم استقلال برافراشته

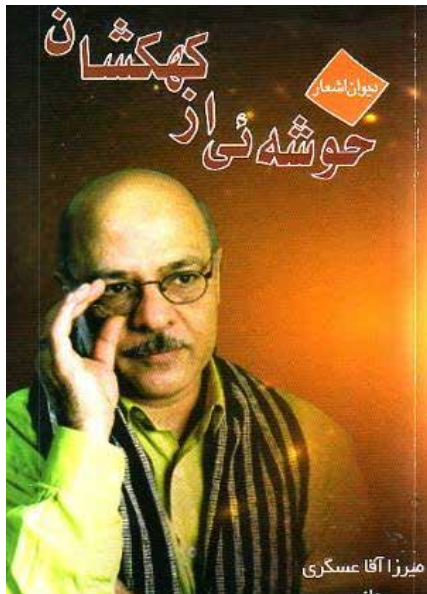


یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

شرکت کتاب، افتخار همکاری با میرزا عسگری مانی که با تخلص مانی شعر می‌سراید را داشته است و چندین کتاب از او به چاپ رسانده است. یکی از این کتابها که دو جلدی است با عنوان خوشه ای از کهکشانشان نام دارد. در جلد نخست کتاب مانی شعری بلند در مورد کوروش بزرگ سروده است که عاری از واژه های عربی است. بخشی از شعر بلند او :



بالهائش
از سند تا به دانوب سایه افکن است
از دریای ژده تا شانه‌های مصر
از خلیج پارس تا سیردریا
از دل ایرانیان تا دل مردمانی دیگر
در پهنانداشت‌های دور دورتر دورترین.

<><><>
من کوروش کرانه‌کشایم!
با پیرامونیان و پیرانی بخرد و روشن‌روان
چون چشمه‌ای که سنگ‌ها را در خود می‌پرورد،
کرانه‌های جهان را در روانه‌ی روشن خود می‌پرورم.

<><><>
از دودمان پاسارگادم
گام‌هایم
نخستین‌بار بر نشان و شوش فرود آمدند
بر ماداکتو
می‌رفتم و مزدای من
بر هیدالکو.

پارسیان در تاریخ هند، آغاز دوران تازه‌ای گردید و سرنوشت هند را دگرگون ساخت.

داریوش جانشین خود را برگزید و هنگامی که آخرین زمینه چینی‌های خود را برای جنگ مصر و یونان می‌دید پس از ۳۶ سال پادشاهی درگذشت که این رویداد در سال ۴۸۶ پ. م. بوده‌است. امروزه آرامگاه داریوش یکم در چهار هزار و پانصد متری پارسه، در نقش رستم است.

در زمان او مرزهای سرزمین‌های شاهنشاهی ایران از یک سو به چین و از سوی دیگر به درون اروپا و آفریقا می‌رسید. با درگذشت داریوش پسر او و ملکه اتوسا خشایارشا به سلطنت می‌رسد. خشایارشا ملقب به «شاه شاهان» چهارمین پادشاه هخامنشی بین سال‌های ۴۸۵ تا ۴۶۵ پیش از میلاد بود. نام خشایارشا از دو جزء «خشای» به معنی (شاه) و «آرشا» به معنی (مرد) تشکیل شده و به معنی «شاه مردان» است، معنای این نام می‌تواند «کسی که در میان شاهان پهلوان است» یا فرمانروای قهرمانان باشد. خشایارشا در سن سی و چهار سالگی به پادشاهی رسید.

جالب است بدانید که رکورد بزرگترین امپراتوری دنیا از نظر جمعیت را شاهنشاهی هخامنشی در دوران خشایارشا (حدود ۴۸۰ پیش از میلاد) با داشتن ۴۴ درصد جمعیت کل دنیا از آن خود دارد.

در کتاب مقدس عهد عتیق، کتاب استر از استر بعنوان همسر یهودی اخشورش، پادشاه پارس نام برده شده‌است که بسیاری اخشورش را همان خشایارشا می‌دانند.

کتاب استر به ملکه شدن یک دختر یهودی و تلاش او برای جلوگیری از کشتار یهودیان به دستور هامان وزیر خشایارشا اشاره دارد. با لغو شدن حکم اعدام یهودیان، هامان به دار آویخته شد، که هر ساله عید پوریم به یادآوری این رهایی برگزار می‌شود.

در کتاب استر آمده‌است که خشایارشا بر بیش از ۱۲۷ استان از هند تا حبشه حکومت می‌کند و خراج بر زمین و سواحل دریا نهاد و دادگستری پیشه کرد.

آنچنان که گفته شد داریوش یکم در آخرین سالهای عمر می‌خواست که برای جبران شکست خوردن سپاه ایران، در اولین دوره جنگ‌های ایران و یونان و نبرد ماراتون به یونان قشون بکشد اما عمرش وفا نکرد و و زندگی را بدرود گفت. بعد از او خشایارشا در صدد بر آمد که اقدام پدر را به نتیجه برساند. شاید به غیر از این آنچه وی را به این اندیشه انداخت، اصرار مردونیوس (داماد داریوش بزرگ و پسر گبریاس) و مخصوصا تبعیدیان آتنی مقیم دربار بود. در خود آتن هم البته انتظار این انتقام جویی می‌رفت و تمیستوکلس سردار آتن بعد از ماجرای ماراتون، قسمت عمده‌ای از ثروت آتن را در راه تقویت نیروی دریایی صرف کرد.



جنوب یونان یک ارتش دارند و پیش‌بینی می‌کرد که آن ارتش به یونان بیاید و وی را در آن شهر محاصره نماید. این بود که ارتش ایران را در خارج از آتن متمرکز کرد که اگر ارتش یونانیان آمدند ارتش ایران در داخل آنجا محاصره نشود. خود خشایارشا بعد از ورود به شهر در عمارت «پوله ته ریوم» یعنی عمارت مجلس سنای آتن منزل کرد. گارد جاوید که گارد مخصوص امپراطوری بود نیز در همین عمارت جای گرفت. روزی که ارتش پارس وارد آتن شد در آن شهر حتی یک نفر هم به چشم نمی‌خورد، اما عمارت آکروپل پر از جمعیتی بود که به آن پناه برده بودند تا الهه آتنه که خدای آتن بود از آن محافظت کند و همین طور هم شد و خشایارشا امر کرد که مزاحم آنها نشوند. آنهایی که در آکروپل جمع شده بودند کسانی بودند که نتوانستند که خود را از آتن دور کنند، بعضی از آنها بر اثر فقدان وسیله نقلیه و بعضی به علت نداشتن بضاعت در معبد بزرگ بست نشسته بودند به امید این که الهه آتنا آنها را خواهد رها کند و به علت اینکه خشایارشا برای ادیان سایر ملل احترام قائل بود از حمله به آکروپل و کسانی که در آن بودند خودداری کرد و چون می‌دانست که آنهایی که در آکروپل نشسته اند از حیث خواربار دچار مضیقه خواهند شد، به آنها آزادی داد که از آنجا خارج شوند و برای خود غذا تهیه کنند.

پس از فتح آتن اگر ایرانیان خودشان دست به جنگ نمی‌زدند، قضیه خاتمه یافته بود و یونانی‌ها جز تسلیم چاره‌ای نداشتند. جنگ دیگری در حقیقت هیچ ضرورت نداشت، چرا که نیروی دریایی هخامنشی در آن هنگام بر دریاها مسلط بود. اما سرانجام در دریا حيله تمیستوکلس ایرانیان را در تنگنای گذرگاه سالامیس به یک اقدام جنگی دور از احتیاط واداشت و تنگی جا و محدودیت میدان عمل نیروی دریایی خشایارشا خسارات و تلفات بسیار وارد آورد. در همین زمان خشایارشا اخبار بدی از ایران دریافت کرد و بنابراین اقدام به مشاوره با سرداران خود نمود. نظر مردونیه این بود که خود وی با سیصد هزار سپاهی برای تسخیر کامل یونان در این سرزمین باقی بمانند و خود خشایارشا به ایران بازگردد. پادشاه بعد از مشورت با آرتامیس این نظر را پذیرفت و با اکثریت سپاه خویش به پارس بازگشت. بنابر نوشته مورخان علل شکست ایران در تسخیر یونان به این شرح است:

۱. اجتناب پذیر بودن این جنگ‌ها توسط ایران، در واقع ایران نیازی به این لشکرکشی‌ها نداشت و بجای توسل به زور و جبر با توسل به عقل و سیاست صحیح، خشایارشا بهتر می‌توانست به هدف خود برسد.

۲. نامناسب بودن جنگ‌افزار ایرانیان در برابر یونانیان سنگین اسلحه، به غیر از هنگ جاویدان باقی سپاه ایران از سلاح‌های سبک نظیر تبر استفاده می‌کردند و ناورزیده بودن بسیاری از سپاهیان ایران که از ممالک مختلف جمع‌آوری شده بودند.

۳. ناهمواری جلگه‌های یونانی. سواره نظام ایران به جنگ در

بالاخره خشایارشا تصمیم به جنگ با یونان گرفت و بدون شک نیروی بی‌سابقه‌ای را تجهیز کرد. اما البته این نیرو آنقدر هم که هرودوت ادعا می‌کند، نمی‌توانست به یک ارتش میلیونی بالغ بوده باشد، چرا که چنین تعدادی سپاه و وسایل اگر هم تجهیزش برای خشایارشا ممکن می‌شد، تهیه وسایل و آذوقه آن در سرزمین‌های تراکیه و مقدونیه میسر نبود. مع‌هذا اینکه هرودوت می‌گوید چهل و هشت‌گونه اقوام مختلف درین سپاه وجود داشته‌اند، ممکن است، درست باشد. بنا به گفته هرودوت خشایارشا در بهار سال ۴۸۰ پیش از میلاد از لیدی به سمت یونان لشکرکشی کرد.

به ابتکار خشایارشا پلی از قایق بر روی داردانل (هلس پونت)، توسط مهندسان مصری و فنیقی (لبنانی) ساخته شد که نیروی زمینی ایران توانست از روی آن عبور کرده و وارد خاک یونان شود. یونانی‌ها که در مقابل این سیل سپاه، ستیزه جویی را بیهوده یافتند در مقدونیه و تسالی (واقع در مرکز یونان) هیچ مقاومتی نشان ندادند و حتی در خود آتن هم در باب جنگ تردید و تزلزل در بین بود ولیکن شخصی از آتن به نام تمیستوکل قدم پیش نهاده مردم را به جنگ و تهیه لوازم آن تحریک کرد، بالاخره طرفداران جنگ تفوق یافتند و شهرهای دیگر یونانی هم که اسپارت و سی شهر دیگر از آنجمله بود، بر ضد ایران در یک اتحادیه یونانی وارد شدند.

اولین جنگ از دومین دوره جنگ‌های ایران و یونان جنگ ترموپیل بود. چون یونانیان می‌دانستند که در دشت وسیع از عهده سواره نظام ایران برنخواهند آمد، قشون یونانی در تنگه ترموپیل باریکه‌ای بین کوه و دریا در انتظار دشمن نشستند. در جنگ ترموپیل فرماندهی قشون زمینی یونان با لئونیداس پادشاه اسپارت بود و فرماندهی نیروی دریایی را اوری بیاد برعهده داشت.

در ابتدا جنگ در دریا درگرفت که بخاطر بادهای تندی که وزید نقشه‌های جنگی ایران به ثمر نرسید و جنگ دریایی بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل شده باشد، خاتمه پیدا کرد. در این هنگام قشون ایران که از راه خشکی پیش می‌آمد به تنگه ترموپیل رسید و به سپاه لئونیداس برخوردند. عبور از تنگه برای سپاه عظیم خشایارشا ممکن نشد اما فرمانده سپاه ایران از یک کوره‌راه، خود را به پشت سر سپاه یونانی رساند و سپاه یونانی پراکنده شد و فقط لئونیداس سردار اسپارتی و یک دسته سیصد نفری از اسپارت که او شخصا انتخاب کرده بود، در آنجا مقاومت از خود نشان دادند و خود را به کشتن دادند، تا عقب نشینی قوم را تأمین کنند.

بعد از فتح ترموپیل آتن در معرض تهدید قطعی واقع شد و آتنی‌ها ناچار شدند با زنان و اطفال خویش، به جانب جزیره سالامیس در جنوب آتن حرکت کنند.

پس از اینکه خشایارشا وارد آتن شد اردوگاه خود را در خارج آتن قرار داد. وی می‌دانست که یونانیان در پلوپونز واقع در



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج

از مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

کتاب کارنامه یک ربع قرن خدمات فرهنگی، اجتماعی و آموزشی سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی - کالیفرنیا به کوشش شادروان مسعود هارونیان که روی جلد کتاب استوانه کوروش بزرگ را قرار داده‌اند

خرداد ۱۳۸۴ (May 2005)



کارنامه

یک ربع قرن

خدمات فرهنگی، اجتماعی و آموزشی

سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی - کالیفرنیا

به کوشش افتخاری

مسعود هارونیان

جلگه‌های وسیع عادت داشتند و در مملکت کوهستانی یونان و معبرهای تنگ آن نمی‌توانست به پیاده نظام کمک معنوی بکند.

۴. مهم‌ترین علت شکست ایران در این نبرد روحیه عالی یونانیان بود. چرا که آنان مردمانی استقلال طلب بودند و حاضر نبودند که تبعیت ایران را بپذیرند. در قشون ایران آن حرارت و از خودگذشتگی‌ای که یونانی‌ها ابراز می‌کردند وجود نداشت، چرا که یونانی‌ها در خانه خود می‌جنگیدند و فتح و یا شکست، مسئله‌ای حیاتی برای آنها بشمار می‌رفت.

خشایارشا سرانجام پس از ۲۰ سال سلطنت، در اکتبر ۴۶۵ پیش از میلاد توسط رئیس گارد سلطنتی خود، اردوان و یک خواجه به نام میترا یا اسپنت میترا که با یکدیگر همدست شده بودند، در خوابگاه خویش کشته شد. سپس اردوان پسر بزرگ خشایارشا داریوش را کشت. چون پسر دوم پادشاه، ویشتاسپ که والی باکتریه بود، نیز از پایتخت دور بود و اردوان چند ماه سمت نیابت سلطنت را داشت. او بطور موقت، اردشیر، پسر سوم خشایارشا را بر تخت نشاند و خودش از طریق پسران خویش قصد داشت به هنگام فرصت وی را نیز از میان بردارد، اما اردشیر از این توطئه آگاهی یافت و در دفع او پیشدستی کرد. در طی یک زد و خورد داخلی که در چهار دیوار حرمخانه در گرفت، اردشیر اردوان و پسرانش را کشت و خود را شاهنشاه خواند.

اردشیر دراز دست در قلمرو سیاست دینی و فرهنگی و برخورد خود با ملل مغلوب از سیاست پدر بزرگ خود داریوش بزرگ پیروی کرده‌است. تاریخ نویسان مشرق‌زمین وی را شاهی عدالت‌خواه و دادگستر دانسته‌اند. در زمان شاهنشاهی وی مردم در رفاه و آسایش به سر می‌بردند. در زمان اردشیر یکم در حدود سال ۴۴۱ پیش از میلاد، گاهشمار امپراتوری اصلاح شد و نام ماه‌های سال به نام‌های ایزدان مزدیسنا نامگذاری شدند که تا به امروز باقی است.

وی نسبت به یهودیان رأفتی خاص داشت. هدایا، آزادی یهودیان، بازسازی معابد آنها و احترام به دیانت آنها نمونه‌ای از بزرگمنشی‌های اردشیر به قوم یهود است که به نام اردشیر پس از کوروش در تاریخ یهودیان به ثبت رسیده‌است. او در عید بزرگداشت نحمیا تأمین خوراک همه یهودیان را در این جشن به عهده گرفت و با بودجه امپراتوری به اورشلیم فرستاد. گفته شده است که کاتب ویژه دربار اردشیر در امور یهودیان عزرا بوده‌است.

در زمان اردشیر قوم یهود یک اقلیت قابل ملاحظه در بابل بشمار می‌آمدند. بابل درین سال‌ها یک قانون فعالیت یهود بود و تجارتخانه‌های یهودیان در آنجا حیثیت و اعتبار بسیار داشت. در واقع با آنکه در دنبال فتح بابل به دست کوروش بزرگ بیش از چهل و دو هزار تن از اسیران یهودی در بابل به



سرزمین پدران خویش برگشتند، تجدید بنای هیکل به آسانی انجام نیافت چرا که آن عده از یهود که از اورشلیم مانده بودند، با کسانی که از اسارت بابل و از یک سرزمین تازه باز می‌گشتند، ایجاد تفاهم واقعی آسان نبود، بهمین سبب بنای هیکل تا به دوره داریوش طول کشیده بود و تزئینات آن هنوز تا دوره اردشیر تمام نشده بود.

مقارن سلطنت اردشیر در بین یهود اورشلیم پیغمبری ناشناخته که بعدها به سبب کتابش به ملاکی معروف شد می‌زیست که فرارسیدن روز خدا را مژده می‌داد و مردم را به طغیان فرا می‌خواند و این نکته برای اردشیر که اوضاع آنحدود را به سبب مجاورت با مصر و فنیقیه حساس می‌دید، مایه نگرانی بود. در همین اوقات بود که عزرا یک کاهن یهودی بابل و در عین حال دبیر و مسئول امور مربوط به یهود در دربار اردشیر، به شاهنشاه پیشنهاد کرد تا وی را برای نظارت در احوال و امور مذهبی یهود، به اورشلیم بفرستد و شاه موافقت کرد. عزرا با عده‌ای از یهودیان بابل در سال ۴۵۸ پیش از میلاد به اورشلیم رفت تا با اتکاء به فرمان اردشیر با نشر و تلقین اندیشه وفاداری به ایران به هر نوع فکر شورش طلبی پایان دهد و در عین حال قانون موسی را به درستی احیاء و تدوین کند.

پس از اعزام عزرا، نحیما یهودی دیگری که خود ساقی مجلس شاه و از محارم و مقربان وی بود، در سال ۴۵۴ پیش از میلاد برای نظارت در احوال یهود با اجازه و فرمان اردشیر عازم بیت المقدس شد و این نظارت سال‌ها طول کشید. نحیما در بیت المقدس در حین مراقبت از اوضاع، کوشید تا سر و صورتی به شریعت و اجراء آن بدهد. حاصل کار آنها کتاب‌های عزرا و نحیما است که در واقع مدت‌ها بعد از خود آنها تدوین شده ولیکن یادداشت‌های آنها، در هر دو کتاب باقی مانده است.

اردشیر به روایتی در سال ۴۲۴ پیش از میلاد درگذشت. پس از اردشیر یکم خشایارشای دوم تنها به مدت ۴۵ روز بر تخت نشست. به گفته تاریخ نویسان او تنها پسر اردشیر یکم از ملکه داماسپیا بوده که پس از مرگ پدر به پادشاهی می‌رسد و چهل و پنج روز بعد توسط برادرش سعیدیانوس که به اعتقاد برخی از همسر غیر عقدی اردشیر یکم بود به قتل می‌رسد. جنازه او را همراه با جنازه پدر و مادرش، داماسپیا که درست همزمان و در روز وفات اردشیر یکم فوت کرده بود، در یک روز در پارس دفن کردند. «سعیدیانوس» نیز از سلطنت چندان بهره ای نبرد بلکه برادر دیگر وی به نام «وہاوکا» یا «وہوکه» بر وی شورید و به فرمانروایی شش هفت ماهه او پایان داد. «وہوکه» بعد از به تخت نشستن، خود را داریوش دوم نام نهاد.

با جلوس داریوش دوم انحطاط خاندان هخامنشی که منازعات داخلی، برادرکشی، و تسلیم به توطئه‌های حرم نشانه‌اش بود بطور بارزی امپراتوری هخامنشی را به سوی ورطه نابودی

کشانید.

در یکی از مهمترین وقایع این دوران، داریوش دوم به دولت اسپارت که علیه دولت آتن می‌جنگید، کمک‌های شایانی نمود و در اثر همین منازعات و اشتغال حریفان در جنگ پلوپونز بود که یونانیان آسیای صغیر و برخی از جزایر یونانی‌نشین که از زمان صلح کالیاس مستقل شده بودند، دوباره فرمانبردار ایران گردیدند. این پیروزی‌های به اصطلاح دیپلماتیک این عیب را هم داشت که سپاه ایران را بیکار می‌گذاشت و تجربه نشان می‌دهد که در تاریخ امپراتوری‌های بزرگ، وقتی ارتش یکچند بی‌مصرف بماند، مانند تیغی در غلاف مانده، زنگ می‌زند و طولی نکشید که داریوش سوم، در زمان حمله اسکندر تلخی این واقعیت را چشید. از دیگر رویدادهای دوران زمامداری داریوش دوم استقلال مصر از ایران بود که در سال ۴۱۱ پیش از میلاد به انجام رسید. داریوش سرانجام پس از ۱۹ سال تاجداری از بیماری درگذشت و فرزندش اردشیر دوم به جای او به تخت نشست.

در زمان داریوش دوم قدرت در اصل در دست پروشات یا پریزاتس، مادر اردشیر دوم بود. از سیزده فرزند وی که پروشات برای شاه به دنیا آورده بود، تنها چند فرزندش زنده مانده بودند. پسر ارشدش که ارشک نام داشت و دخترش آمستریس، و کوروش جوان که چون در زمان سلطنت داریوش متولد شده بود، ولیعهدی را حق خود می‌دانست. مادر نیز ظاهراً نسبت به او علاقه بیشتری نشان می‌داد. مرگ داریوش دوم چون زودتر از آنچه انتظار می‌رفت روی داد و پریزاتس نتوانست پسر محبوب خود کوروش را به ولیعهدی برساند. شاید شاه نیز با این نقشه پریزاتس موافق نبود. به هر حال با مرگ او ارشک با نام اردشیر دوم به سلطنت رسید.

سلطنت اردشیر دوم، درست از روز تاجگذاری با سوءقصدی که برادرش کوروش جوان که در معبد آناهیتا در پاسارگاد نسبت به جان وی کرد و بی‌نتیجه ماند، در یک رشته توطئه‌های خونین و تمام‌نشدنی فرو رفت. فقط حمایت مادر اردشیر از کوروش جوان سبب شد که سوء قصدکننده، از حکم اعدام برهد و حتی به اصرار مادر و البته بعد از قول و قراری که جهت اطمینان شاه داده شد، اردشیر به کوروش اجازه داد به آسیای صغیر (بخش‌های غربی ترکیه امروزی) و مقر حکومت خویش برگردد. کوروش هم که بلافاصله حرکت کرد، در لیدیه بدون تأمل سیزده هزار تن از سربازان یونانی را که تازه با پایان یافتن جنگ پلوپونزوس بیکار شده بودند، استخدام کرد و برای حمله به ایران مجهز شد. در سال ۴۰۱ پیش از میلاد، تلافی بین اردشیر دوم و برادرش کوروش جوان در کنار دجله و در فاصله هفتاد کیلومتری از بابل در محلی که بعدها «خان اسکندریه» خوانده شد، رخ داد.



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب



برگرفته از کتاب سروده های میهنی

« خاک محبوب من » نوشا ذکایی

از انتشارات شرکت کتاب ۲۰۲۱

هفتم آبان ماه نام کوبش کبیر، شاهنشاه بزرگ ایران زمین
ناگذاری شد. کورش ستمین آسانی بود که حقوق بشر را پاره
گذاری کرد

شاه شاهان

تو ای شاه شاهان ایران زمین

تو ای کورش، ای شاه داد آفرین

به تو آفرین، صد هزار آفرین

که شامشی با تو آمد دید
از آن پیش این شیوه را کس ندید

اهورا، تو را داد نیکونهاد

که آئین نیکونهادی بریاد

روان تو تا باد فرخنده باد

که ایران ز تو نام جاوید یافت
شکوهنده جایی چون خورشید یافت

تو، معنای لفظ سخن داده ای

وطن را سارش به من داده ای

برابر شد مرد و زن داده ای

روزگار شاهنشاهی اردشیر دوم بیش از همه کس از دید شاهزاده داریوش پنجاه ساله پایان ناپذیر می‌نمود، وی سرانجام در سال پایانی اردشیر دوم به تحریک گروهی از درباریان، در صدد رسیدن به شاهنشاهی و کشتن پدرش برآمد. اردشیر را خواجه ای از این کنکاش آگاه کرد.

اردشیر دید که نه می‌تواند این موضوع را نادیده گیرد، چرا که جانش در خطر بود و نه بی درنگ باور کند، توطئه این گونه بود که شبانه به خوابگاه شاه درآیند و او را بکشند، اردشیر دستور داد تا پشت تختخوابش دری باز کنند و روی آن را با پرده بپوشند. در ساعت معهود توطئه گران، به خوابگاه درآمدند، اردشیر آنها را شناخت و از در بیرون رفته پاسداران را خواست. پس از آن داریوش و کنکاشیان بازداشت شدند. به فرمان شاه، دادگاهی از قضات انجمن شاهی تشکیل گردید و دادستان‌هایی برگزیده شدند. اردشیر دستور داد تا منشی‌های دادگاه رأی قضات را نوشته، نزد او آورند.

همه به اعدام رأی دادند، در نتیجه داریوش به کشتن رفت. پس از آن اردشیر آریاسپ را جانشین خود کرد. مردم وی را از روی خوش خویی و نرمی رفتار دوست می‌داشتند. سپس اخوس به وسیله درباریان، به آریاسپ، چنین القاء کردند که اردشیر نسبت به او هم بدبین شده و آهنگ آن دارد که او را هم اعدام کند، در نتیجه آریاسپ پیش دستی کرده، خودکشی کرد.

اردشیر دوم پس از ۴۵ سال شاهنشاهی در سال ۳۵۸ پیش از میلاد، در سن ۸۷ سالگی درگذشت و پسرش اخوس با نام اردشیر سوم به جای او نشست.

اردشیر سوم پس از اینکه به تخت نشست، اولین اقدامش آن شد که برای رهایی از هر دغدغه‌ای، تمام خویشان نزدیک خود را قربانی کرد. می‌گویند وی نه فقط همه برادران و خواهران خویش بلکه برادرزادگان و عموزادگان و تمام کسانی را که گمان می‌کرد، ممکن است از سلطنت ناراضی باشند، کشت. شاه جدید از همان آغاز کار خویش، اقداماتی انجام داد که از اغتشاش ساتراپ‌ها که بخاطر ضعف و انحطاط دولت مرکزی، خواب استقلال می‌دیدند، جلوگیری کند.

اردشیر سوم در سال ۳۳۸ پیش از میلاد و در بیستمین سال سلطنتش، توسط باگواس خواجه که حاجب و محرم و وزیر او بود، به دست یک طبیب فریب خورده، مسموم شد و شاه بر اثر آن درگذشت.

شاید اردشیر، به سبب حسادت و سخن چینی درباریان، خواسته بود او را تغییر دهد و خواجه برای نگهداری مقام خود بدینوسیله متوسل شده، تا شاهی را به تخت نشانند که جوان بوده، موافق میل او رفتار کند. یا آنگونه که از یک روایت بر می‌آید و سندی برای آن ذکر نشده است، او در اصل مصری بوده و برای انتقام از خشونت‌هایی که وی در مصر بکار برده بوده، اردشیر را کشته است. کینه خواجه مزبور بقدری شدید



یتوس دوست صمیمی اسکندر، در اینجا دست ضارب را از شانه قطع نکرده بود، زندگی اسکندر در خطر قطعی بود. جنگ در نهایت به پیروزی اسکندر تمام شد. پس از شکست، سپاه ایرانیان که در صفوف مقدم جا گرفته بودند، فرار کردند ولی اسکندر به تعقیب آنها نرفت بلکه به سپاهیان یونانی که در سپاه ایران خدمت می‌کردند و در این جنگ، در قسمت ذخیره بودند، تاخت و به استثنای دو هزار نفری که اسیر گردیدند، همه این یونانیان به دست سپاه اسکندر کشته شدند. با این پیروزی، آسیای صغیر به تسخیر اسکندر درآمد.

بعد از پیروزی در نبرد گرانیک اسکندر به آسانی توانست سایر ولایات آسیای صغیر را یک به یک تسخیر کند و تا نزدیک به سوریه به سرعت پیش برود. فقط در حوالی شهر کوچک ایسوس در سوریه بود که لشکر وی برای ورود به خاک سوریه با مقاومت تازه‌ای مواجه شد.

در سال ۳۳۳ پیش از میلاد، دومین جنگ بین اسکندر و سپاهی که داریوش در بابل تجهیز و آماده کرده بود، به نام نبرد ایسوس در گرفت.

داریوش که عنوان فرماندهی سپاه را هم خود، برعهده گرفته بود، نتوانسته بود این نکته را درک کند که کثرت و تنوع سپاه او ممکن است در جنگ با یک سپاه منظم و محدود و در تنگنایی بین کوه و دریا دست و پا گیر باشد و چنان جای نامناسبی را برای نبرد انتخاب کرده بودند که سواره نظام ایران، میدان عمل نیافت. کم مانده بود که خود داریوش در هنگام نبرد اسیر شود ولی ایرانی‌ها خیلی فداکاری کرده نگذاشتند، اسکندر به شاه برسد و او فرصت یافته، بر اسب نشسته فرار کرد. یکی از سردارهای اسکندر، چادرهای داریوش را که خانواده داریوش شامل مادر و زن و دختر و خواهر او در آن بودند، همراه با غنائم فراوان تصرف کرد. داریوش در پی این شکست تقاضای صلح کرد تا با پرداخت غرامت خانواده‌اش را پس بگیرد اما اسکندر نپذیرفت و لاجرم چندی بعد جنگ نهایی میان سپاه او و ارتش داریوش سوم در گرفت.

در سال ۳۳۱ پیش از میلاد، در نبرد گوگمل اسکندر برای سومین بار با سپاه داریوش برخورد. وقتی جنگ در گرفت کثرت سپاه ایران در ابتدا باعث وحشت و دغدغه اسکندر شد و به نظر می‌آمد که این بار ایرانیها فاتح می‌شوند اما اسکندر که پافشاری ایرانیان را دید، حمله را بر شخص داریوش، متمرکز کرد و جراحتهی بر وی وارد آمد. داریوش فرار کرد و فرار او، باعث فرار قسمتی از قشون گردید و بابل بلافاصله به دست اسکندر افتاد. اسکندر در بابل فقط آن اندازه توقف کرد که لشکرش از خستگی راه بیساید و بعد از یکماه استراحت فتح شوش و پرسپولیس را الزام کرد. فتح شوش پایتخت زمستانی هخامنشیان، بیست روز بعد میسر شد. اسکندر به دنبال تسخیر پایتخت دیگر داریوش پرسپولیس که بقول دیودور مورخ، در زیر آفتاب شهری ثروتمندتر از آن نبود بلافاصله راه سرزمین پارس را پیش گرفت.

بود که پس از قتل اردشیر، پیکر او را قطعه قطعه کرده، به خور سگ داد. اردشیر فرزندان بسیاری داشت ولی تنها نام‌های یکی دو تن از آنها در تاریخ ذکر شده و ظن نیرومند این است، که دیگران را باگواس خواجه کشته است. بعد از کشتن اردشیر، باگواس خواجه، پسر کوچک شاه، بنام «آرسس» یا «ارشک» را همچون شاهزاده‌ای دست نشانده، بر تخت نشانده و خود زمام کارها را برعهده گرفت. اما این شرایط فقط در حدود دو سال دوام آورد و دوست قدیمی و همدست خواجه در نهایت بر تخت پادشاهی ایران جلوس کرد. این دوست قدیمی کسی نیست جز داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی.

درباره اینکه او چرا به تخت شاهنشاهی نشست، سخن بسیار گفته‌اند اما آنچه به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید این است که باگواس خواجه وزیر بزرگ دربار اردشیر سوم که احساس می‌کرد درباریان از تسلط او بر آرسس چندان دلی خوشی ندارند برای مقابله با توطئه آنان، داریوش سوم را با هر حيله‌ای بود، به روی کار آورد تا عملاً خودش فرمانروای مطلق باشد. زیرا باگواس گمان کرده بود که داریوش شاهزاده زرنگی نیست و شاه نیرومندی نخواهد شد. داریوش سوم در هنگام جلوس تقریباً چهل و پنج سال داشت و کسی نبود که در آن سن و سال بازچه دست یک خواجه حرم واقع شود. در نتیجه داریوش به اشارات و نظرات باگواس توجهی نمی‌کرد و وزیر بزرگ که به خطای خود آگاهی یافته بود، بر آن شد که داریوش را نیز مانند دو پادشاه پیشین از میان بردارد. اما داریوش از این تصمیم باخبر شد و او را فراخواند و جام زهری به او نوشانید.

آغاز پادشاهی داریوش سوم با شروع حکومت اسکندر پسر فیلیپ در مقدونیه تقریباً مقارن است و در سیر تاریخ، او مانند رقیبی است که سرنوشت برای اسکندر تراشیده است. داریوش سوم در سال ۳۳۶ پیش از میلاد بر تخت نشست و سلطنتی را آغاز کرد که دوران کوتاه آن پر از رویدادهای بزرگ بود. پایان زندگی او در حقیقت پایان شاهنشاهی بزرگ هخامنشیان بود. قتل باگواس خواجه، داریوش سوم را با یک طغیان مجدد در مصر مواجه کرد. درست در همان اوقات اسکندر بیست ساله در مقدونیه به آرام کردن طوایف شمالی سرزمین خویش سرگرم بود، داریوش در صدد تسخیر مجدد مصر برآمد. در اوایل سال ۳۳۴ پیش از میلاد داریوش طغیان مصر را فرو نشاند و از آنجا به پارس بازگشت تا جهت خویش قصرهایی بسازد و حتی در آسایش و فراغت، بنای مقبره‌ای را هم برای خود بنیاد نهد طریقی که بروز حوادث آن را ناتمام گذاشت.

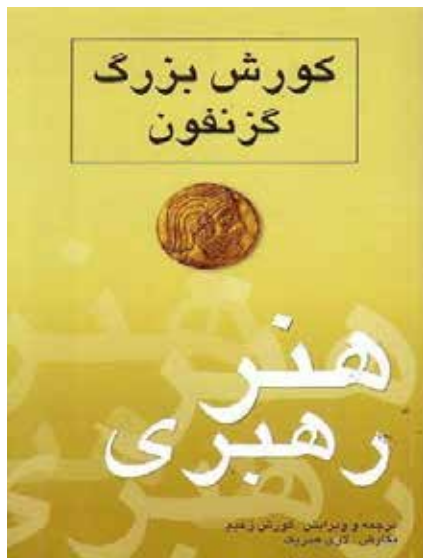
در بهار سال ۳۳۴ پیش از میلاد، در حوالی آسیای صغیر، در کنار رود گرانیکوس که آنسوی تنگه داردانل به دریای مرمره می‌ریزد، اولین تلافی جدی بین دو سپاه ایران و اسکندر بنام نبرد گرانیک یا گرانیکوس رخ داد. در حین این نبرد و یک برخورد تن به تن خود اسکندر، به زحمت از آسیب زوبین مهرداد، داماد داریوش، جان بدر برد که برادر مهرداد، برای انتقام مرگ برادرش با شمشیر به اسکندر حمله کرد که اگر

یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

به پیشنهاد بنیاد میراث پاسارگاد، شرکت کتاب کتاب کوروش بزرگ - هنر رهبری نوشته لاری هدریک و با ترجمه کوروش زعیم را برای نخستین بار در سال ۲۰۰۸ چاپ و منتشر کرد. کوروش بزرگ، پادشاه بزرگ ایرانیان، به نوعی بنیانگذار ایران بزرگ در بیش از دو هزار و پانصد سال پیش بود؛ سرزمینی که او با/ یکپارچه کردن قبایل و خرده حکومت‌های زمانه خود بنیان نهاد، مسیری طولانی را تا امروز طی کرده و می‌کند. این مرد بزرگ از همان ابتدا روش و مسلک خود را بر اخلاق، احترام به آرا و باورهای نیک دیگر انسان‌ها، تکریم بزرگان و پیشینیان، محترم شمردن تک‌تک انسان‌ها و البته بیش و پیش‌تر از همه پرستش و فرمانبرداری از خداوند یگانه قرار داد. کوروش همچنین رهبری یگانه بود. هوش و ذکاوتش در پیش‌برد و اداره جنگ و کشورداری، او را در زمره رهبران برتر تاریخ قرار داد؛ رهبری و حکومتی که علاوه بر کارآمدی، اخلاق و ارزش‌ها را نیز سرلوحه کار خود قرار داد. در کتاب حاضر، برخی از ویژگی‌های اخلاقی کوروش کبیر به خصوص هنر رهبری او در جنگ‌ها، مدیریت زمان، مبارزه با بی‌عدالتی‌ها، استقلال عمل و... بررسی شده است.



پس از گریختن داریوش و سقوط شوش مقاومت در مقابل این بیگانه بی‌فایده بنظر می‌رسید، با این‌وجود یک سردار پارسی به نام آریوبرزن در مقابل او مقاومتی جسورانه و شدید، در تنگه‌ای که موسوم به دربند پارس است، از خود نشان داد. او باعث شد که اسکندر نتواند از این تنگه بگذرد. سپاه اسکندر مجبور شدند، به همان ترتیبی که ایرانی‌ها در جنگ ترموپیل اقدام کرده بودند، عمل کرده و از پشت سر ایرانی‌هایی که تنگه را بسته بودند، به آنها حمله کرده و راه را باز کند. بطوریکه می‌نویسند دفاع آریوبرزن، یگانه مدافعه صحیح و درستی بوده که ایران در آن زمان، بعمل آورد. سرانجام فقط چند ماه بعد در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، داریوش سوم که با وجود شکست‌های پی در پی هنوز مأیوس نشده و درصدد بود قشون جدیدی تجهیز کند، یکچند در اکباتان (همدان) ماند اما وقتی اسکندر در تعقیب داریوش از پارس راه ماد را پیش گرفت و داریوش نیز برای تجهیز سپاه توفیقی نیافت. با بسوس ساتراپ باختر که خویشاوند داریوش سوم محسوب می‌شد و عده‌ای از بزرگان پارس، از جانب ری به ولایت خاوری عزیمت کردند. در حدود دامغان امروزی بسوس، که از آمدن اسکندر مطلع شده بود، شاه را به قصد کشتن، زخم مهلکی زد و به سوی باختر گریخت و خود را اردشیر پنجم، شاه ایران خواند. اسکندر وقتی به بالین داریوش رسید او از آن زخم‌ها فوت کرده بود. و با مرگ او شالوده بیش از دو قرن زمامداری هخامنشیان از هم پاشید.

شناخت تمدن ایران در دوران هخامنشیان که تأثیری بنیادین بر دوران‌های پسین گذارده است، برای شناخت جامع فرهنگ ایران گریزناپذیر می‌باشد. از نظر نام و عنوان، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی دراز پایید و سپس جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی سپرد، ولی نکته بسیار مهم آنکه شاهنشاهی هخامنشی چیزی جز تداوم دولت و تمدن ماد نبود. همان خاندان‌ها و همان مردم، روندی را که برگزیده بودند با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدند و در پهنه‌ای بسیار پهناور، آن را تا پایه بزرگ‌ترین شاهنشاهی شناخته شده جهان، گسترش دادند.

زمان ماندگاری شاهنشاهی هخامنشی، ۲۲۰ سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی - به خصوص در آغاز - موجب گسترش کشاورزی، تامین بازرگانی و حتی تشویق پژوهش‌های علمی و جغرافیایی نیز بوده است. پایه‌های اخلاقی این شاهنشاهی نیز به ویژه در دوره کسانی مانند کوروش و داریوش بزرگ متضمن احترام به باورهای مردم پیرو و پشتیبانی از ناتوانان در برابر نیرومندان بوده است، از دیدگاه تاریخی جالب توجه است. منشور کوروش در هنگام پیروزی بر بابل را، پژوهشگران یک نمونه از پایه‌های حقوق مردم در



دوران باستان برشمرده اند.

کورش در دوران زمامداری خود، از سیاست اقتصادی و اجتماعی عاقلانه‌ای که کمابیش بر اساس خواسته‌های کشورهای وابسته بود، پیروی می‌کرد. از این سخن او که می‌گوید: «رفتار پادشاه با رفتار شبان تفاوت ندارد، چنانکه شبان نمی‌تواند از گله‌اش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند، بردارد. همچنان پادشاه از شهرها و مردم همان قدر می‌تواند استفاده کند که آنها را خوشبخت می‌دارد.» و نیز از رفتار و سیاست همگانی او، به خوبی پیداست که وی تحکیم و تثبیت پادشاهی خود را در تأمین خوشبختی مردم می‌دانست و کمتر به دنبال زراندوزی و تحمیل مالیات بر کشورهای وابسته خود بود. او در دوران کشورگشایی نه تنها از کشتن و کشتارهای وحشتناک خودداری کرد بلکه به باورهای مردم احترام گذاشت و آنچه را که از کشورهای شکست‌خورده ربوده بودند، پس داد. بر اساس تورات، پنج هزار و چهارصد ظرف طلا و سیم را به بنی‌اسرائیل می‌بخشد، پرستش‌گاه‌های مردم شکست‌خورده را می‌سازد و می‌آراید. و به گفته گزنفون، رفتار او به گونه‌ای بوده که «همه می‌خواستند جز خواسته او چیزی بر آنها حکومت نکنند.» کمبوجیه با آنکه از کیاست کورش بهره‌ای نداشت و از سیاست آزاده وی پیروی نمی‌کرد، در دوران توانمندی خود به گرفتن مالیات از مردم شکست‌خورده نپرداخت، بلکه مانند کورش بزرگ به گرفتن هدیه‌هایی چند قانع بود.

دوران داریوش بزرگ و اردشیر اول هم مقارن است با توسعه و بسط مبانی کشورداری در امپراطوری هخامنشی. اما زمامداری خشایارشا، و شاهانی که پس از اردشیر اول بر تخت کیانی تکیه می‌زنند چندان همسو با کرده‌های کورش بزرگ نیست.

هخامنشیان ۲۲۰ سال (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از زادروز مسیح) بر بخش بزرگی از جهان شناخته‌شده آن روز از رود سند تا دانوب در اروپا و از آسیای میانه تا شمال خاوری آفریقا فرمان راندند. امپراطوری بزرگ هخامنشیان که بنیانگذار آن کورش بزرگ شاه «انشان» بود در سازمان جهانی یونسکو به بزرگترین و اولین امپراطوری جهان طبق اسناد به ثبت رسیده است.

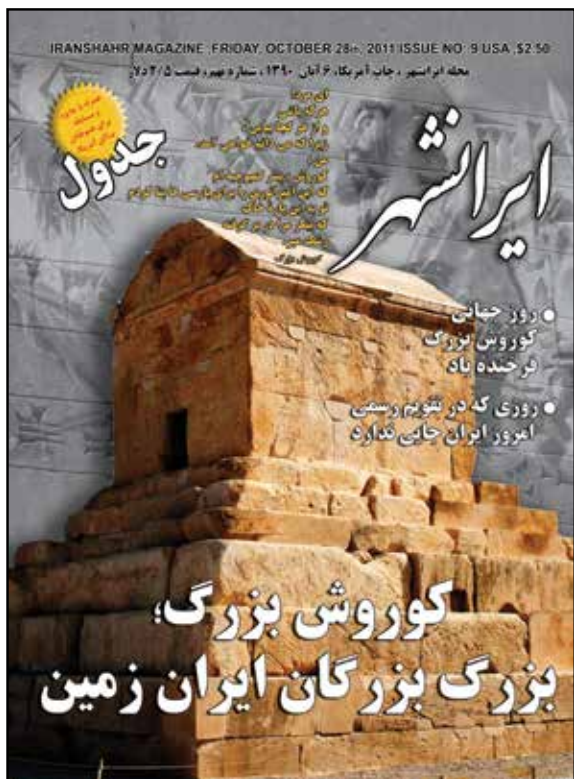
یادآوری از آنانی که کورش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

نشریه ایران‌شهر که از سال ۱۹۹۵ از سوی شرکت کتاب منتشر شده است همیشه این فراز از کورش بزرگ را بر تارک خود جای داده است. جلد ایران‌شهری که در پایین ملاحظه می‌فرمایید، ایران‌شهر شماره ۹ در تاریخ ۲۸ اکتبر ۲۰۱۱ منتشر شده است.

ای مرد، هر که باشی و از هر کجا بیایی، زیرا که می‌دانم خواهی آمد. من کورش پسر کمبوجیه که این امپراتوری را برای پارسی‌ها بنا کردم تو به این پاره خاک که پیکر مرا در بر گرفته است رشک مبر...!!!





سخنرانی محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران - پاسارگاد

جشن های ۲۵۰۰ سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

۲۰ مهر ماه ۱۳۵۰ خورشیدی
۲۵۳۰ ایرانی



کوروش!

شاه بزرگ،
شاه شاهان،
شاه هخامنشی،
شاه ایران زمین،
از جانب من، شاهنشاه ایران،
و از جانب ملت من،
بر تو درود باد.

در این لحظه پرشکوه تاریخ ایران، من و همه ایرانیان، همه فرزندان این شاهنشاهی کهن که دو هزار و پانصد سال پیش به دست تو بنیاد نهاده شد، در برابر آرامگاه تو سر ستایش فرود می آوریم و خاطره فراموش نشدنی تو را پاس می داریم همه ما در این هنگام که ایران نو با افتخارات کهن، پیمان تازه می بندد، ترا به نام قهرمان جاودان تاریخ ایران، به نام بنیانگذار کهن سال ترین شاهنشاهی جهان، به نام آزادی بخش بزرگ تاریخ، به نام فرزند شایسته بشریت، درود می فرستیم.

کوروش!

ما امروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده ایم تا به تو بگوییم آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم و برای نگاهبانی میراث پرافتخار تو همواره بیدار خواهیم بود.

سوگند یاد می کنیم که آن پرچمی را که تو دو هزار و پانصد سال پیش برافراستی همچنان افراشته و در اهتزاز نگاه خواهیم داشت.

سوگند یاد می کنیم که بزرگی و سربلندی این سرزمین را به عنوان ودیعه ای مقدس که گذشتگان ما به ما سپرده اند با اراده ای پولادین حفظ خواهیم کرد، و این کشور را سربلندتر و پیروزتر از همیشه به آیندگان خویش خواهیم سپرد.

سوگند یاد می کنیم که سنت بشر دوستی و نیک اندیشی را که تو اساس شاهنشاهی ایران قرار دادی، همواره پاس خواهیم داشت و همچنان برای مردم جهان پیام آور دوستی و حقیقت خواهیم بود.

در این بیست و پنج قرن، کشور تو و کشور من، شاهد سهمگین ترین حوادثی شد که در تاریخ جهان برای ملتی روی داده است، و با این همه هرگز این ملت در برابر دشواری های گران سر تسلیم فرود نیاورد.

در طول دوهزار و پانصد سال، هر وجب از خاک این مرز و بوم با خون دلیران و جانبازان ایران زمین آبیاری شد تا ایران همچنان زنده و سربلند بماند، بسیار کسان بدین سرزمین روی آوردند تا آن را از پای در آورند، اما همه آنان رفتند و ایران بر جای ماند و در همه این مدت، علی رغم تیرگی ها، این سرزمین فروغ جاودان همچنان تجلی گاه اخلاق و کانون ابدی اندیشه باقی ماند.



یادآوری از آنانی که کوروش بزرگ را در خارج از

مرزهای جغرافیایی ایران گرامی داشتند

با بهره‌گیری از آرشیو شرکت کتاب

مهراز و (مهندس) بهرام زرین افسر دانش آموخته دبیرستان خوارزمی ، USC CSUN ، و دارای فوق لیسانس در معماری و مهندسی سازه است. از سال ۲۰۱۰ آغاز به ساخت تندیس کوروش نمود و برای نخستین بار این پروژه را در برنامه شرکت کتاب در تلویزیون اندیشه به سال OCTOBER ۲۹,۲۰۱۰ بازگو



نمود. ایشان ساخت تندیس را در سال ۲۰۲۰ به پایان برد. تندیس کوروش بزرگ که عکس آن را در زیر مشاهده می کنید در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی بر پا شده است و از آن در نوامبر سال ۲۰۲۰ پرده برداری شد.



اکنون ما در اینجا گرد آمده‌ایم تا با سربلندی به تو بگوییم که پس از گذشت بیست و پنج قرن، امروز نیز مانند دوران پر افتخار تو، پرچم شاهنشاهی ایران پیروزمندانه در اهتزاز است. امروز نیز مانند روزگار تو نام ایران در سراسر گیتی با احترام و ستایش بسیار درآمخته است.

امروز نیز مانند عصر تو، ایران در صحنه پر آشوب جهان پیام‌آور آزادی و بشردوستی و پاسدار والاترین آرمان‌های انسانی است.

مشعلی که تو برافروختی و در طول دو هزار و پانصد سال هرگز در برابر تندبادهای حوادث خاموش نشد، امروز نیز فروزان تر و تابناک تر از همیشه در این سرزمین نورافشان است، و فروغ آن همچون دوران تو، از مرزهای ایران زمین بسیار فراتر رفته است.

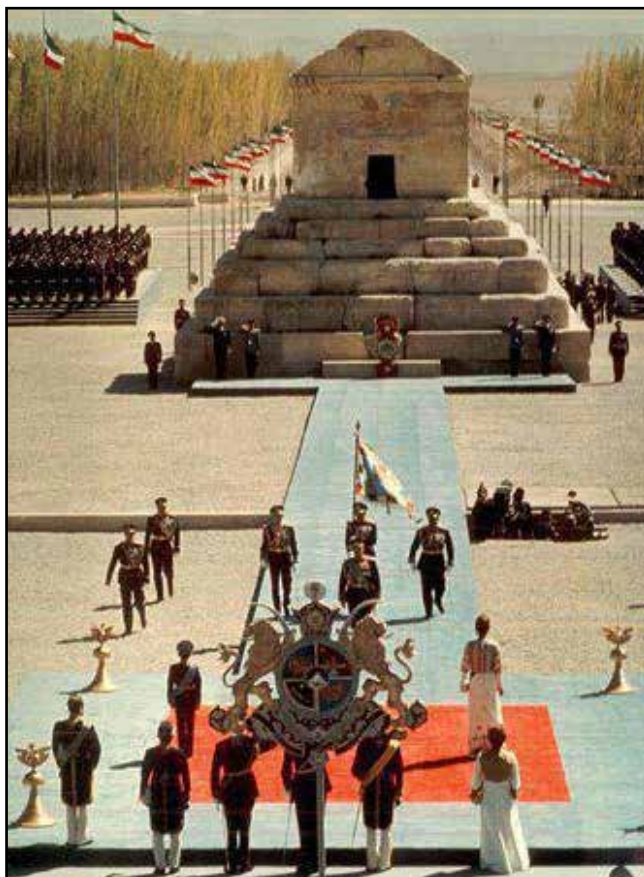
کوروش!

شاه بزرگ،

شاه شاهان،

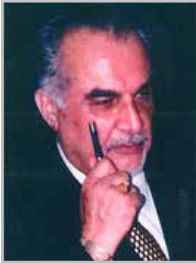
آزادمرد آزادمردان و قهرمان تاریخ ایران و جهان،

آسوده بخواب، زیرا که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود.





کورش دیگر، آسوده خواب



منوچهر کوهن



کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان،
 در برابر، چه نبرد سختی است
 جنگ اهریمن و انسان است این
 رزم ایران و انیرانست این
 یکطرف: زیستن در ذلت
 یکطرف: مرگ، ولی باع زت
 همه جا سفاکان بر سریرند امروز،
 که به شمشیر، هوا می درند،
 وز فلک، مرگ فرو می بارند.
 کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان،
 مرد آزاده ی اعصار و قرون،
 دیگر آسوده خواب، وقت آسودن نیست،
 سر ز خوابت بردار،
 و بپاخیز و به فریاد بلند،
 رستم و کیو و فریدون،
 کاوه و آرش و توس،
 همه، گردان و یلان ایران
 همه را باز بخوان
 و، دگر باره بر افراز درفش کاوه،
 و بگستر علم داد به پهنای جهان،
 و بسرا دیگر بار
 آن سرود دیرین، آن کلام شیرین:
 نغمه ی آزادی ایران
 و، به فریاد بگو:
 همه، انسان هستیم
 همه، یکسان هستیم
 برتری نیست کسی را بر کس
 همگان آزادند، در پرستش، در ستایش، در نیایش، در کیش،
 و به یک اندازه، بی کم و بیش.
 و، به فرمان تو هر ایرانی
 در هر از جای جهان:
 چه شمال، چه جنوب
 و چه در شرق و چه غرب
 یک دل و هم آوا
 همه فریاد کنند
 همه فریاد کنیم:
 چو ایران نباشد، تن ما مباد
 ز ایرانیان در سرای جهان --
 زنده یک تن مباد

کورش ای شاه شهان، شاه شهر انشان، شاه ایران و جهان:
 دیگر آسوده خواب، وقت آسودن نیست.
 این جهان، جهل و جنون است همه
 کشورت، غرقه به خون است همه.
 کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان:
 سر ز خوابت بردار،
 خاک اعصار به سر پنجه ی تدبیر بدر
 و دگر باره بگستر علم داد به بیدار زمان.
 کورشا، شاه شهان، شاه ایران و جهان:
 چشم بگشا و ببین
 آن یگانه منشور، آن یگانه فرمان
 که رهانید بشر را ز اسارت و ز بند،
 و رسانید به حق دار همه حقش را،
 و فرو کشت همه جور و فساد،
 و بدرید همه هر چند کمند،
 حالیا،
 زینت هر موزه شده است،
 و تو گویی که در این پهنه ی گیتی،
 شنوایی دگرش، گوشه ی نیست.
 کورش ای شاه شهان، شاه ایران و جهان:
 تو بپاخیز از این خواب گران
 و برافراز همانند یکی کوه بلند
 و ببین، که زمان خونبار است،
 و زمین، نا آرام،
 غرقه در آتش و دود،
 خالی از شعر و سرود.
 نه ز مستی خبری، نه ز هستی اثری،
 مردمان، در بندگان، در عذاب و رنجند،
 نه امان نه شادی، نه دمی آزادی.

با خرید جی.ال.باکس ۵۰۰ تلویزیون خود را به یک تلویزیون هوشمند تبدیل کنید.



Group of Gold Line

گروه شرکت های گلدلاین با ۲۸ سال سابقه درخشان، رسانه جی.ال.ویز را به فارسی زبانان جهان تقدیم می کند.

بیش از ۹۰۰ کانال تلویزیونی زنده دنیا شامل ۲۵ کانال داخلی ایران و ...

بیش از ۱۰۰۰ سریال تلویزیونی

بیش از ۲۵۰۰ فیلم سینمایی ایران و جهان

بیش از ۶۰ رادیو فارسی زبان پرشنونده ترین شبکه های رادیویی داخل و خارج ایران



GLWiz.com



★ دسترسی به محبوب ترین اپلیکیشن های جهان



تماشای بیش از ۹۰۰ کانال تلویزیونی به زبان های: فارسی - کوردی (داخل و خارج ایران) - آذری افغان و تاجیک - ارمنی و آشوری - ترکی و عربی

هم اکنون موجود در فروشگاه های منتخب ایرانی

West Hills

Encino

Pacoima

Concord

San Francisco

San Diego

LA

Irvine

Join Sat

Persian Electronics

ketab.com

Satellite & Cable Solution

Splendor

Q Vitrin
Line Smart

Tochal Market

Netcom



موسسه BTI از سال ۲۰۰۴ در شهر لس آنجلس - ایالت کالیفرنیا، طبق قوانین ایالات متحده آمریکا، با تولید اولین محصول خود BTI MOOD آغاز به کار کرد!

این کمپانی اکنون با هفده سال فعالیت، یکی از خوشنامترین موسسه های تولید مکمل های غذایی است که در سراسر دنیا، هزاران نفر از محصولات آن استفاده می کنند.

BTI کلیه محصولات خود را در ایالات متحده آمریکا - در لابراتور زیر نظر FDA و طبق قوانین پزشکی این کشور تولید می کند.

محصولات BTI اکنون در دو گروه مواد خوراکی و وسائل کمکی مورد استفاده بدنی، علاوه بر وب سایت این کمپانی، در فروشگاه اینترنتی آمازون در سراسر دنیا عرضه می شود.

Instagram:BTI.md

FB:@Bti4health.md

bti4health.com

Bti4health@yahoo.com

(818) 436-5536

(888) 747-0006

